



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

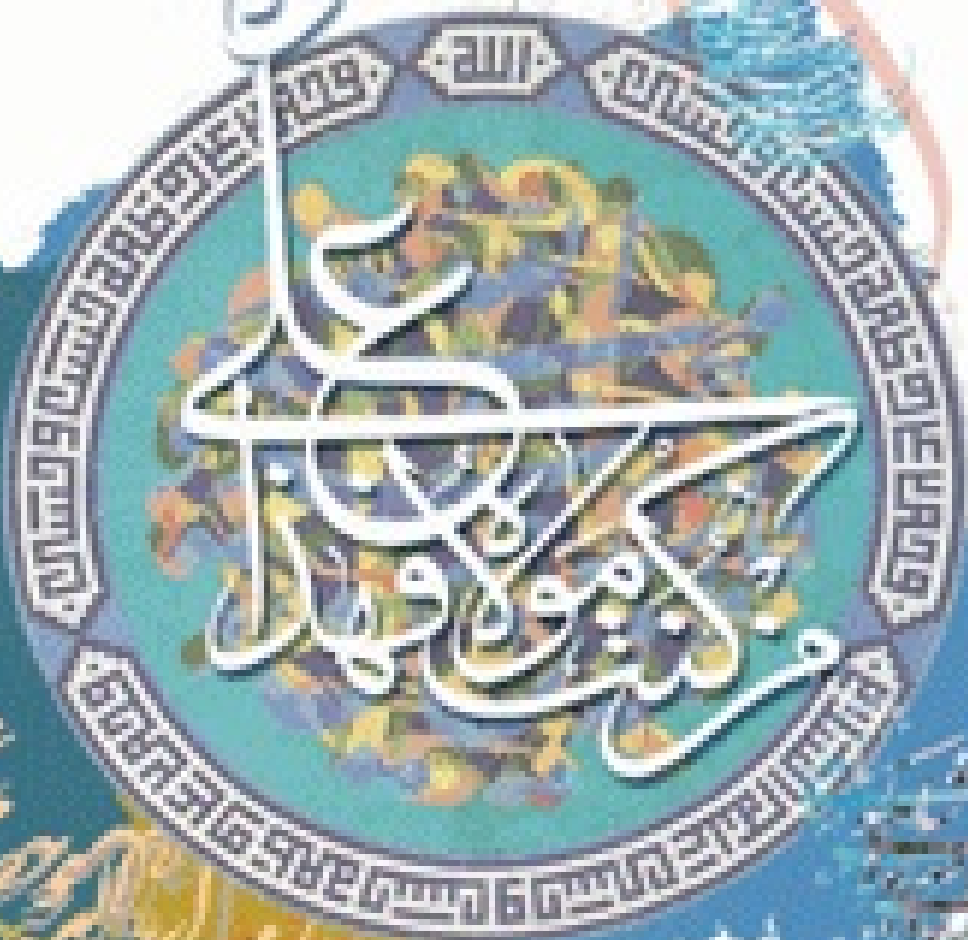


عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

غنیۃ السائل

و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی



مجلس شورای اسلامی ایران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیرشناسی و پاسخ به شبهات

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	غدیرشناسی و پاسخ به شبهات
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	پیشگفتار
۱۹	غدیر و وحدت اسلامی
۱۹	اشاره
۲۰	۱ - حقیقت وحدت
۲۴	۲ - وحدت بر محور امام بر حق
۲۹	۳ - بحث علمی زمینه ساز وحدت
۲۹	توضیح
۳۰	الف - تمایل به حق
۳۴	ب - اعتراف به حق
۳۴	قسمت اول
۴۱	قسمت دوم
۴۸	۴ - تعیین مرجع دینی
۵۱	۵ - نقش غدیر در ساختار زندگی انسان
۵۶	۶ - انتخاب مذهب با دلیل و برهان
۵۶	اشاره
۵۶	تقلید مذموم
۵۷	۷ - تعیین فرقه ناجیه
۵۸	ضرورت تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه وآله
۵۸	توضیح
۵۸	پیامبر و آگاهی از آینده امت
۵۸	اشاره

۵۸	قرآن و آگاهی از آینده
۶۰	روایات و آگاهی از آینده
۶۴	سه راه پیش روی پیامبرصلی الله علیه وآله
۶۵	ترویج کنندگان راه اول
۶۵	اشکالات راه اول
۷۳	اشکالات راه دوم
۷۵	برتری امام علی علیه السلام بر سایر صحابه
۷۵	توضیح
۷۶	الف - برخی از آیاتی که دلالت بر افضلیت امام علی علیه السلام دارد
۷۶	۱ - امام علی علیه السلام و ولایت
۷۶	۲ - امام علی علیه السلام و مودت
۷۶	۳ - امام علی علیه السلام و آیه تطهیر
۷۷	۴ - امام علی علیه السلام و ليله المبیت
۷۸	۵ - امام علی علیه السلام و آیه مباحله
۷۸	ب - برخی از روایاتی که دلالت بر افضلیت امام علی علیه السلام دارد
۷۸	۱ - امام علی علیه السلام برادر پیامبرصلی الله علیه وآله
۷۹	۲ - امام علی علیه السلام مولود کعبه
۷۹	۳ - امام علی علیه السلام و تربیت الهی
۸۰	۴ - امام علی علیه السلام بر هیچ بتی سجده نکرد
۸۰	۵ - امام علی علیه السلام اولین مؤمن
۸۰	۶ - امام علی علیه السلام محبوب ترین خلق به سوی خداوند
۸۱	۷ - علی و پیامبر از یک نور
۸۱	۸ - امام علی علیه السلام زاهدترین مردم
۸۱	۹ - امام علی علیه السلام شجاع ترین صحابه
۸۱	۱۰ - امام علی علیه السلام داناترین صحابه
۸۴	۱۱ - امام علی علیه السلام بت شکن زمان

۸۴	تدابیر پیامبرصلی الله علیه وآله برای خلافت امام علی علیه السلام
۸۴	تدابیر پیامبر(ص) برای خلافت امام علی(ع)
۸۵	الف - آمادگی تربیتی
۹۱	ب - تصریح بر ولایت و امامت
۹۱	ج - تدابیر عملی
۹۱	اشاره
۹۱	۱ - بلند کردن دست امام علی علیه السلام در روز غدیر خم
۹۳	۲ - فرستادن لشکر اسامه
۹۶	۳ - دعوت به نوشتن وصیت
۹۹	چرا عمر از نوشتن نامه جلوگیری کرد؟
۱۰۰	حدیث غدیر
۱۰۰	حدیث غدیر
۱۰۱	واقعه غدیر
۱۰۵	اهمیت واقعه غدیر
۱۰۶	موضع جغرافیایی غدیر خم
۱۰۶	راویان حدیث غدیر از صحابه
۱۱۵	راویان حدیث غدیر از تابعین
۱۱۷	راویان حدیث در قرن دوم
۱۱۷	راویان حدیث در قرن سوم
۱۱۸	راویان حدیث در قرن چهارم
۱۱۸	راویان حدیث در قرن پنجم
۱۱۹	راویان حدیث در قرن ششم
۱۱۹	راویان حدیث در قرن هفتم
۱۱۹	راویان حدیث در قرن هشتم
۱۲۰	راویان حدیث در قرن نهم
۱۲۰	راویان حدیث در قرن دهم

- ۱۲۱ راویان حدیث در قرن یازدهم
- ۱۲۱ راویان حدیث در قرن دوازدهم
- ۱۲۱ راویان حدیث در قرن سیزدهم
- ۱۲۲ راویان حدیث در قرن چهاردهم
- ۱۲۲ تواتر حدیث غدیر
- ۱۲۲ اشاره
- ۱۲۲ کسانی که اعتراف به تواتر حدیث غدیر نموده اند
- ۱۲۴ تصریح به صحت حدیث غدیر
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ ۱ - ابن حجر هیثمی
- ۱۲۴ ۲ - حاکم نیشابوری
- ۱۲۴ ۳ - حلبی
- ۱۲۴ ۴ - ابن کثیر دمشقی
- ۱۲۴ ۵ - ترمذی
- ۱۲۴ ۶ - ابو جعفر طحاوی
- ۱۲۵ ۷ - ابن عبدالبرّ قرطبی
- ۱۲۵ ۸ - سبط بن جوزی
- ۱۲۵ ۹ - عاصمی
- ۱۲۵ ۱۰ - آلوسی
- ۱۲۵ ۱۱ - ابن حجر عسقلانی
- ۱۲۵ ۱۲ - ابن مغزلی شافعی
- ۱۲۵ ۱۳ - فقیه ابو عبدالله بغدادی (م ۳۳۰)
- ۱۲۵ ۱۴ - ابو حامد غزالی
- ۱۲۶ ۱۵ - ابن ابی الحدید معتزلی
- ۱۲۶ ۱۶ - حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی
- ۱۲۶ ۱۷ - شیخ ابو المکارم علاء الدین سمنانی (۷۳۶)

- ۱۸ - شمس الدين ذهبى شافعى (۷۴۸) ----- ۱۲۶
- ۱۹ - حافظ نورالدين هيئى (۸۰۷) ----- ۱۲۶
- ۲۰ - شهاب الدين قسطلانى (۹۲۳) ----- ۱۲۶
- ۲۱ - شيخ نور الدين هروى قارى حنفى (۱۰۱۴) ----- ۱۲۷
- ۲۲ - شيخ احمد بن باكنير مكى (۱۰۴۷) ----- ۱۲۷
- ۲۳ - ميرزا محمد بدخشى ----- ۱۲۷
- ۲۴ - ابو العرفان صبان شافعى (۱۲۰۶) ----- ۱۲۷
- ۲۵ - ناصر الدين البانى ----- ۱۲۷
- البانى و سند حديث غدیر ----- ۱۲۷
- حديث تهنيت ----- ۱۲۹
- توضیح ----- ۱۲۹
- راویان حديث تهنيت از علمای عامه ----- ۱۳۰
- مؤلفان پیرامون حديث غدیر ----- ۱۳۲
- اشاره ----- ۱۳۲
- ۱ - محمد بن جریر طبری ----- ۱۳۳
- ۲ - حافظ ابن عقده ----- ۱۳۳
- ۳ - ابوبکر جعابى ----- ۱۳۳
- ۴ - على بن عمر دار قطنى ----- ۱۳۳
- ۵ - شمس الدين ذهبى ----- ۱۳۳
- ۶ - جزرى شافعى ----- ۱۳۳
- ۷ - ابو سعيد سجستانى ----- ۱۳۳
- ۸ - ابو القاسم عبيدالله حسانى ----- ۱۳۴
- ۹ - امام الحرمین جوینى ----- ۱۳۴
- دلالت حديث غدیر ----- ۱۳۴
- دلالت حديث غدیر ----- ۱۳۴
- ۱ - تبادر از حاقّ لفظ ----- ۱۳۴

- ۲ - تبادر هنگام اضافه به افراد انسان ۱۳۴
- ۳ - استعمال قرآنی ۱۳۴
- ۴ - فهم صحابه ۱۳۴
- ۵ - اشتراک معنوی ۱۳۶
- ۶ - قرینه صدر حدیث ۱۳۷
- ۷ - ذیل حدیث ۱۳۹
- ۸ - گواهی گرفتن از مردم ۱۳۹
- ۹ - اكمال دین به ولایت حضرت علی علیه السلام ۱۳۹
- ۱۰ - خبر وفات پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۴۰
- ۱۱ - تبریک به پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۴۰
- ۱۲ - ترس پیامبر علیه السلام ۱۴۰
- ۱۳ - انکار حارث بن نعمان ۱۴۰
- ۱۴ - تعبیر به نصب ۱۴۲
- ۱۵ - تاج گذاری ۱۴۲
- ۱۶ - تعبیر به اولویت ۱۴۳
- اعتراف کنندگان به دلالت حدیث غدیر بر ولایت ۱۴۴
- توضیح ۱۴۴
- ۱ - محمد بن محمد غزالی ۱۴۴
- ۲ - ابوالمجد مجدود بن آدم، معروف به حکیم نسائی ۱۴۴
- ۳ - فرید الدین عطار نیشابوری ۱۴۴
- ۴ - محمد بن طلحه شافعی ۱۴۵
- ۵ - سبط بن جوزی ۱۴۶
- ۶ - محمد بن یوسف گنجدی شافعی ۱۴۶
- ۷ - سعیدالدین فرغانی ۱۴۶
- ۸ - تقی الدین مقریزی ۱۴۶
- ۹ - سعدالدین تفتازانی ۱۴۶

۱۴۸	کتمان کنندگان حدیث غدیر
۱۴۸	فضیلت روزه روز غدیر
۱۵۰	احتجاجات به حدیث غدیر
۱۵۰	۱ - احتجاج امام علی علیه السلام
۱۵۸	۲ - احتجاج حضرت زهرا علیها السلام به حدیث غدیر
۱۵۹	۳ - احتجاج دیگران به حدیث غدیر
۱۶۰	بررسی شبهات
۱۶۰	اشاره
۱۶۰	۱ - حدیث از طریق ثقات نقل نشده است!!
۱۶۲	۲ - مردم در صحت آن نزاع دارند!!
۱۶۳	۳ - «مولى» به معنای اولویت نیست!!
۱۶۶	۴ - اولی و سزاوارتر در محبت!!
۱۶۷	۵ - امامت حضرت امیرعلیه السلام بعد از عثمان!!
۱۶۷	۶ - امامت باطنی نه ظاهری!!
۱۶۸	۷ - احتمال اولویت در تعظیم!!
۱۶۹	۸ - نقض به آیه ۶۸ سوره آل عمران!!
۱۶۹	۹ - ذیل حدیث!!
۱۷۱	۱۰ - مولى به معنای محبوب!!
۱۷۱	۱۱ - استدلال به روایتی از حسن مثنی
۱۷۲	۱۲ - قرینه ای بر حمل بر محبت!!
۱۷۴	۱۳ - اشکال اجتماع دو متصرف!!
۱۷۵	آیه تبلیغ
۱۷۵	اشاره
۱۷۵	تحلیلی درباره آیه
۱۷۵	توضیح
۱۷۵	۱ - ظهور فعل در ماضی

- ۲ - بیان اهمیت شرط ۱۷۶
- ۳ - نوع خوف پیامبر صلی الله علیه وآله ۱۷۷
- ۴ - مقصود از «الناس» ۱۷۷
- ۵ - معنای عصمت ۱۷۷
- بررسی روایات ۱۷۷
- اشاره ۱۷۷
- ۱ - روایت ابو نعیم اصفهانی ۱۷۷
- ۲ - روایت ابن عساکر ۱۷۹
- ۳ - روایت واحدی ۱۸۰
- ۴ - روایت حبری ۱۸۱
- شأن نزول آیه از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام ۱۸۱
- راویان حدیث از صحابه ۱۸۲
- راویان حدیث از تابعین ۱۸۲
- راویان حدیث از علمای عامه ۱۸۲
- دیدگاه شیعه در آیه تبلیغ ۱۸۴
- بررسی شبهات ۱۸۵
- توضیح ۱۸۵
- ۱ - نزول آیه در مورد حراست پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه ۱۸۵
- ۲ - نزول آیه در مورد حراست در مکه ۱۸۶
- ۳ - نزول آیه در جنگ با بنی انمار!! ۱۸۷
- ۴ - نزول آیه درباره رجم و قصاص ۱۸۸
- ۵ - نزول آیه درباره مکر یهود!! ۱۸۹
- آیه اکمال ۱۹۰
- اشاره ۱۹۰
- بررسی احادیث ۱۹۰
- توضیح ۱۹۰

- ۱ - روایت ابونعیم اصفهانی ۱۹۰
- ۲ - روایت خطیب بغدادی ۱۹۳
- ۳ - روایت ابن عساکر ۱۹۴
- ۴ - طریق دیگر از ابن عساکر ۱۹۵
- راویان نزول آیه در روز غدیر خم ۱۹۶
- آراء در شأن نزول آیه ۱۹۷
- اشاره ۱۹۷
- ۱ - اشاره به دوران عظمت اسلام ۱۹۷
- ۲ - نزول آیه در روز عرفه ۱۹۷
- ۳ - نزول آیه در روز غدیر خم ۱۹۹
- استعمالات واژه الیوم ۲۰۰
- طمع کافران ۲۰۲
- مقصود از اکمال دین ۲۰۴
- ویژگی های روز غدیر در آیه ۲۰۵
- کیفیت نزول آیه ۲۰۶
- آیه سأل سائل ۲۰۹
- آیه سأل سائل ۲۰۹
- اعتراف به نزول آیه در مورد قصه غدیر ۲۱۰
- اشاره ۲۱۰
- ۱ - ابو اسحاق ثعلبی ۲۱۰
- ۲ - ابو عبید هروی (م ۲۲۳) ۲۱۲
- ۳ - شیخ الاسلام حقی ۲۱۲
- ۴ - حاکم حسکانی ۲۱۳
- راویان حدیث از اهل بیت علیهم السلام و اصحاب ۲۱۴
- راویان حدیث از عامه ۲۱۴
- دلالت حدیث ۲۱۶

- پاسخ به شبهات ۲۱۶
- توضیح ۲۱۶
- ۱ - سوره معارج مکی است!! ۲۱۶
- ۲ - خداوند با وجود پیامبر عذاب نخواهد کرد!! ۲۱۷
- ۳ - اگر چنین بود باید معجزه می شد!! ۲۱۹
- ۴ - مسلمان عذاب دنیوی نمی شود!! ۲۱۹
- سز اعراض اکثر صحابه از نص غدیر ۲۱۹
- اشاره ۲۱۹
- عامل اول: وجود دو خط فکری در میان صحابه ۲۲۱
- توضیح ۲۲۱
- طرفداران طریق اجتهادی ۲۲۱
- عامل دوم: حقد و کینه ۲۲۹
- عامل سوم: امام علی علیه السلام مرد عدالت ۲۳۱
- عامل چهارم: دشمنی با بنی هاشم ۲۳۱
- عواقب انکار نص غدیر ۲۳۴
- اشاره ۲۳۴
- اعتراف اهل سنت به عواقب انکار نص ۲۳۵
- توضیح ۲۳۵
- ۱ - دکتر احمد محمود صبحی ۲۳۵
- ۲ - جاحظ ۲۳۵
- ۳ - ابن قتیبه ۲۳۵
- ۴ - مقریزی ۲۳۶
- ۵ - ابن حزم ظاهری ۲۳۶
- ۶ - ابوالثناء آلوسی ۲۳۶
- ۷ - دکتر طه حسین مصری ۲۳۶
- ۸ - مورخ مشهور سید امیر علی هندی ۲۳۸

- ۹ - دکتر احمد امین مصری ۲۳۸
- ۱۰ - دکتر علی سامی نشار ۲۳۹
- ۱۱ - عباس محمود عقّاد ۲۴۰
- ۱۲ - دکتر محمود خالدی: استاد دانشگاه یرموک، اردن. ۲۴۰
- ۱۳ - مصطفی رافعی، دکترای حقوق در دانشگاه پاریس ۲۴۰
- ۱۴ - محمّد رشید رضا - ۲۴۰
- برپایی جشن غدیر ۲۴۱
- اشاره - ۲۴۱
- فتاوی وهابیون - ۲۴۱
- برپایی جشن مظهر حبّ و بغض ۲۴۲
- وجوب محبّت - ۲۴۲
- توضیح ۲۴۲
- ۱ - خداوند ۲۴۲
- ۲ - رسول خداصلی الله علیه وآله ۲۴۲
- ۳ - آل بیت پیامبرعلیهم السلام ۲۴۳
- عوامل لزوم حبّ آل رسول ۲۴۳
- برپایی مراسم از دیدگاه قرآن ۲۴۵
- اشاره ۲۴۵
- الف - مقام ابراهیم علیه السلام ۲۴۵
- ب - صفا و مروه ۲۴۶
- ج - قربانی ۲۴۷
- د - رمی جمرات ۲۴۸
- برپایی مراسم از دیدگاه احادیث ۲۵۱
- فواید برپایی مراسم ۲۵۲
- عید غدیر در اسلام ۲۵۲
- اشاره ۲۵۲

۲۵۴	۱ - عدم اختصاص به شیعه
۲۵۶	۲ - مبدأ عید غدیر
۲۵۶	پیام های غدیر
۲۶۰	بررسی اشکالات و هابیون
۲۶۰	توضیح
۲۶۰	اشکال اول
۲۶۰	اشکال دوم
۲۶۰	اشکال سوم
۲۶۱	اشکال چهارم
۲۶۲	اشکال پنجم
۲۶۳	اشکال ششم
۲۶۳	پی نوشت ها
۲۶۳	۱ تا ۱۵۰
۲۷۳	۱۵۱ تا ۳۰۰
۲۸۳	۳۰۱ تا ۴۲۰
۲۹۳	۴۲۱ تا ۵۶۰
۳۰۳	۵۶۱ تا ۷۰۰
۳۱۳	۷۰۱ تا ۷۹۷
۳۱۹	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور: غدیرشناسی و پاسخ به شبهات تألیف علی اصغر رضوانی
مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران ۱۳۸۴). مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص. شابک: ۱۱۰۰۰ ریال ۹۶۴-
۸۴۸۴-۳۵-X؛ ۱۲۰۰۰ ریال (چاپ دوم)؛ ۲۰۰۰۰ ریال (چاپ سوم)؛ ۲۰۰۰۰ ریال چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۸۴۸۴-۳۵-۹؛
۲۵۰۰۰ ریال (چاپ پنجم) وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم) یادداشت: چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۴. یادداشت: چاپ
سوم: بهار ۱۳۸۶. یادداشت: چاپ پنجم: تابستان ۱۳۸۸. یادداشت: چاپ چهارم: زمستان ۱۳۸۶. یادداشت: کتابنامه به
صورت زیرنویس یادداشت: نمایه. موضوع: غدیر خم موضوع: غدیر خم -- احادیث شناسه افزوده: مسجد جمکران (قم)
رده بندی کنگره: ۵/۳۲۲PB / ۴۶ غ ۴۸۳۱ رده بندی دیویی: ۲۵۴/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی: م ۴۸-۹۵۷۴

پیشگفتار

درست است که اکنون سال ها از واقعه غدیر گذشته و تاریخ، سیر خویش را طی کرده است، اما در طول تاریخ، حقیقت غدیر
از چند نظر برای هر مسلمان مطرح است. از جمله از نظر عقیده دینی، چه حقیقت غدیر برای هر مسلمانی که به پیامبر صلی الله
علیه و آله ایمان آورده است و می خواهد از گفته ها و دستوره های او پیروی کند و سنت پیامبر را عملی سازد و هیچ یک از
خواستہ ها و ارشادات او را ترک نکند، تا دامنه رستاخیز مطرح است و جزء حقیقتی است که همواره با خورشید طلوع می کند
و در متن لحظه ها تکرار می شود. از نظر عملی و اجتماعی و پیدا کردن خط مشی

سیاسی - دینی در راه مبارزات انسانی و ضد استعماری نیز چنین است. چرا؟

چون از نظر اجتماعات انسانی و اسلامی، اگر مفهوم غدیر، جدّیت خویش را در اذهان و افکار باز یابد، به بازسازی موفق خواهد گشت، و از این رهگذر می توان جوامع اسلامی را به یک وحدت جوهری رهنمون ساخت.

از این رو جامعه اسلامی می بایست با زنده کردن خاطرات این روز عظیم و تفهیم محتوای آن به فرزندان سرزمین های اسلامی و نشر تعالیم نهفته در آن و حساسیت دادن نسبت به آن، یکی از بزرگترین آرمان های انسانی اسلام را احیا کند.

آری، پوشاندن یا پوشیده ماندن «غدیر» پوشیدن یا پوشیده ماندن یکی از روشن ترین روزهای انسان است، و به دیگر سخن، رد کردن عظیم ترین فریاد، بلکه فریاد نهایی و ابدی وحی است.

غدیر تبلور جوهرنمایی در جامعه اسلامی و پایان فریادهای وحی خدایی غدیر و چون پیامبر ما خاتم پیامبران است باید گفت: آخرین حکم آسمان، حکم روز غدیر است. یعنی ارشاد ابدیت در مسیر حیات انسانی امامت علی بن ابی طالب علیه السلام است...

و اما سبب تألیف این کتاب...

اسلامی ترین کتاب - پس از قرآن کریم و کتب روائی - کتابی است که مسلمین را مستقیماً با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روبه رو سازد و در جریان مستقیم خواسته های او قرار دهد و به پای سخنان و دستورات او بنشانند، تا گوش فرا داده و عمل کنند.

اسلامی ترین کتاب کتابی است که نگذارد مسلمانان به جریانات پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله دچار شوند و قطعات ابرهای سیاه چون شب ظلمانی میان آنان و رفتار کردن بر طبق دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله حایل گردد، و سخن

او را به گوششان سنگین کند تا جایی که نشوند که چه می گوید.

اسلامی ترین کتاب آن است که چون آن مرد قویّ الصوتِ صحابه - ربیعہ بن امیہ بن خلف -، که در خطبه حجه الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله، سخنان پیامبر را تکرار می کرد تا به گوش همه مسلمین برسد، سخنان آخرین و سفارش های نهایی پیشوای امت را به گوش همگان برساند و تا سواحل تاریخ و درون زمان ها گسترش دهد... این تألیف ناچیز در همین راستا است.

در این اثر برای خنثی کردن توطئه ها و پاسخگویی به شبهات دشمنان، در حدّ توان کوشیده شده است تا با بهره گیری از منابع شیعه و سنی، به برخی از اتهامات مطرح شده پاسخ بگوییم و پرده از توطئه های شوم آنان برداریم.

امید است این حرکت برای طالبان حق و حقیقت سودمند بوده، گامی هر چند کوچک در افشای توطئه دشمنان تشیع باشد.

از همه خوانندگان، به خصوص علما و اندیشمندان می خواهم تا کاستی ها را بر من ببخشایند و عیوب این نوشتار را متذکر شوند.

در پایان از کلیه کسانی که در بنیاد بین المللی غدیر با اینجانب همکاری نمودند قدردانی می کنم و پاداش همه را از خداوند متعال مسألت دارم.

علی اصغر رضوانی کاشانی

غدیر و وحدت اسلامی

اشاره

به نظر برخی، در عصر ما بحث از غدیر و امامت حضرت علی علیه السلام - که زمان بسیاری از آن گذشته است - بی فایده بلکه زیان آفرین است، زیرا این بحث ها مربوط به قضیه ای است تاریخی، که قرن ها از وقوعش گذشته است. بحث از این که خلیفه و جانشین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی بوده و هست؟ علی بن ابی طالب علیه السلام یا ابوبکر؟

در این زمان خالی از فایده است و حتی چه بسا این مباحث در این زمان، جز ایجاد فتنه و نزاع و برانگیختن کینه ها، اثر دیگر ندارد؛ به عبارت دیگر در این عصر که احتیاج مبرم به وحدت و تقریب بین مذاهب است، چرا این گونه مباحث که اختلاف زا است مطرح می گردد؟....

ما به لطف خداوند متعال در صددیم آثار و فواید بحثِ امامت را در این عصر طئی مطالبی بیان کنیم.

۱ - حقیقت وحدت

از آن جا که اشکال کننده، به واژه «وحدت» اهمیت فراوانی می دهد، جا دارد ابتدا به مفهوم حقیقی آن پردازیم:

دو اصطلاح و عنوان مهم است که باید در کنار هم مورد توجه خاص قرار گیرد و هیچ کدام را نباید فدای دیگری کرد: یکی حفظ وحدت و یک پارچگی امت اسلامی و دیگری حفظ اصل اسلام.

شک نیست که همه مسلمانان وظیفه دارند این دین حنیف را حفظ کرده و در گسترش آن بکوشند و از این رو همگان در این راه مسئولیت سنگینی دارند، هم چنین از آن جا که مسلمانان دشمنان مشترکی دارند که در صددند اصل اسلام و مسلمانان را نابود کنند، باید متحد شده و در حفظ کیان اسلام و مسلمانان بکوشند. ولی این بدان معنا نیست که از وظیفه دیگر شانه خالی کرده و از بیان حقایق مسلم اسلامی سرباز زنند. هرگز نباید مسئله وحدت یا اتحاد را اصل و هدف قرار داده و حقایق شریعت را فرع و فدای آن نماییم. بلکه بر عکس، اگر اسلام بر وحدت یا اتحاد بین مسلمانان تاکید دارد، برای صیانت و نگه داری از دین است، حال چگونه ممکن است مسئله «وحدت» برای کسی

بسیار مهم جلوه کند؛ به طوری که دست از برخی مسلمات دین و مذهب بردارد و یا آن که در صدد توجیحات بی مورد آنها برآید.

تاریخ و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین شاهد و مؤید این مطلب است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن که می داند بنی امیه با علی علیه السلام و بنی هاشم مخالف است و هرگز عده ای زیر سلطه و ولایت امام علی علیه السلام نمی روند و امامت او را هرگز نمی پذیرند، اما این مسئله باعث نشد که از بیان حق و حقیقت صرف نظر کرده و ولایت و امامت علی علیه السلام را بیان نکند، بلکه در طول ۲۳ سال بعثت خود در هر جا و هر نحو که ممکن بود و موقعیت داشت، ولایت و امامت علی علیه السلام را به مردم گوشزد کرد، با این که به طور قطع می دانست از هنگام وفاتش در این موضوع اختلاف خواهند کرد، بلکه این اختلاف باقی مانده تا روز ظهور امام زمان علیه السلام ادامه پیدا خواهد کرد، با این همه حق را بیان کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله با این که می داند تا روز قیامت بر سر مسئله امامت علی علیه السلام اختلاف می شود، باز هم این گونه بر ولایت علی علیه السلام تأکید می ورزد، که حتی در روز غدیر برای جلوگیری از شک و شبهه دست آن حضرت را بالا می برد، تا همه ببینند که پیامبر صلی الله علیه و آله چه تأکیدی بر ولایت او داشته است.

از این جا به خوبی روشن می شود که بیان حق و حقیقت اصل است و در هیچ موقعیتی نباید از آن صرف نظر کرد؛ حتی در صورتی که می دانیم با بیان

آن میان مسلمین دو صف ایجاد شده و دو دستگی ایجاد خواهد شد. ولی این بدان معنا نیست که مسلمانان به جان یکدیگر افتاده و هم دیگر را نابود کنند، بلکه با بیان مدّعی خود، یکدیگر را تحمل کرده و به پیروی از گفتار نیکو دعوت نمایند، ولی در عین حال از دشمن مشترک نیز غافل نباشند. قیام امام حسین علیه السلام نیز دلیل و شاهد خوبی بر مدّعی ماست، زیرا حضرت علیه السلام با آن که می دانست با قیامش بین دو دسته از مسلمانان نزاع خواهد شد، در عین حال هرگز به جهت اتحاد بین مسلمانان از اصل مهم امر به معروف و نهی از منکر غافل نشد.

سیره و روش امام علی علیه السلام نیز گویای این مطلب است، زیرا به نظر برخی حضرت می توانست با دادن امتیاز بیجا به طلحه و زبیر و معاویه، جلوی جنگ جمل و صفین را بگیرد و با این کار از ایجاد اختلاف بین مسلمانان جلوگیری کند تا هزاران نفر در این قضیه کشته نشوند، ولی آن حضرت به جهت حفظ اصول اسلام و حقّ و حقیقت و شریعت اسلامی هرگز حاضر نشد از آن حقایق چشم پوشی کند.

پس حقیقت مفهوم «وحدت» - و به عبارت صحیح تر «اتحاد» - آن است که با حفظ عقاید قطعی و مسلم خود در مقابل دشمن مشترک موضع واحدی داشته و از او غافل نباشیم و این بدان معنا نیست که از بحث و گفتگوی علمی محض و خالی از تعصبات پرهیز کنیم، زیرا همه امور در حقیقت برای حفظ شریعت اسلامی است.

از این رو است که امام علی علیه السلام در بحبوه جنگ صفین، از

وقت نماز سؤال می کند و بعد از آن که از او سؤال می شود که اکنون در اوج نبرد چه وقت نماز است؟ در جواب می فرماید: مگر ما برای غیر از برپایی نماز می جنگیم؟ لذا نباید هیچ گاه هدف، فدای وسیله گردد.

شیخ محمد عاشور، معاون رئیس دانشگاه الازهر مصر و رئیس کمیته گفت و گوی بین مذاهب اسلامی در بیان نظریه ای کاملاً منطقی و متین می گوید: «مقصود از اندیشه تقریب بین مذاهب اسلامی، یکی کردن همه مذاهب و روی گردانی از مذهبی و روی آوردن به مذهبی دیگر نیست، که این به بیراهه کشاندن اندیشه تقریب است. تقریب باید بر پایه بحث و پذیرش علمی باشد تا بتوان با این اسلحه علمی به نبرد با خرافات رفت و باید دانشمندان هر مذهبی در گفت و گوی علمی خود، دانش خود را مبادله کنند، تا در یک محیط آرام بدانند، بشناسند، بگویند و نتیجه بگیرند».(۱)

نگاه اهل هر مذهب به نقاط مشترک، باعث همکاری درون گروهی برای زیستن در جامعه جهانی می شود و نگاه به نقاط اختلاف، در یک بستر علمی و تحقیقاتی، باعث جدیت و تلاش در بحث و پژوهش علمی برای رسیدن به حقیقت و تبیین آرا و نظرات دیگران می گردد. نمی توان در پوشش شعار «تمسک به ولایت اهل بیت علیهم السلام»، آثار و لوازم فقهی اقرار به «شهادتین» را نفی کرد، همان طور که نمی توان تحت عنوان «وحدت اسلامی» و با شعار براندازی تعصبات، از جهات اختلاف در اصول ایمانی و آثار و لوازم آن چشم پوشی نمود.

نفی تعصب به معنای عدول از حقایق نیست، بلکه به معنای پایه ریزی مبانی اعتقادی بر موازین علمی و

کارشناسانه است - چه در زمینه پژوهش و تحقیق، و چه در زمینه گفت و گو و بحث - تا در نتیجه این نظام فکری، سلوک اهل مذاهب با یکدیگر بر پایه مدارا و عدم خشونت، شکل گیرد.

۲- وحدت بر محور امام بر حق

اسلام بر وحدت میان مسلمانان تأکید فراوانی دارد؛ قرآن کریم می فرماید:

{اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا}؛ (۲) «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل های شما الفت و مهربانی انداخت تا به لطف او برادران هم شدید.»

{وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ}؛ (۳) «و چون کسانی مباشید که پس از آن که دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سنگین است.»

{إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ}؛ (۴) «در حقیقت مؤمنان با هم برادرند.»

{إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَتِيًّا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ}؛ (۵) «کسانی که دین را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو مسئول ایشان نیستی.»

{وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا}؛ (۶) «و همگی به ریسمان خدا چنگک زنید و پراکنده نشوید.»

{وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ}؛ (۷) «و با هم نزاع مکنید که سُست شوید و مهابت شما از بین برود.»

{إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ}؛ (۸) «و این امت شما امتی یگانه است و منم پروردگار شما، پس مرا پرستید.»

با این همه تأکید فراوان که قرآن بر مسئله وحدت اسلامی و اتحاد دارد، لکن از این نکته نباید غافل بود که وحدت، محور می خواهد و به تعبیر دیگر

کانالی برای رسیدن به وحدت و اتحاد لازم است. تأکید بر اصل وحدت، بدون آن که محور و کانال آن مشخص شود، کاری لغو و بیهوده است.

هرگز قرآن صامت به تنهایی نمی تواند محور وحدت باشد، زیرا به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام: قرآن دارای وجوهی است که می توان لفظ آن را بر هر یک از آن وجوه حمل کرد؛ از این رو می بینیم که قرآن کریم، با آن که از کتاب آسمانی به «امام» تعبیر می کند آن جا که می فرماید: ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾؛ (۹) «و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است.» همچنین از صحف ابراهیم و موسی یاد کرده و می فرماید: ﴿صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾؛ (۱۰) «صحیفه های ابراهیم و موسی.» ولی در عین حال به آن اکتفا نکرده، ابراهیم علیه السلام را به عنوان امام ناطق معرفی می کند و می فرماید: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ (۱۱) «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» [ابراهیم پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد.»

از این جا به خوبی استفاده می شود امام صامت که همان کتاب های آسمانی است، کافی نیست، بلکه نیاز به امام ناطقی است که در موارد اختلاف، بیانگر حق و حقیقت باشد. و به تعبیر دیگر او محور حق و وحدت اسلامی گردد.

از آیه اعتصام (۱۲) نیز این نکته به خوبی روشن می شود؛ زیرا مسلمانان را امر می کند که به

ریسمان الهی چنگ زند؛ یعنی آن که شما را به طور قطع به خداوند می‌رساند، کسی جز امام بر حقّ و معصوم نیست. ضابطه بسیار مهم در وحدت اسلامی این است که نتیجه آن باید اتحاد و وحدت بر حقیقتی باشد که پس از بحث و بررسی کارشناسانه خبرگان امر، کشف می‌شود.

مراد و نتیجه وحدت، دست برداشتن از حقایق نیست، بلکه وحدت در مسیر حقیقت است. آیه اعتصام با تعیین معیار و میزان وحدت در امت اسلامی از این راز بسیار مهمّ پرده بر می‌دارد که این وحدت در امت محقق نمی‌شود مگر با اعتصام و تمسک به «حبل اللّهِ»؛ چنگ زدن به ریسمان الهی امت را از تفرقه و فرو افتادن در وادی بدبختی‌ها و فتنه‌های تیره و تاریک نجات می‌دهد.

نکته قابل توجه این است که از محور وحدت، به حبل تعبیر شده است. روشن است که این ریسمان دو طرف دارد: یک سوی آن امت و سوی دیگرش خداوند متعال است؛ واسطه‌ای است بین زمین و آسمان؛ بشر و غیب. پس باید این قطب دایره وحدت و اتحاد، متصل به عالم غیب و ملکوت باشد تا بتواند حلقه ارتباط عالم شهود با عالم غیب گردد. از همین جا می‌توان نتیجه گرفت که کشتی وحدت باید در بندر حقّ و حقیقت پهلو گیرد و لنگر بیندازد، نه در اسکله هوا و هوس؛ اتحاد بر حقّ و حقیقت مدّ نظر است، نه اتفاق بر هوا و هوس.

بنا بر این، «حقیقت» واقعی است که هیچ‌گونه ربطی به وفاق یا عدم وفاق امت ندارد. و این، وظیفه امت است که حقیقت را بیابد و به آن

به صورت جمعی - چنگ بزند؛ یعنی پس از درک آن حقیقت، با تطبیق خود بر آن، متحد گردد. پس «حقیقت»، مولود اتفاق امت نیست که هر گاه بر چیزی متفق شد، همان حقّ باشد و هر گاه از چیزی روی گرداند، باطل گردد. همان گونه که حضرت سیدالشهدا علیه السلام، شجاعانه اتحاد مسلمانان را بر هم زد و علیه یزید قیام کرده و فرمود: «إنّما خرجت لطلب الاصلاح فی أمّہ جدی أريد أن آمر بالمعروف وأنهي عن المنکر.»؛ (۱۳) «من به جهت اصلاح در امتّ جدّم قیام کردم و هدف من امر به معروف و نهی از منکر است.» اگر نفس اتفاق امتّ، ملائک و معیار حق و حقیقت است، دیگر احتیاج به اصلاح ندارد. اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر قوی ترین برهان است که حقّ، حقایق خود را از اجماع مردم کسب نمی کند، بلکه این مردم اند که باید خود را بر حق عرضه کنند، و خویش را با آن هماهنگ سازند. با مراجعه به روایاتی که ذیل آیه «اعتصام» وارد شده نیز به این نتیجه می رسیم که ریسمان خدا همان امامان معصوم اند که انسان را به طور قطع و یقین به خداوند متعال می رسانند.

ابن حجر هیتمی این آیه را در ردیف آیاتی آورده که در شأن اهل بیت علیهم السلام وارد شده است. (۱۴) هم چنین می توان حدیث ثقلین را مفسّر آیه «اعتصام» دانست، زیرا در آن حدیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله مؤمنان را امر می کند که به دو گوهر گران بها چنگ زنند، که همان قرآن و عترت است، تا به حقّ و حقیقت رهنمون شده و از گمراهی رها شوند.

ابو جعفر

طبری در تفسیر آیه «اعتصام» می گوید: مقصود از «اعتصام»، تمسک و چنگ زدن است، زیرا ریسمان، چیزی است که انسان را به مقصد خواهد رساند. (۱۵) از طرف دیگر در برخی از متن های حدیث ثقلین، کلمه «اعتصام» به کار رفته است. از باب نمونه ابن ابی شیبیه، حدیث ثقلین را چنین نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أنتی ترک فیکم ما لن تضلّوا بعدی ان اعتصمتم به: کتاب اللّٰه و عترتی.» (۱۶). از این جاست که مفسران و محدثان، حدیث ثقلین را در ذیل آیه شریفه «اعتصام» ذکر کرده اند.

حاکم حسکانی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «من أحبّ أن یرکب سفینه النجاه و یمتمسک بالعروه الوثقی و یعصم بحبل اللّٰه المتین فلیوال علیاً و لیأتّم بالهداه من ولده»؛ (۱۷) «کسی که دوست دارد سوار بر کشتی نجات شده به ریسمان محکم چنگ زند و اعتصام به ریسمان الهی داشته باشد، باید ولایت علی را پذیرفته و به فرزندان هدایتگر او اقتدا کند.»

نتیجه این که از آیه شریفه و روایاتی که در تفسیر آن آمده است به خوبی استفاده می شود که اهل بیت علیهم السلام محور وحدت میان امت اسلامی اند، و بحث از امامت و ولایت آنان در حقیقت، بحث از محور وحدتی است که قرآن و روایات بر آن تأکید فراوانی داشته اند. همان گونه که روایات دیگر نیز بر این امر تأکید دارند؛

حاکم نیشابوری به سند خود از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیته امان لامتی من الاختلاف فإذا خالفتها قبيله من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابلیس»؛ (۱۸) «ستارگان،

امان اهل زمین اند از غرق شدن و اهل بیت من امان اند برای امتم از اختلاف و هر گاه قبیله ای از عرب با آنان مخالفت کنند، در میان خودشان اختلاف افتاده و جزء حزب ابلیس می گردند.» و نیز به سند خود از ابوذر نقل می کند که او در کنار کعبه ایستاد، دست ها را به در کعبه گرفت، خطاب به مردم فرمود: ای مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و هر کس نمی شناسد، من ابوذریم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من قومه من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق»؛ (۱۹) «مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است، هر کس سوار بر آن شود، نجات می یابد و کسی که از آن تخلف کند، غرق می شود.» آن گاه هر دو حدیث را صحیح می شمرد.

۳- بحث علمی زمینه ساز وحدت

توضیح

بزرگ ترین اختلاف بین امت اسلامی، مسئله امامت و رهبری است. شهرستانی می گوید: «بزرگ ترین خلاف بین امت، اختلاف در مسئله امامت است، زیرا برای هیچ مسئله ای در اسلام مانند امامت این قدر شمشیر کشیده نشده است.» (۲۰) لذا هر مسلمانی وظیفه دارد که در راه وحدت مسلمانان بکوشد ولی این بدان معنا نیست که دست از بحث علمی خالی از هر گونه تعصب و عناد بردارد، زیرا این بحث ها به طور قطع در وحدت صفوف مسلمان اثر دارد. هنگامی که هر کدام از فرقه های مسلمان، پی به عقاید واقعی فرقه دیگر برده و بدانند که او نیز عقائدش مستند به عقل و قرآن و سنت است. کینه و دشمنی نسبت به یکدیگر کمتر می شود. بخش مهم کینه ها و دشمنی ها به این خاطر

است که مسلمانان از عقاید یکدیگر بی‌خبرند و یا بدون دلیل می‌دانند. اگر شیعه را به جهت اعتقاد به بداهت متهم به کفر می‌کنند، تقیه را به نفاق نسبت می‌دهند، به خاطر آن است که از حقیقت این اعتقاد و عمل ناآگاه‌اند، که بخشی از آن به کوتاهی ما در عرضه نمودن عقاید خودمان باز می‌گردد. مسئله امامت نیز از این موضوع مستثنا نیست اگر اهل سنت اعتقاد شیعه امامیه را در مسئله امامت و شرایط آن غلو می‌دانند، به جهت آن است که ما به طور علمی و صحیح آن را معرفی نکرده ایم، و هر جا که خوب عمل کردیم تا حدود زیادی موفق بوده ایم و زمینه ساز وحدت مسلمانان شده ایم. اینک به نمونه‌هایی از این قبیل اشاره می‌کنیم:

الف - تمایل به حق

۱ - شیخ محمود شلتوت، رئیس دانشگاه الأزهر مصر در عصر خود، بعد از مطالعه فراوان در فقه شیعه و مرجعیت اهل بیت علیهم السلام پی به اعتبار شیعه جعفری برده و فتوای معروف خود را در جواز تعبد به مذهب جعفری صادر می‌کند و می‌گوید: «مذهب جعفری، معروف به مذهب شیعه امامی اثنا عشری، مذهبی است که تعبد به آن شرعاً جایز است، همانند سایر مذاهب اهل سنت، لذا سزاوار است بر مسلمانان که آن را شناخته و از تعصب به ناحق نسبت به مذاهبی معین خلاصی یابند».

(۲۱)

۲ - شیخ أزهري، دکتر محمّد فحام نیز در تقریظی که بر فتوای شلتوت نوشت نظر او را تأیید کرده، می‌گوید: «من از شیخ محمود شلتوت و اخلاق، علم، گستردگی اطلاع، بهره‌مندی از لغت عرب، تفسیر قرآن و اصول فقه او در عجبم. او فتوا به

جواز تعبد به مذهب شیعه امامیه را صادر کرده است. شک ندارم که فتوای او اساس محکمی دارد، که اعتقاد من نیز همان است». (۲۲)

و نیز می گوید: «خدا رحمت کند شیخ شلتوت را که به این معنای کریم التفات نمود و با آن فتوای صریح و شجاعانه ای که صادر کرد خودش را جاودانه ساخت، او فتوا به جواز عمل به مذهب شیعه امامیه داد، از آن جهت که مذهبی است فقهی و اسلامی، و اعتماد آن بر کتاب و سنت و دلیل محکم است...». (۲۳)

۳ - شیخ محمد غزالی می گوید: «من معتقدم که فتوای استاد اکبر؛ شیخ محمود شلتوت، راه طولانی را در تقریب بین مسلمان پیموده است... عمل او در حقیقت تکذیب خیالاتی است که مستشرقین در سر می پروراندند، آنان در این خیال بودند که کینه ها و اختلافاتی که بین مسلمانان است بالاخره روزی امت اسلامی را قبل از آن که به وحدت برسند و تحت لوای واحد در آیند، از هم پاشیده و نابود خواهد کرد. ولی این فتوا در نظر من شروع راه و اولین کار است». (۲۴)

۴ - عبدالرحمن نجار، مدیر مساجد قاهره می گوید: «ما نیز فتوای شیخ شلتوت را محترم شمرده و به آن فتوا می دهیم و مردم را از انحصار در مذاهب چهار گانه بر حذر می داریم. شیخ شلتوت، امامی است مجتهد، رأی او صحیح و عین حق است، چرا باید در اندیشه و فتاویمان، اکتفا بر مذاهب معینی نماییم، در حالی که همه آنان مجتهد بودند؟» (۲۵)

۵ - استاد احمد بک، استاد شیخ شلتوت و ابوزهره می گوید: «شیعه امامیه همگی مسلمان اند و به خدا و رسول و قرآن و هر چه پیامبر صلی

الله علیه و آله آورده، ایمان دارند. در میان آنان از قدیم و جدید فقیهانی بزرگ و علمایی در هر علم و فن دیده می شود. آنان تفکری عمیق داشته و اطلاعاتی وسیع دارند. تألیفات آنان به صدها هزار می رسد و من بر مقدار زیادی از آنها اطلاع پیدا نمودم». (۲۶)

۶ - شیخ محمد ابوزهره نیز می نویسد: «شکی نیست که شیعه، فرقه ای است اسلامی،... هر چه می گویند به خصوص قرآن یا احادیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک می کنند. آنان با همسایگان خود از سنی ها دوست بوده و از یکدیگر نفرت ندارند». (۲۷)

۷ - استاد محمود سرطاوی، یکی از مفتیان اردن می گوید: «من همان مطلبی را که سلف صالحان گفته اند می گویم و آن این که شیعه امامیه برادران دینی ما هستند، بر ما حق اخوت و برادری دارند و ما نیز بر آنان حق برادری داریم». (۲۸)

۸ - استاد عبدالفتاح عبدالمقصود نیز می گوید: «به عقیده من شیعه تنها مذهبی است که آینه تمام نما و روشن اسلام است و هر کسی که بخواهد بر اسلام نظر کند باید از خلال عقائد و اعمال شیعه نظر نماید. تاریخ بهترین شاهد است بر خدمات فراوانی که شیعه در میدان های دفاع از عقیده اسلامی داشته است». (۲۹)

۹ - دکتر حامد حنفی داود، استاد ادبیات عرب در دانشکده زبان قاهره می گوید: «از این جا می توانم برای خواننده متدبّر آشکار سازم که تشیع آن گونه که منحرفان و سفیانی ها گمان می کنند که مذهبی است نقلی محض، یا قائم بر آثاری مملو از خرافات و اوهام و اسرائیلیات، یا منسوب به عبد الله بن سبأ و دیگر شخصیت های خیالی در تاریخ نیست، بلکه تشیع در روش

علمی جدید ما به عکس آن چیزی است که آنان گمان می کنند. تشیع اولین مذهب اسلامی است که عنایت خاصی به منقول و معقول داشته است و در میان مذاهب اسلامی توانسته است راهی را انتخاب کند که دارای افق گسترده ای است. و اگر نبود امتیازی که شیعه در جمع بین معقول و منقول پیدا کرده هرگز نمی توانست به روح تجدد در اجتهاد رسیده و خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهد به حدی که با روح شریعت اسلامی منافات نداشته باشد». (۳۰)

او همچنین در تقریظی که بر کتاب عبدالله بن سبأ نوشته است می گوید: «سیزده قرن است که بر تاریخ اسلام می گذرد و ما شاهد صدور فتواهایی از جانب علما بر ضد شیعه هستیم، فتاوی ممزوج با عواطف و هواهای نفسانی. این روش بد سبب شکاف عظیم بین فرقه های اسلامی شده است. و از این رهگذر نیز علم و علمای اسلامی از معارف بزرگان این فرقه محروم گشته اند، همان گونه که از آرای نمونه و ثمرات ذوق های آنان محروم بوده اند. و در حقیقت خساراتی که از این رهگذر بر عالم علم و دانش رسیده، بیشتر است از خساراتی که توسط این خرافات به شیعه و تشیع وارد شده است، خرافاتی که در حقیقت، ساحت شیعه از آن مبرا است. و تو را بس، این که امام جعفر صادق (ت ۱۴۸ هـ). پرچم دار فقه شیعی - استاد دو امام سنی است: ابوحنیفه نعمان بن ثابت (ت ۱۵۰ هـ). و ابو عبدالله مالک بن انس (ت ۱۷۹ هـ). و در همین جهت است که ابوحنیفه می گوید: اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می شد.

مقصود او همان دو سالی است که از علم فراوان جعفر بن محمد بهره ها برده بود. و مالک بن انس می گوید: من کسی را فقیه تر از جعفر بن محمد ندیدم». (۳۱)

۱۰ - دکتر عبد الرحمن کیالی یکی از شخصیت های حلب در نامه خود به علامه امینی رحمه الله می نویسد: «عالم اسلامی همیشه نیاز شدید به مثل این تحقیقات دارد... چرا که بعد از وفات رسول اعظم، بین مسلمین اختلاف شد و در نتیجه بنی هاشم از حق خود محروم شدند؟ و نیز سزاوار است که از عوامل انحطاط و انحلال مسلمانان سخن به میان آید، چه شد که مسلمانان به این وضع امروز مبتلا شده اند؟ آیا ممکن است آن چه از دست مسلمانان رفته با رجوع به تاریخ اصیل و اعتماد بر آن، باز گرداند؟». (۳۲)

۱۱ - استاد ابوالوفاء غنیمی تفتازانی، مدرّس فلسفه اسلامی در دانشگاه الأزهر می گوید: «بسیاری از بحث کنندگان در شرق و غرب عالم، از قدیم و جدید، دچار احکام نادرست زیادی بر ضدّ شیعه شده اند که با هیچ دلیل یا شواهد نقلی سازگار نیست. مردم نیز این احکام را دست به دست کرده و بدون آن که از صحت و فساد آن سؤال کنند، شیعه را به آنها متهم می نمایند. از جمله عواملی که منجر به بی انصافی آنان نسبت به شیعه شد، جهلی است که ناشی از بی اطلاعی آنان نسبت به مصادر شیعه است و در آن اتهامات تنها به کتاب های دشمنان شیعه مراجعه نموده اند». (۳۳)

ب - اعتراف به حق

قسمت اول

طرح مباحث علمی محض و عاری از تعصب و جدال غیر احسن و تالیف در آن ها، نه تنها منجر به تمایل برخی از شخصیت های طراز اول اهل

سنت در اعتراف به جواز تعبد به مذهب جعفری و قبول شیعه امامیه به عنوان مذهبی که دارای اصول و فروع مستند به عقل و قرآن و حدیث است، شد، بلکه باعث شد که عده ای دیگر از بزرگان اهل سنت مذهب خود را رها کرده، مذهب تشیع را در آغوش بگیرند. و اعتراف کنند که حقّ یکی است و آن در هیچ مذهبی جز تشیع که همان مذهب اهل بیت علیهم السلام است، نیست. اینک تعدادی از این اشخاص را معرفی می کنیم:

۱ - علامه شیخ محمّد مرعی، امین انطاکی او در قریه عنصو از توابع انطاکیه در سال ۱۳۱۴ه متولد شد. مذهب شافعی داشت. به همراه برادرش احمد برای فراگیری علوم به مصر عزیمت نمود و بعد از طیّ مراحل مقدماتی از شخصیت های طراز اوّل ازهر؛ از قبیل: شیخ مصطفی مراغی، محمود ابوطه مهنی، شیخ رحیم و دیگران استفاده کرده و به درجات عالی از علم رسید. هنگام بازگشت به وطن، بزرگان ازهر از آن دو دعوت کردند که در مصر باقی مانده و هر کدام تدریس در ازهر را به عهده گرفته و شاگردان را از علوم خود سیراب کنند، ولی نپذیرفته و به شهر خود باز گشتند. با گذشت زمانی نه چندان دور با مطالعه کتاب ها به حقایق شیعه پی برده و هر دو برادر داخل در مذهب تشیع می شوند.

شیخ محمّد در کتاب خود «لماذا اخترت مذهب اهل البيت عليهم السلام» می گوید: «به طور قطع خداوند مرا هدایت کرد. و برایم تمسک به مذهب حقّ مقدّر فرمود؛ یعنی مذهب اهل بیت علیهم السلام، مذهب نوه رسول خداصلی الله علیه وآله امام جعفر بن محمّد صادق...»

او در عوامل و

اسبابی که منجر به تمسک به مذهب اهل بیت علیهم السلام شد می گوید:

اولاً: مشاهده کردم که عمل به مذهب شیعه مجزی است و ذمه مکلف را به طور قطع بری می کند. بسیاری از علمای اهل سنت - از گذشته و حال - نیز به صحّت آن فتوا داده اند...

ثانیاً: با دلایل قوی، برهان های قطع آور و حجت های واضح، که مثل خورشید درخشان در وسط روز است، ثابت شد حقانیت مذهب اهل بیت علیهم السلام و این که آن مذهب همان مذهبی است که شیعه آن را از اهل بیت علیهم السلام اخذ کرده و اهل بیت نیز از رسول خدا و او از جبرائیل و او از خداوند جلیل اخذ کرده است...

ثالثاً: وحی در خانه آنان نازل شد و اهل خانه از دیگران بهتر می دانند که در خانه چیست. لذا بر عاقل مدبر است که دلیل هایی که از اهل بیت علیهم السلام رسیده رها نکرده، و نظر بیگانگان را دنبال نکند.

رابعاً: آیات فراوانی در قرآن کریم وارد شده که دعوت به ولایت و مرجعیت دینی آنان نموده است.

خامساً: روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که ما را به تعبد به مذهب اهل بیت علیهم السلام دعوت می کند، که بسیاری از آن ها را در کتاب الشیعه و حججهم فی التشیع آورده ام». (۳۴)

۲ - علامه شیخ احمد امین انطاکی او برادر شیخ محمد امین است که بعد از مطالعه کتاب المراجعات سید شرف الدین عاملی و تدبّر و تفکر در مطالب آن، از مذهب خود عدول کرده، مذهب تشیع را انتخاب نموده است. او نیز در مقدمه کتابش فی طریقی إلی التشیع می گوید: «سبب تشیع من گفتاری است از پیامبر

اکرم که تمام مذاهب اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اهل بیت من همانند کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن سربلندی کرد غرق شد». ملاحظه کردم که اگر از اهل بیت علیهم السلام پیروی کرده و احکام دینم را از آنان اخذ کنم بدون شک نجات یافته‌ام. اگر آنان را رها کرده و احکام دین خود را از غیر آنان اخذ نمایم، از گمراهان خواهم بود...».

و نیز می‌فرماید: «با تمسک به مذهب جعفری، ضمیر و درونم آرامش یافت. مذهبی که در حقیقت مذهب آل بیت نبوت علیهم السلام است، که درود و سلام خدا تا روز قیامت بر آنان باد. به عقیده ام از عذاب خداوند متعال با پذیرفتن ولایت آل رسول علیهم السلام، نجات یافته‌ام، زیرا نجات جز با ولایت آنان نیست...».

۳ - دکتر محمد تیجانی سماوی او در تونس متولد شد. و بعد از گذر از ایام طفولیت، به کشورهای عربی مسافرت نمود، تا بتواند از شخصیت‌های مختلف علمی بهره‌مند شود. در مصر، علمای الأزهر از او درخواست کردند که در آن جا بماند و طلاب الأزهر را از علم فراوان خود بهره‌مند سازد، ولی قبول نکرد و در عوض سفری که به عراق داشت، با مباحثات فراوان با علمای شیعه امامیه، مذهب تشیع را انتخاب نمود و الآن در دنیا از مروّجین تشیع شناخته می‌شود. و کتاب‌هایی را نیز در دفاع از این مذهب تألیف نموده است.

او در بخشی از کتاب «ثم اهتدیت» می‌گوید: «شیعه ثابت قدم بوده و صبر کرده و به حق تمسک کرده است... و من از هر

عالمی تقاضا دارم که با علمای شیعه مجالست کرده و با آنان بحث نمایید، که به طور قطع از نزد آنان بیرون نمی آید جز آن که به مذهب آنان که همان تشیع است، بصیرت خواهد یافت... آری من جایگزینی برای مذهب سابق خود یافتم و سپاس خداوندی را که مرا بر این امر هدایت نمود و اگر هدایت و عنایت او نبود، هرگز بر این امر هدایت نمی یافتم.

ستایش و سپاس خدایی را سزااست که مرا بر فرقه ناجیه راهنمایی کرد؛ فرقه ای که مدت ها با زحمت فراوان در پی آن بودم. هیچ شک ندارم هر کس به ولای علی و اهل بیتش تمسک کند به ریسمان محکمی چنگ زده که گسستنی نیست. روایات پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد بسیار است، روایاتی که مورد اجماع مسلمین است. عقل نیز به تنهایی بهترین راهنما برای طالب حق است... آری، به حمد خدا، جایگزین را یافتم، و در اعتقاد به امیرالمؤمنین و سید الوصیین امام علی بن ابی طالب علیه السلام، به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا کردم، و نیز در اعتقاد به دو سید جوانان اهل بهشت و دو دسته گل از این امت، امام ابو محمد حسن زکی و امام ابو عبدالله حسین، و پاره تن مصطفی خلاصه نبوت، مادر امامان و معدن رسالت و کسی که خداوند عزیز به غضب او غضبناک می شود، بهترین زنان، فاطمه زهرا.

به جای امام مالک، با استاد تمام امامان، امام جعفر صادق علیه السلام و نه نفر از امامان معصوم از ذریه حسین و امامان معصوم را برگزیدم...».

او بعد از ذکر حدیث «باب مدینه العلم» می گوید: «چرا در امور دین

و دنیای خود از علی علیه السلام تقلید نمی کنید، اگر معتقدید که او باب مدینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ چرا باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله را عمداً ترک کرده و به تقلید از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و ابن تیمیه پرداخته اید، کسانی که هرگز در علم، عمل، فضل و شرف به او نمی رسند؟

آن گاه خطاب به اهل سنت نموده می گوید: «ای اهل و عشیره من! شما را به بحث و کوشش از حق و رها کردن تعصیب دعوت می کنم، ما قربانیان بنی امیه و بنی عباسیم، ما قربانیان تاریخ سیاهیم. قربانی های جمود و تحجر فکری هستیم که گذشتگان برای ما به ارث گذاشته اند.» (۳۵)

او کتاب هایی در دفاع از تشیع نوشته که برخی از آن ها عبارتند از: ثم اهدیت، لأکون مع الصادقین، فاسألوا أهل الذکر، الشیعه هم أهل السنه، اتقوا الله.

۴ - نویسنده معاصر، صائب عبدالحمید

او شخصیتی عراقی است که با سفر به ایران و تحقیقات فراوان، با عنایات خداوند مذهب اهل سنت را رها و تشیع را انتخاب نموده است. او در بخشی از کتاب خود می نویسد: «من اعتراف می کنم بر نفس خود که اگر رحمت پروردگار و توفیقات او مرا شامل نمی شد، به طور حتم نفس معاندم مرا به زمین می زد. این امر نزدیک بود و حتی یک بار نیز اتفاق افتاد. ولی خداوند مرا کمک نمود. با اطمینان خاطر به هوش آمدم در حالی که خود را در وسط کشتی نجات می یافتم، مشغول به آشامیدن آب گوارا شدم و الآن با تو از سایه های بهاری آن گل ها سخن می گویم.

بعد از اطلاع دوستانم از این وضع همگی مرا

رها نموده به من جفا کردند. یکی از آنان که از همه داناتر بود به من گفت: آیا می دانی که چه کردی؟ گفتم: آری، تمسک کردم به مذهب امام جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند زین العابدین، فرزند سید جوانان بهشت، فرزند سید وصیین و سیده زنان عالمیان و فرزند سید مرسلین. او گفت: چرا این گونه ما را رها کردی، و می دانی که مردم در حق ما حرف ها می زنند؟ گفتم: من آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده می گویم. گفت چه می گویی: گفتم: سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را می گویم که فرمود: «من در میان شما چیزهایی قرار می دهم که با تمسک به آن ها بعد از من گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیت». و گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در حق اهل بیتش که فرمود: «اهل بیت کشتی های نجات اند، که هر کس بر آن ها سوار شود، نجات یابد». (۳۶)

صائب عبدالحمید کتاب هایی را نیز در دفاع از اهل بیت علیهم السلام و تشیع نوشته که برخی از آن ها عبارتند از: منهج فی الانتماء المذهبی، ابن تیمیه، حیات، عقائده و تاریخ الاسلام الثقافی و السیاسی.

۵ - استاد صالح الوردانی او نیز از جمله کسانی است که با مطالعات فراوان پی به حقانیت تشیع برده، و مذهب اهل سنت را رها کرده تشیع را انتخاب می کند. او از جمله کسانی است که بدون خوف و ترس از کسی، به طور علنی اعتراف به تشیع نموده و مردم را نیز در مصر به آن مذهب دعوت می نماید.

در بخشی از کتاب خود الخدعه، رحلتی من السنه الی الشیعه می نویسد: «در مدتی که سنی بودم، مردم را به عقل

گرایی دعوت کرده و شعار عقل را سر دادم، ولی در میان قوم خود جایگاهی نیافتم و از هر طرفی تهمت ها و شایعات علیه خود شنیدم... و من به خوبی می دانستم که کوتاه آمدن از عقل یعنی ذوب شدن در پیشینیان و در نتیجه انسان بدون هیچ شخصیتی خواهد بود که واقع را بر او روشن کند... من هرگز چیزی را بدون تحقیق و دقت نظر نمی گویم... عقل گرایی من عامل اساسی در تمایل من به سوی تشیع و خطّ اهل بیت علیهم السلام و اختیار مذهب آنان بود...» (۳۷)

قسمت دوم

۶ - استاد معتصم سید احمد سودانی او با مطالعات فراوان در تاریخ و حدیث، به حقانیت مذهب اهل بیت علیهم السلام پی برده و با رها کردن مذهب خود، تشیع را انتخاب می کند. او در توصیف و وجه نام گذاری کتابش، بنور فاطمه اهتدیت می گوید: «هر انسانی در اندرون خود نوری را احساس می کند که راهنمای به حق است، ولی هواهای نفسانی و پیروی از گمان بر آن نور پرده می اندازد، لذا انسان نیازمند تذکر و بیداری است و فاطمه علیها السلام اصل آن نور است. من آن نور را دائماً در وجود خود احساس می کنم...» (۳۸)

او نیز درباره نظریه عدالت صحابه می گوید: «عدالت صحابه نظریه ای است که اهل سنت در مقابل عصمت اهل بیت علیهم السلام جعل نمودند، و چقدر بین این دو فرق است. عصمت اهل بیت علیهم السلام حقیقتی است قرآنی و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز بر آن تأکید دارد و در واقع نیز تحقق پیدا کرده است. اما نظریه عدالت صحابه، مخالف قرآن کریم است. همان گونه که پیامبر صلی الله علیه وآله نیز تصریح بر خلاف آن نموده

است، بلکه خود صحابه به بدعت هایی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز بعد از آن ایجاد کردند، اقرار نمودند». (۳۹)

و نیز می گوید: «من در وجود خود چیزی می یابم و احساس می کنم، که نمی توانم توصیفش کنم. ولی نهایت تعبیری که می توانم از آن داشته باشم این که: هر روز احساس می کنم که به جهت تمسک به ولای اهل بیت علیهم السلام در خود قرب بیشتری به خداوند متعال پیدا کرده ام، و هر چه در کلمات آنان بیشتر تدبر می کنم معرفت و یقینم به دین بیشتر می شود. معتقدم اگر تشیع نبود، از اسلام خبری نبود. و هر گاه در صدد تطبیق و پیاده کردن تعلیمات اهل بیت علیهم السلام در خود بر می آمیم، لذت ایمان و لطافت یقین را در خود احساس می کنم. و هنگامی که دعاهای مبارکی را که از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده و در هیچ مذهبی یافت نمی شود، قرائت می کنم، شیرینی مناجات پروردگار را می چشم...». (۴۰)

۷- وکیل مشهور مصری، دمردش عقالی او از شخصیت های مشهور و بارز مصری است که در شغل و کالت مدت هاست فعالیت می کند. هنگام تحقیق در یک مسئله فقهی و مقایسه آرا در آن مسئله، فقه و استنباطهای شیعه امامیه را از دیگر مذاهب فقهی قوی تر می یابد و همین مسئله بارقه های تشیع را در دلش روشن می گرداند، تا این که حادثه ای عجیب سرنوشت او را به کلی عوض کرده و او را مفتخر به ورود در مذهب تشیع می نماید و آن، این بود که: وقتی گروهی از حجاج ایرانی همراه با حدود بیش از بیست کارتن کتاب اعتقادی وارد عربستان می شوند. تمام کتاب ها از طرف حکومت مصادره می شود. سفیر

ایران در زمان شاه، موضوع را با ملک فیصل در میان می گذارد. او نیز به وزارت کشور عربستان می نویسد تا به موضوع رسیدگی کنند. وزیر کشور دستور می دهد که تمام کتاب ها را بررسی کرده، اگر مشکلی ندارد آن را به صاحبش برگردانند. در آن زمان «دمرداش عقالی» در حجاز به سر می برد، از او خواستند که این کتاب ها را بررسی کند و در نهایت رأی و نظر قانونی خود را بدهد. او با مطالعه این کتاب ها به حقایق تشیع پی می برد و از همان موقع قدم در راه اهل بیت علیهم السلام می گذارد...» (۴۱)

۸ - علامه دکتر محمد حسن شحاته او نیز که استاد سابق دانشگاه ازهر است پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیه پی به حقایق این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سخنرانی خود برای مردم اهواز می گوید: «عشق به امام حسین علیه السلام سبب شد که از تمامی موقعیت هایی که داشتم دست بردارم».

و در قسمتی دیگر از سخنانش می گوید: «اگر از من سؤال کنند: امام حسین علیه السلام را در شرق یا غرب می توان یافت؟ من جواب می دهم که امام را می توان در درون قلب من دید و خداوند توفیق تشرّف به ساحت امام حسین علیه السلام را به من داده است».

وی در ادامه می گوید: «۵۰ سال است که شیفته امام علی علیه السلام شده ام و سال هاست که هاله ای از طواف پیرامون ولایت امام علی علیه السلام در خود می بینم» (۴۲)

۹ - عالم فلسطینی شیخ محمد عبدالعال او کسی است که بعد از مدّت ها تحقیق در مذهب تشیع، پی به حقایق آن برده، و به اهل بیت علیهم السلام اقتدا نموده است. در مصاحبه ای می گوید:

«... از مهم ترین کتاب هایی که قرائت کردم کتاب المراجعات بود، که چیزی بر ایمان من نیفزود و تنها بر معلوماتم اضافه شد. تنها حادثه ای که مطلب را نهایی کرده و مرا به ولایت اهل بیت علیهم السلام رهنمون ساخت. این بود که: روزی در پیاده روی، رو به روی مغازه یکی از اقوامم نشسته بودم، مغازه ای کوچک بود. شنیدم که آن شخص به یک نفر از نوه های خود امر می کند که به جای او در مغازه بنشیند، تا نماز عصر را به جای آورد. من به فکر فرو رفتم، که چگونه یک نفر مغازه خود را رها نمی کند تا به نماز بایستد، مگر آن که کسی را به جای خود قرار دهد که بتواند حافظ اموالش باشد، حال چگونه ممکن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک امتی را بدون امام و جانشین رها کند!! به خدا سوگند که هرگز چنین نخواهد بود...»

هنگامی که از او سؤال شد که آیا الآن که در شهر غربت لبنان به سر می بری احساس وحشت و تنهایی نمی کنی؟. او در جواب می گوید: «به رغم این که عوارض و لوازم تنهایی زیاد و شکننده است، ولی در من هیچ اثری نگذاشته و هرگز آن ها را احساس نمی کنم؛ زیرا در قلبم کلام امیرالمؤمنین را حفظ کرده ام که فرمود: «لا تستوحشوا من الحق لقله اهل»؛ «ای مردم هیچ گاه از راه حق به جهت کمی اهلش وحشت نکنید.» (۴۳)

او نیز می گوید: «مردم به خودی خود به دین اهل بیت علیهم السلام روی خواهند آورد، زیرا دین فطرت است، ولی چه کنیم که این دین در زیر چکمه های حکومت ها قرار گرفته است.»

و نیز در پاسخ

این سؤال که آیا ولایت احتیاج به بینه و دلیل دارد می گوید: «ما معتقدیم که هر چیزی احتیاج به دلیل دارد مگر ولایت اهل بیت علیهم السلام، که دلیل محتاج به آن است...» (۴۴)

و نیز می گوید: «هر کسی که دور کعبه طواف می کند - دانسته یا ندانسته، جبری باشد یا اختیاری یا امر بین الامر - در حقیقت به دور ولایت طواف می کند، زیرا کعبه مظهر است و مولود آن، جوهر، و هر کسی که برگرد مظهر طواف می کند در حقیقت به دور جوهر طواف می کند.» (۴۵)

۱۰ - مجاهد و رهبر فلسطینی محمّد شّحاده او کسی است که هنگام گذراندن محکومیت خود در زندان های اسرائیل با بحث های فراوانی که با شیعیان لبنانی در بند زندان های اسرائیل داشت پی به حقانیت شیعه برد و با انتخاب تشیع و مذهب اهل بیت علیهم السلام از دعوت کنندگان صریح و علنی مردم فلسطین به اهل بیت علیهم السلام شد. اینک قسمت هایی از مصاحبه ای را که با او انجام گرفته نقل می نماییم: «بازگشت فلسطین به محمّد و علی است». «من آزاد مردان عالم را به اقتدا و پیروی از امام و پیشوای آزاد مردان؛ حسین علیه السلام دعوت می کنم».

و نیز می گوید: «من هم دردی فراوانی با مظلومیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله دارم و احساسم این است که علی بن ابی طالب علیه السلام حقاً مظلوم بود. و این احساس به مظلومیت آن حضرت علیه السلام در من عمیق تر و ریشه دارتر شده، هر گاه که ظلم اشغالگری در فلسطین بیشتر می شود».

جهل من به تشیع عامل این بود که در گذشته در تسنن باقی بمانم. و امیدوارم که من آخرین کسی نباشم که می گویم: «ثم اهتدیت».

رجوع من به تشیع هیچ ربطی به مسئله سیاسی ندارد که ما را احاطه کرده است. من همانند بقیه مسلمانان افتخارها و پیروزی‌هایی را که مقاومت در جنوب لبنان پدید آورد در خود احساس می‌کنم، که در درجه اول آن را «حزب الله» پدید آورد. ولی این بدان معنا نیست که عامل اساسی در ورود من در تشیع مسائل سیاسی بوده است، بلکه در بر گرفتن عقیده اهل بیت علیهم السلام از جانب من، در نتیجه پذیرش باطنی من بوده و تحت تأثیر هیچ چیز دیگری نبوده است. راه اهل بیت علیهم السلام راه حق است که من به آن تمسک کرده‌ام». «تشیع من عقیدتی است نه سیاسی». «زود است که در نشر مذهب امامی در فلسطین بکوشم و از خداوند می‌خواهم که مرا در این امر کمک نماید».

«امام قائم آل بیت ثبوت علیه السلام برای ما برکت‌ها و فیض‌هایی دارد که موجب تحرک مردم فلسطین است. و در ما جنب و جوشی دائمی ایجاد کرده، که نصرت و پیروزی را در مقابل خود مشاهده می‌کنیم و فرج او را نزدیک می‌بینیم ان شاء الله. و من با او از راه باطن ارتباط دارم و با او نجوا می‌کنم و از او می‌خواهم که ما را در این موقعیت حساس مورد توجه خود قرار دهد».

«آزاد مردان عالم خصوصاً مسلمانان با اختلاف مذاهب را نصیحت می‌کنم که قیام حسین علیه السلام و نهضت او بر ضد ظلم را سرمشق خود قرار داده و هرگز سکوت بر ظلمی را که آمریکا، شیطان بزرگ و اسرائیل آن غده سرطانی که در کشورهای اسلامی رشد کرده، روا ندارند».

من در کنفرانس‌ها و جلساتی که در فلسطین

تشکیل می شود و مرا برای سخنرانی دعوت می کنند، در حضور هزاران نفر، تمام کلمات و سخنان خود را بر محور مواقف و سیره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می دهم که این سخنان سهم به سزایی در تغییر وضع موجود در جامعه فلسطین در رابطه با اهل بیت علیهم السلام داشته، و این روش را ادامه می دهم تا این که مردم قدر آنان را بدانند و با اقتدا به آنان به اذن و مشیت خداوند به پیروزی برسند...».

«با مشیت خداوند با گروهی از برادران مؤمنم مذهب اهل بیت علیهم السلام را به زودی در فلسطین منتشر خواهیم کرد تا این که زمینه ساز ظهور مهدی آل محمد - عجل الله تعالی فرجه - الشریف گردد».

هنگامی که رئیس علمای ازهر مصر به طور صریح به جهت نشر تشیع و دفاع از آن، او را مورد هجوم قرار دادند، در جواب گفت: «من تنها [این را] می گویم: بار خدایا قوم مرا هدایت کن، که آنان نمی دانند...» سپس می گوید: «من در جواب سخنی که به زبان جاری کرد: که جهل و نادانی من نسبت به مذهب شیعه باعث شد که وارد تشیع شوم تنها بر این نکته تأکید می کنم که در حقیقت این جهل به تشیع بود که مرا در مذهب تسنن تا به حال باقی گذارد، تا الآن که به حقیقت آن اعتراف می کنم». (۴۶)

۱۱ - طیب فلسطینی اسعد وحید قاسم او نیز بعد از مطالعات بسیار در رابطه با شیعه، تشیع را انتخاب نمود و از راه های مختلف در صدد اثبات حقیقت و نشر تشیع بر آمد و در این راه سعی و کوشش فراوان نمود. در مصاحبه ای که با

او انجام گرفته می گوید: «به عقیده من تشیع همان اسلام است و اسلام نیز همان تشیع». (۴۷) او نیز تألیفاتی در دفاع از مذهب تشیع دارد که از آن جمله می توان به ازمه الخلافه و الامامه و آثارها المعاصره اشاره کرد.

لازم به ذکر است که حقیقت تشیع باعث گرایش تعداد فراوانی از پیروان اهل سنت و سایر ادیان به این مذهب گردیده و انسانهای پاک نهاد و حقیقت گرا؛ پس از درک حقیقت شیعه، پیرو این مکتب پویا و مقدس می شوند.

آنچه در این مختصر آورده شد، تنها به عنوان نمونه مطرح گردید.

۴- تعیین مرجع دینی

مسئله امامت دو جنبه دارد: یکی جنبه تاریخی و دیگری دینی. بر فرض که از جنبه تاریخی عصر آن گذشته باشد، از جنبه دینی، اثر آن تاکنون باقی است و تا روز قیامت نیز باقی خواهد ماند. اگر از امامت و ولایت بحث می کنیم، یک جهت مهمش این است که مرجع دینی ما کیست و دین را از چه کسانی باید اخذ کرد؟ سنت واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد چه کسانی است؟ آیا دین و معارف اسلام را از امثال ابوالحسن اشعری و ابن تیمیه و فقه و فروع دین را از ائمه مذاهب چهارگانه بگیریم، همان گونه که اهل سنت و وهابیون می گویند، یا از راه افرادی معصوم که جز اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کسان دیگر نیستند، پیروی کنیم؟

همان گونه که آیات و روایات بر این امر تأکید فراوان نموده است و شیعه امامی بر آن اصرار دارد؛ بر هر مسلمان واجب است که بعد از گذشت زمان و فاصله زیاد از صاحب رسالت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اختلاف مذاهب

و آرا، راهی را برای رسیدن به سنت نبوی و معارف دینی بیمایید که مورد اطمینان اوست. و لذا نصب امام علی علیه السلام به مقام ولایت و خلافت غیر از آن که خلأ زعامت و حاکمیت اسلامی را در امور سیاسی، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله جبران می کند، او را مرجعی برای رفع مشکلات دینی و مسائل شرعی مردم نیز قرار می دهد. مشکلاتی که طبیعتاً بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پدید آمده بلکه شدیدتر می شود. و به همین جهت است که امام علی علیه السلام بر این امر مهم تأکید کرده در توصیف عترت پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به مردم می فرماید:

۱ - «فأین تذهبون؟ و أئی توفکون و الأعلام قائمه و الآیات واضحه و المنار منصوبه فأین یتاه بکم و کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم؟ و هم أزمه الحق و أعلام الدین و ألسنه الصّیدق»؛ (۴۸) «مردم کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچمهای حق بر پاست، و نشانه های آن آشکار است، با این که چراغهای هدایت روشنگر راه اند، چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سرگردان هستید؟ در حالی که عترت پیامبر صلی الله علیه و آله شما در میان شماست. آنان زمام داران حقّ ند، پیشوایان دین، و زبان های راستی و راست گویانند.»

۲ - «انظروا أهل بیت نبیکم فالزموا سمتهم و اتبعوا أثرهم فلن یخرجوکم من هدی و لن یعیدوکم فی ردی فإن لبدوا فالبدوا و إن نهضوا فانهضوا و لا تسبقوهم فتضلّوا و لا تتأخروا عنهم فتهلکوا»؛ (۴۹) «مردم! به اهل بیت پیامبرتان بنگرید از آن سو که گام برمی دارند گام را به جای گام آنان بگذارید، آنان شما را از راه هدایت بیرون نمی برند

و به پستی و هلاکت باز نمی گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند، بپاییزید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمانید که نابود می گردید.»

۳ - «نحن الشُّعَار و الْأَصْحَاب و الْخَزَنَة و الْأَبْوَاب و لَا تَوْتِي الْبُيُوت إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَمِي سَارِقًا»؛ (۵۰) «مردم! ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله چونان پیراهن تن او و یاران راستین او خزانه داران علوم و معارف وحی و درهای ورود به آن معارف، می باشیم، که جز از در، هیچ کس به خانه ها وارد نخواهد شد. و هر کس از در به خانه وارد نشود دزد نامیده می شود.»

۴ - «أَيْنَ الْعَدِيْنَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا كَذِبًا و بَغِيًّا عَلَيْنَا أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ و وَضَعَهُمْ و أَعْطَانَا و حَرَمَهُمْ و أَدْخَلْنَا و أَخْرَجَهُمْ بِنَا يَسْتَعطَى الْهَدْيِ و يَسْتَجْلِي الْعَمَى»؛ (۵۱) «کجایند کسانی که پنداشتند دانایان علم قرآن آنان می باشند نه ما؟ که این ادعا را بر اساس دروغ و ستمکاری بر ضد ما روا داشتند. خدا ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا آورد و آنان را پست و خوار کرد، به ما عطا فرمود و آنها را محروم ساخت، ما را در حریم نعمت های خویش داخل و آنان را خارج کرد، که راه هدایت را با راهنمایی ما می پویند و روشنی دل های کور از ما می جویند.»

۵ - «إِنَّمَا مِثْلِي بَيْنَكُمْ كَمِثْلِ السِّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ يَسْتَضِيءُ بِه مِنْ وَلَجِهَا»؛ (۵۲) «همانا من در بین شما چونان چراغ درخشنده در تاریکی هستم که هر کس به آن روی می آورد از نورش بهر مند می گردد.»

۶ - «هم عیش

العلم و موت الجهل يخبركم حلمهم عن علمهم و ظاهرهم عن باطنهم و صمتهم عن حكم منطقتهم لا- يخالفون الحق و لا يختلفون فيه»؛ (۵۳) «آن ها - اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله - رمز حیات دانش و راز مرگ نادانی هستند، حلمشان شما را از دانش آنان، ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از منطق آنان اطلاع می دهد، نه با دین خدا مخالفتی دارند و نه در آن اختلاف می کنند.»

۵ - نقش غدیر در ساختار زندگی انسان

یکی از امتیازات ادیان این است که اگر هدفی عالی را برای انسان مشخص کرده و راه رسیدن به آن را ترسیم می کند، الگو و نمونه ای را نیز برای آن مشخص می نماید تا با در نظر گرفتن سیره عملی او، و اقتدا و پیروی از او، انسان ها بهتر بتوانند به سر منزل مقصود برسند، زیرا طبق نظر روانشناسان و روان کاوان، با الگوی کامل، بهتر می توان انسان ها را به حق و حقیقت و هدف راهنمایی کرد.

خداوند متعال پیامبر اسلام را الگوی خوبی برای مسلمین معرفی کرده می فرماید: {لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ}؛ (۵۴) «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست.»

باید دانست که موقعیت ها و مواقفی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدید آمد که هرگز در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله پدید نیامده بود، تا آن حضرت صلی الله علیه و آله را در آن مواقف الگو قرار دهیم، از آن جمله اتفاقی بود که در عصر امام حسین علیه السلام پدید آمد، که حاکمی به اسم اسلام ولی بر ضد اسلام به اسم یزید حاکم بر کشورهای اسلامی شود، در آن وقت تنها کسی که بهترین الگو را تا روز قیامت به جامعه

انسانی عرضه کرد امام حسین علیه السلام بود. این الگو برای جامعه شیعه و پیروان اهل بیت علیهم السلام از آن جمله امام حسین علیه السلام است، که اهل سنت چنین الگویی ندارند.

بحث از امامت و خلافت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگر چه از جهتی تاریخی است، ولی همین تاریخ صدر اسلام است که انسان ساز است. بحث از امامت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت بحث از این موضوع است که امام باید قابلیت امامت داشته باشد و از جانب خداوند منصوب گردد. بحث از این که امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی بوده، در حقیقت بحث از این است که چه کسی باید تا روز قیامت برای جامعه اسلامی، بلکه جامعه بشریت الگو باشد؛ آیا مثل علی علیه السلام الگو باشد که جامع همه صفات کمال است و در شجاعت، عدالت، سخاوت، عبادت، زهد، تقوا، فروتنی، و دیگر صفات نظیر نداشت، یا برخی که هیچ جایگاهی در جنگ ها نداشتند؟ امت اسلامی احتیاج به الگوهای جامع در بین بزرگان صدر اسلام دارد، که بتوانند محرک آنان تا روز قیامت باشند. و مردم با خواندن موقعیت ها و فضائل و کمالاتشان در راه آنان قرار گرفته، به حق و حقیقت نزدیک شوند.

مگر نه این است که «ماهاتما گاندی» به عنوان الگو و نمونه ضد استعمار در شبه قاره هند مطرح است؟ مگر نه این است که دهقان فداکار به عنوان الگوی فداکاری و از خود گذشتگی در کتاب های کودکان مطرح می شود، تا از ابتدا کودکان با ترسیم موقعیت او در روح و روان و ذهنشان فداکار بار آیند. چرا امت اسلامی در

خواب است در حالی که دشمنان اسلام و مسلمانان بر بلاد آنان غلبه و سیطره پیدا کرده و دین و منابع مادی آنان را به غارت می برد؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم نمی فرماید: {وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا}؛ (۵۵) «و خداوند هرگز بر مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی قرار نداده است.»

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرموده است: «الإسلام يعلو ولا يُعلى عليه»؛ (۵۶) «اسلام بر هر دینی برتری دارد و هیچ دینی بر او علو و برتری ندارد.»

چرا مسلمانان باید در خدمت به استعمار، حتی بر ضدّ بلاد دیگر اسلامی سبقت گرفته و مسابقه دهند؟ چرا باید یک کشور اسلامی به خاطر خوش خدمتی به استعمار؛ به خاطر اشغال یکی از بلاد اسلامی به اشغالگر مدال افتخار عطا کند؟ چرا در خواهیم؟ چرا غافلیم؟ چرا ملت تاجیکستان با تقدیم دویست هزار شهید و دو ملیون آواره به پیروزی نرسید؟ ولی ملت ایران با تقدیم کمترین شهید ظرف یک سال، حکومت طاغوتی ۲۵۰۰ ساله را بر انداخت، این به جهت داشتن الگوهای همانند علی و حسین علیهما السلام بود. کدام کشوری می توانست هشت سال جنگ را که از سوی استکبار و استعمار تحمیل شده بود، از همان اوایل پیروزی انقلابش تحمل کند و در نهایت، سرفراز از جنگ بیرون آید؟ آیا غیر از داشتن الگوهای همچون حسین علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟ آیا به غیر از داشتن الگویی همچون ابوالفضل العباس علیه السلام بود؟ این ادعا از من نیست که یک نفر شیعی هستم، بلکه این ادعای افراد و شخصیت های بزرگ سیاسی و انقلابی برخی از کشورهای اسلامی است، که از

بی تحرّکی امتشان رنج می برند. در قضیه فلسطین متأسفانه شاهد بوده و هستیم که برخی از کشورهای اسلامی از خود هیچ گونه تحرّکی نشان ندادند، حتّی در حد و اندازه یک راهپیمایی، که در حقیقت به نفع خودشان بود، زیرا اسرائیل چشم طمع به تمام کشورهای اسلامی دوخته است، ولی گویا که هیچ اتفاقی برای ملت فلسطین که هم نوع و هم دین آنان است نیفتاده است و آنان همانند پرنده ای که سر بزیر برف کرده و شکارچی را نمی بیند و می گوید دشمن وجود ندارد، مشغول عیش و نوش خود هستند، اما زهی غفلت که یک مرتبه دشمن بر بالای سر آنان آمده و همه را شکار کرده و نابود کنند ولی ملت مسلمان شیعه دوازده امامی با پیروزی بر استکبار، به فکر تمام ملت های اسلامی است، و از فلسطین و افغانستان و چین و عراق گرفته تا بوسنی و سایر ملت های مسلمان در صدد یاری رساندن به آنان از هر طریق ممکن بر آمده است اگر چه در این راه بهای سنگینی را پرداخته است. این ها نیست مگر آن که شیعه امامی الگوهای دارد که برای او درس هایی تا پایان تاریخ به یادگار گذاشته است. شیعه الگویی مثل علی علیه السلام دارد که معتقد است اگر به خاطر ربودن خلخال از پای زن یهودی، انسان بمیرد جا دارد. شیعه الگویی دارد مثل حسین بن علی علیه السلام که می گوید: «نه ظلم کن به کسی نی به زیر ظلم برو» کسی که می گوید: «هیئات منّا الذله». کسی که می گوید: «مرگ سرخ به از زندگی ننگین است». کسی که معتقد است به خاطر امر به معروف ونهی از منکر

بحث از امامت در این زمان در حقیقت بحث از این الگوهاست. بحث از امامت در حقیقت بحث از الگو در تمام زمینه هاست: در زمینه عبادت، نظام خانواده، وظائف فردی و اجتماعی، و... این الگوها هستند که آینده انسان را ترسیم کرده و ورق می زنند. فرزند خردسالی که از کودکی پرچم «هیئات منّا الذله» را بر پیشانی می بندد و در مجالس امام حسین علیه السلام شرکت کرده و او را الگوی خود می بیند، هرگز در سنین بالاتر زیر بار ذلت نمی رود، همان گونه مولایش حسین علیه السلام چنین بود. انسان الگو را نصب العین خود قرار می دهد، تا به او اقتدا کرده و به او نزدیک شود، نزدیکی به او همان، و نزدیک شدن به خدا همان، پس چه بهتر که در الگو، بهترین ها انتخاب شوند، آنانی که در طول عمر خود هرگز گناهی انجام نداده و هرگز خطا و اشتباهی از آنان سرنزده است. امام حقیقی است که برای انسان حق را از باطل، نیک از بد، مضر از مفید را تمییز می دهد. و با ارتباط به خط امامت است که راه انسان از هر یک از دو طرف جدا می شود. اگر من پیرو حسین بن علی باشم هرگز دست بیعت به حاکم فاسق و فاجر نمی دهم، ولی اگر پیرو فردی مانند عبدالله بن عمر باشم، حاضرم حتی با پای حجاج بن یوسف ثقفی آن خون خوار معروف تاریخ هم بیعت کنم، همان گونه که احمد بن حنبل با الگو قرار دادن عبدالله بن عمر، با متوکل بیعت کرد. امامت است که معیارها و شعارها را مشخص می کند. پس بحث از «امامت» و «غدیر»

بحثی تاریخی و بی ثمر عقیم نیست، بحث روز است، بحثی است زنده که حیات جامعه اسلامی بلکه بشری به آن وابسته است. امامت امری است که با حقیقت و شالوده و روح انسانی ارتباط دارد. امامت مسیر انسان را روشن می کند، امامت مربوط به دنیا و آخرت انسان است، امامت حقیقتی است که در جای جای زندگی انسان تأثیر گذار است.

۶- انتخاب مذهب با دلیل و برهان

اشاره

آیا هر یک از ما مذهب خود را با دلیل و برهان و تحقیق انتخاب کرده ایم، یا این که موروثی به دست ما رسیده است؟ چون پدر و مادرم بر این مذهب و عقیده اند ما نیز چنین هستیم؟ آیا امامت از اصول اعتقادی نیست که هر یک باید بر آن دلیل اقامه کنیم؟ چه عاملی باعث شده که من این اعتقاد و مذهب را پذیرفته ام؟ آیا عامل قرآنی است یا حدیثی یا عقلی یا تعصبات قومی و قبیله ای و خانواده ای که به هیچ اصلی تکیه ندارد؟ به چه دلیل مذاهب دیگر از مذهب من برتر نباشند؟ آیا در آینده بر این اعتقاداتی که دارم مسئول نیستم؟ اینها سؤال هایی است که ممکن است در ذهن هر کسی خطور کند و طبیعتاً باید پاسخگوی آن بود پاسخ آن جز با بحث از امامت نخواهد بود، زیرا محور همه مذاهب بر مسئله امامت است.

تقلید مذموم

تقلید هر چند در برخی از موارد صحیح و ممدوح است؛ مثل تقلید جاهل از عالم در مسائل فقهی، لکن در برخی از موارد دیگر صحیح نیست و مورد سرزنش عقل و شرع است، مثل تقلید جاهل از جاهل، یا تقلید عالم از عالم بر خلاف آن چه که خود به آن نتیجه رسیده است. لذا قرآن کریم می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾؛ (۵۷) «و هنگامی که به آنان گفته شود: «به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید». می گویند: «آن چه از پدران خود یافته ایم ما

را بس است». آیا اگر پدران آن‌ها چیزی نمی‌دانستند، و هدایت نیافته بودند [باز هم از آن‌ها پیروی می‌کنند]؟!».

و نیز می‌فرماید: {وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ}؛ (۵۸) «و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده ای نفرستادیم مگر آن که خوش گذرانان آن گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی [و راهی یافته ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم.»

و نیز می‌فرماید: {يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ} * وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ الْعَنُومِ لَعْنًا كَبِيرًا}؛ (۵۹) «روزی که چهره هایشان را در آتش زیرو رو می‌کنند، می‌گویند: «ای کاش ما فرمان خدا را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم.»؛ و می‌گویند: «پروردگارا، ما رؤسا و بزرگان خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند.»؛ پروردگارا، آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «امتی نباشید که بگویید اگر مردم کار خوب کردند ما نیز خواهیم کرد و اگر مردم ظلم کردند ما نیز ظلم می‌کنیم. ولی خود را آماده کنید که اگر مردم کار خوب کردند شما نیز چنین کنید و اگر بد کردند شما بد نکنید.» (۶۰)

۷- تعیین فرقه ناجیه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «افترت الیهود علی إحدی و سبعین فرقه، فواحده فی الجنة، و سبعون فی النار. و افترت النصراری علی ثنتین و سبعین فرقه، فإحدی و سبعون فی النار، و واحده فی الجنة. و الذی نفس محمد

بیده لتفترقن أمتی علی ثلاث و سبعین فرقه، واحده فی الجنه و ثنتان و سبعون فی النار؛(۶۱) «یهود بر هفتاد و یک فرقه متفرق شدند، یک فرقه آنان در بهشت و هفتاد فرقه در آتش اند. و نصارا بر هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، هفتاد و یک فرقه از آنان در آتش و یک فرقه در بهشت است. قسم به کسی که جان محمد به دست اوست، امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند، یک فرقه در بهشت و هفتاد و دو فرقه از آنان در آتش اند.» می دانیم که عمده اختلافات در مسئله امامت است و همین مسئله بود که سرمنشأ بسیاری از فرقه ها در جامعه اسلامی شده است. لذا برای آن که به فرقه ناجیه برسیم باید از امامت و رهبری در جامعه اسلامی بحث کنیم.

ضرورت تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله

توضیح

گروهی از اهل سنت معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای بعد از خود کسی را به عنوان خلیفه معین نکرده و امر خلافت را به مردم واگذار نموده است. گروهی دیگر می گویند: پیامبر، ابوبکر را به عنوان جانشین خود معین کرده است، ولی شیعه امامیه معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین بعد از خود را معرفی کرده است. ما در این بحث این موضوع را بررسی کرده و ضرورت تعیین جانشین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را به اثبات خواهیم رساند:

پیامبر و آگاهی از آینده امت

اشاره

اولین سؤالی که می توان آن را مطرح کرد این است که آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اختلاف و حوادثی که بعد از وفاتش در مورد خلافت پدید آمد اطلاع داشته است یا خیر؟

قرآن و آگاهی از آینده

در مورد علم غیب، حتی در موضوعات خارجی باید بگوییم: اگر چه خداوند در آیات فراوانی علم غیب را مخصوص به خود می داند: {وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ}؛(۶۲) «و کلید خزائن غیب نزد خداست، کسی جز خدا بر آنها آگاه نیست.» و نیز می فرماید: {وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ}؛(۶۳) «و علم غیب آسمان ها و زمین مختص خدا است.» و می فرماید: {قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ}؛(۶۴) «بگو [ای پیامبر] هیچ کس از آنان که در آسمان ها و زمین هستند به جز خدا از غیب آگاهی ندارند.»

ولی یک آیه هست که مخصیص تمام آیات حصر غیب است، آن جا که می فرماید: {عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ}؛(۶۵) «او آگاه از غیب است، پس احدی را بر غیبش مطلع نمی سازد، مگر رسولان برگزیده خود را.»

با جمع بین این آیه و آیات پیشین به این نتیجه می رسیم که علم غیب به تمام انواعش تنها مخصوص خداوند است، ولی به هر کسی که خداوند اراده کرده باشد، عنایت می کند و از آنجا که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در مسأله خلافت و

جانشینی حضرت اختلاف شد، از قرآن به خوبی استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه وآله از غیب و آینده آگاهی داشته است و لذا از فتنه ای که بعد از وفاتش در مورد

خلافت و جانشینی پدید آمد مطلع بوده است.

روایات و آگاهی از آینده

با مراجعه به روایات نیز به طور صریح پی می بریم که پیامبر صلی الله علیه و آله کاملاً نسبت به فتنه و نزاعی که در مسئله خلافت و جانشینی او پدید آمد، آگاهی داشته است. اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَثَنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ»؛ (۶۶) «اُمَّت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند، یک فرقه در بهشت و هفتاد و دو فرقه از آنان در آتش اند.»

این حدیث را عده زیادی از صحابه مانند: علی بن ابی طالب علیه السلام، انس بن مالک، سعد بن ابی وقاص، صُیدی بن عجلان، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو ابن عاص، عمرو بن عوف مزنی، عوف بن مالک اشجعی، عویمر بن مالک و معاویه بن ابی سفیان نقل کرده اند.

عده ای از علمای اهل سنت نیز آن را صحیح دانسته یا به تواتر آن تصریح کرده اند؛ همانند: مناوی در فیض القدیر، (۶۷) حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین، (۶۸) ذهبی در تلخیص المستدرک، شاطبی در الاعتصام، (۶۹) سفارینی در لوامع الانوار البهیة (۷۰) و ناصر الدین البانی در سلسله الاحادیث الصحیحه. (۷۱)

البته عدد هفتاد و سه فرقه را می توان یا حقیقی گرفت و یا مجازی تا بر مبالغه دلالت بکند.

می دانیم که عمده اختلافات و دسته بندی ها در مورد مسئله امامت و رهبری در جامعه اسلامی است.

۲ - عقبه بن عامر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «أَنْتِي فِرْقَتُكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ أَنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ وَأَنْتِي قَدْ أُعْطِيتْ خَزَائِنَ

مفاتيح الأرض و ائى واللّه ما أخاف بعدى أن تشرکوا و لكن أخاف أن تنافسوا فيها»؛ (۷۲) «همانا من پيشتاز شما در روز قيامت و بر شما شاهددم، به خدا سوگند که من الآن نظر می کنم به حوضم، به من کلید خزینه های زمین داده شده است. نمی ترسم از این که بعد از من مشرک شوید، ولی از نزاع و اختلاف در مسأله خلافت بیمناکم.»

۳- ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله عليه وآله نقل می کند که فرمود: «و انّ اناساً من اصحابی يؤخذ بهم ذات الشمال فأقول اصحابی اصحابی؟ فيقال: انّهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم»؛ (۷۳) «روز قيامت گروهی از اصحابم را به جهنم می برند، عرض می کنم خدایا اينان اصحاب من هستند؟ پس گفته می شود: اينان کسانی هستند که از زمانی که از میانشان رحلت نمودی به جاهلیت برگشتند.»

به این مضمون روایات زیادی در اصحّ کتب اهل سنت از برخی از صحابه از قبیل: انس بن مالک، ابوهریره، ابوبکره، ابوسعید خدری، اسماء بنت ابوبکر، عایشه و ام سلمه نقل شده است.

شیخ محمود ابوریه از مقبلی در کتاب العلم الشامخ نقل می کند که این احادیث متواتر معنوی است.

البته این احادیث را نمی توان بر اصحاب رده (از مسلمین) که بعد از پیامبر صلی الله عليه وآله به شرک و بت پرستی بازگشتند حمل کرد، زیرا پیامبر در روایتی که عقبه بن عامر از آن حضرت نقل می کند می فرماید: «به خدا سوگند که من بر شما از این که بعد از من مشرک شوید نمی ترسم، بلکه از آن می ترسم که بعد از من مشاجره و نزاع نمایید.»

لذا پیامبر صلی الله عليه وآله در ذیل برخی از احادیث می فرماید: «سحقاً سحقاً»

لمن غيّر بعدی»؛ (۷۴) «نابود باد، نابود باد کسی بعد از من تغییر ایجاد کند.» و می دانیم که تبدیل و تحریف در دین غیر از شرک است.

هم چنین نمی توانیم این دسته را همان کسانی بدانیم که بر عثمان هجوم آورده و او را به قتل رساندند. چنانکه عده ای می گویند، زیرا:

اولاً: در برخی از روایات آمده: بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آنان به جاهلیت برگشتند که ظهور در اتصال دارد.

ثانیاً: اهل سنت قائل به عدالت کل صحابه اند و شکی نیست که در میان آنان جماعتی از صحابه نیز وجود داشته است.

۴ - ابو علقمه می گوید: «قلت لابن عباده: و قد مال الناس الی بیعه ابی بکر: الا تدخل ما دخل فیہ المسلمون؟ قال: الیک منی فوالله لقد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «اذا أنا متّ تضلّ الأهواء و یرجع الناس علی أعقابهم، فالحقّ یومئذ مع علی و کتاب الله بیده و لاتبایع احداً غیره»؛ (۷۵) «به سعد بن عباده - هنگام تمایل مردم به بیعت با ابوبکر - گفتم: آیا همانند بقیه با ابوبکر بیعت نمی کنی؟ گفت: نزدیک بیا، به خدا سوگند! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: وقتی که از دنیا می روم، هوای نفس [بر مردم غلبه کرده و آن ها را به جاهلیت بر می گرداند، حقّ در آن روز با علی است و کتاب خدا به دست اوست، با کسی غیر از او بیعت مکن.»

۵ - خوارزمی حنفی در مناقب، از ابو لیلی نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سیکون من بعدی فتنه، فإذا کان ذلک، فالزموا علی بن ابی طالب، فأنه الفاروق بین الحق والباطل»؛ (۷۶)

«زود است که بعد از من فتنه ای ایجاد شود در آن هنگام به ابی طالب پناه برید، زیرا او فرق گذارنده بین حق و باطل است».

۶ - ابن عساکر به سند صحیح از ابن عباس نقل می کند: «خرجت أنا و النبی صلی الله علیه و آله و علی فی حیطان المدینه، فمررنا بحدیقه، فقال علی علیه السلام: ما احسن هذه الحدیقه یا رسول الله! فقال صلی الله علیه و آله: حدیقتک فی الجنه أحسن منها. ثم أوماً بیده الی رأسه و لحيته، ثم بکی حتی علا بکاه. قيل: ما يبکیک؟ قال: ضغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی»؛ (۷۷) «من با پیامبر و علی علیهما السلام در کوچه های مدینه عبور می کردیم، گذرمان به باغی افتاد، علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! این باغ چقدر زیباست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: باغ تو در بهشت از این باغ زیباتر است. آن گاه به دست خود بر سر و محاسن علی علیه السلام اشاره کرده و سپس با صدای بلند گریست. علی علیه السلام عرض کرد: چه چیز شما را به گریه در آورد؟ فرمود: این قوم در سینه هایشان کینه هایی دارند که آن را اظهار نمی کنند، مگر بعد از وفاتم.»

۷ - ابو مویهبه، خادم رسول خدا می گوید: «أیقظنی رسول الله صلی الله علیه و آله ليله و قال: انی قد أمرت أن أستغفر لأهل البقیع (فانطلق معی). فانطلقت معه فسلم علیهم ثم قال: لیهنکم ما أصبحتم فیہ، قد أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم. ثم قال: قد أوتیت مفاتیح خزائن الأرض و الخلد بها ثم الجنه و خیرت بین ذلک و بین لقاء ربی، فاخترت لقاء ربی. ثم استغفر لأهل البقیع، ثم انصرف فبدئ بمرضه الذی قبض فیہ...»؛ (۷۸)

«پیامبر صلی الله علیه و آله شبی مرا از خواب بیدار کرد و فرمود: من امر شده ام تا بر اهل بقیع استغفار نمایم، همراه من بیا. با حضرت حرکت کردم تا به بقیع رسیدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله بر اهل بقیع سلام نمود و سپس فرمود: جایگاه خوشی داشته باشید، هر آینه فتنه ها مانند شب تاریک بر شما روی آورده است. آن گاه بر اهل بقیع استغفار نمود و برگشت و در بستر بیماری افتاد و با همان مرض از دنیا رحلت نمود.»

شهید صدر رحمه الله در توضیح آن فتنه می گوید: «این فتنه همان فتنه ای است که فاطمه زهرا علیها السلام از آن خبر داده، آن جا که فرمود: «زعمتم خوف الفتنه، الا فی الفتنه سقطوا»؛ (۷۹) «از فتنه ترسیدند، ولی خود در فتنه گرفتار شدند.» آری این همان فتنه است، بلکه بدون شك اصل و اساس همه فتنه هاست. ای پاره تن پیامبر! چه چیز قلب تو را به درد آورده است که پرده از حقیقتی تلخ بر می داری و برای امت پدرت از آینده ای بس تاریک خبر می دهی؟

آری بازی های سیاسی در آن روز فتنه ای بود که در حقیقت اصل و ریشه همه فتنه ها شد، همان گونه که از کلام عمر بن خطاب ظاهر می شود که گفت: بیعت ابوبکر امری بدون فکر و تأمل بود که خداوند مسلمین را از شر آن نجات داد». (۸۰)

سه راه پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله

گفته شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آینده امت خود و آن فتنه ای که درباره خلافت اتفاق افتاد، آگاهی داشت، حال سؤال این است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای مقابله با آن فتنه چه تدابیری اندیشیده بود؟ آیا احساس مسئولیت کرده و راه

حلی برای پیش گیری از آن ارائه داده است یا خیر؟

در جواب می گوئیم: سه احتمال در این جا متصوّر است:

الف - روش سلبی: یعنی پیامبر صلی الله علیه وآله وظیفه ای را احساس نمی کرده است.

ب - روش ایجابی با واگذاری به شورا: به این صورت که برای رفع اختلاف و نزاع، مردم را به شورا دعوت نموده تا طبق نظر شورا عمل کنند.

ج - روش ایجابی با تعیین: یعنی پیامبر صلی الله علیه وآله برای رفع فتنه و اختلاف مردم، کسی را به جانشینی خود معرفی کرده است.

ترویج کنندگان راه اول

نخستین کسی که این شایعه را پراکنده کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله به کسی وصیت نکرده، عایشه بود. او می گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که سرش بر دامان من بود از دنیا رفت و به کسی وصیت نمود». (۸۱)

ابوبکر نیز هنگام وفاتش می گفت: «دوست داشتم که از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال می کردم که امر خلافت در شأن کیست تا کسی در آن نزاع نکند». (۸۲)

در جایی دیگر نیز می گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله مردم را به حال خود گذاشت تا برای خود آن چه مصلحت شان در آن است انتخاب کنند». (۸۳)

عمر بن خطاب نیز در جواب فرزندش که از او خواسته بود تا مردم را مانند گله ای بدون چوپان رها نکند، گفت: «اگر جانشین برای خود معین نکنم، به رسول خدا صلی الله علیه وآله اقتدا کرده ام و اگر خلیفه معین کنم به ابوبکر اقتدا نموده ام». (۸۴)

اشکالات راه اول

این احتمال که پیامبر صلی الله علیه وآله هیچ گونه احساس وظیفه ای نسبت به جانشینی بعد از خود نمی کرده اشکالاتی دارد که در ذیل به آن اشاره می کنیم:

۱ - نتیجه این احتمال، اهمال یکی از ضروریات اسلام و مسلمین است. ما معتقدیم که اسلام دین جامعی است که در تمام ابعاد زندگی انسان دستورات کاملی دارد که می تواند سعادت آفرین باشد، حال چگونه ممکن است پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله نسبت به این وظیفه مهم (جانشینی) بی توجه باشد!

۲ - این احتمال، خلاف سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله است. کسانی که توجهی به تاریخ پیامبر دارند می دانند که چه

مقدار آن حضرت در طول بیست و سه سال برای گسترش اسلام و عزت مسلمین کوشش نموده است.

او کسی بود که حتی در مرض موتش لشکری را برای حفظ حدود و مرزهای اسلامی تجهیز کرده و خود تا بیرون شهر آنان را در حالی که بیمار بود، بدرقه نمود.

او کسی بود که برای حفظ مسلمین از اختلاف و ضلالت، دستور داد: کاغذ و قلمی آماده کنند تا وصیتی کند که مردم با عمل کردن به آن گمراه نشوند.

او کسی بود که هر گاه به خاطر جنگ از مدینه بیرون می رفت کسی را به جای خود نصب می کرد تا امور مردم را ساماندهی کند؛ مثلاً:

در سال دوم هجرت در «غزوه بواط»، سعد بن معاذ را، و در غزوه «ذی العشیره»، ابوسلمه مخزومی، و در غزوه «بدر کبر»، ابن ام مکتوم و در غزوه «بنی قینقاع» و غزوه «سویق»، ابولبابه انصاری را جانشین خود کرد.

در سال سوم هجری نیز در غزوه «قرقه الکُدر» و «فران» و «احد» و «حمراء الاسد»، ابن ام مکتوم و در غزوه «ذی امر» در نجد، عثمان بن عفان را به جای خود قرار داد.

در سال چهارم، در غزوه «بنی النضیر»، ابن ام مکتوم و در غزوه «بدر سوم»، عبدالله بن رواحه را جانشین خود قرار داد.

در سال پنجم هجری در غزوه «ذات الرقاع»، عثمان بن عفان، و در غزوه «دومه الجندل» و «خندق»، ابن ام مکتوم و در غزوه «بنی المصطلق»، زید بن حارثه را به جای خود قرار داد.

در سال ششم، ابن ام مکتوم را در غزوه «بنی لحيان» و «ذی قرد» و «حدیبیه» جانشین خود کرد.

در سال هفتم، سباع بن عُرْفُطه را در غزوه «خیبر» و «عمره القضاء» و در سال هشتم، علی بن ابی طالب علیه السلام

را در غزوه «تبوک» جانشین خود در مدینه قرار داد. (۸۵)

حال با این چنین وضعی که پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر نبود تا برای چند روزی که از مدینه خارج می شود، آن جا را از جانشین خالی گذارد، آیا ممکن است کسی تصور کند که در سفری که در آن بازگشت نیست کسی را جانشین خود نکند، تا به امور مردم پردازد؟

۳ - این احتمال، خلاف دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا حضرت به مسلمانان فرمود: «من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس منهم»؛ (۸۶) «هر کسی صبح کند در حالی که به فکر امور مسلمین نباشد، مسلمان نیست.»

آیا با این وضع می توان گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله به فکر آینده درخشان مسلمین نبوده است؟

۴ - این احتمال، خلاف سیره خلفاست، زیرا هر یک از خلفا به فکر آینده مسلمین بوده و برای خود جانشین معین نموده اند.

طبری می گوید: «ابوبکر هنگام احتضار، عثمان را در اتاقی خلوت به حضور پذیرفت. به او گفت: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم، این عهدی است از ابوبکر بن ابی قحافه به مسلمین، این را گفت و از هوش رفت. عثمان برای آن که مبادا ابوبکر بدون تعیین جانشین از دار دنیا برود، نامه را با تعیین عمر بن خطاب به عنوان جانشین ابوبکر ادامه داد. ابوبکر بعد از به هوش آمدن نوشته او را تصدیق کرده و آن را مهر نمود و به غلام خود داد تا به عمر بن خطاب برساند. عمر نیز نامه را گرفت و در مسجد به مردم گفت: ای مردم! این نامه ابوبکر خلیفه رسول خداست که در آن از هیچ نصیحتی برای شما

در این قصه به دو نکته پی می بریم: یکی این که ابوبکر و عثمان هر دو به فکر امت اسلامی بوده و ابوبکر برای خود جانشین معین نمودند که عمر نیز آن را تأیید کرده است.

دوم این که چگونه حبّ جاه و مقام؛ عمر را بر آن واداشت که با وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله مقابله کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت هذیان دهد، ولی وصیت ابوبکر در حال احتضار را قبول کرده و هرگز آن را به هذیان نسبت نداد؟!!

عمر نیز همین که احساس کرد مرگش حتمی است، فرزند خود عبدالله را نزد عایشه فرستاد تا از او برای دفن در حجره پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه بگیرد، عایشه با قبول درخواست، برای عمر چنین پیغام فرستاد: مبادا امت پیامبر صلی الله علیه و آله را مانند گله ای بدون چوپان رها کرده و برای آنان جانشین معین نکنی. (۸۸)

از این داستان نیز استفاده می شود که عایشه و عمر نیز به فکر آینده امت اسلامی بوده و برای امت جانشین معین کرده اند.

معاویه نیز برای گرفتن بیعت برای فرزندش یزید، به مدینه آمد و با ملاقاتی که با جمعی از صحابه؛ از جمله عبدالله بن عمر داشت، گفت: من از این که امت محمّد را مانند گله ای بدون چوپان رها کنم ناخوشنودم، لذا در فکر جانشینی فرزند خود یزید هستم. (۸۹)

حال چگونه ممکن است که همه به فکر امت باشند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله بی خیال باشد؟

۵ - این احتمال، خلاف سیره انبیاست، زیرا با بررسی های اولیه پی می بریم که تمام انبیای الهی برای بعد از خود جانشین معین کرده اند و به طور قطع پیامبر

اسلام نیز از این خصوصیت مستثنا نیست.

به همین دلیل حضرت موسی علیه السلام از خداوند متعال می خواهد که وزیری را برای او معین کند، آن جا که می فرماید:
﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي﴾ (۹۰) «و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. برادرم هارون را.»

ابن عباس نقل می کند: یهودی ای به نام «نعثل» خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای محمد! از تو درباره اموری سؤال می کنم که در خاطر من وارد شده، اگر جواب دهی به تو ایمان می آورم. ای محمد! به من بگو که جانشین تو کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نیست، مگر آن که جانشینی داشته است. و جانشین نبی ما (موسی بن عمران)، یوشع بن نون است. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «أَنْ وَصِيَّ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ سِبْطُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ تَتْلُوهُ تِسْعَةُ أَئِمَّةٍ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ...»؛ «همانا وصی من علی بن ابی طالب و بعد از او دو سبط من حسن و حسین، بعد از آن دو، نه امام از صلب حسین است.» (۹۱)

یعقوبی می گوید: آدم علیه السلام هنگام وفات به شیث وصیت نمود و او را به تقوی و حسن عبادت امر کرده و از معاشرت با قابیل لعین برحذر داشت. (۹۲)

شیث نیز به فرزندش «انوش» وصیت کرد. انوش نیز به فرزندش «قینان» و او به فرزندش «مهلائیل» و او به فرزندش «یرد» و او به فرزندش «ادریس» وصیت نمود. (۹۳) ادریس نیز به فرزندش «متوشلخ»، و او به فرزندش «لمک» و او به فرزندش «نوح»، و نوح نیز به فرزندش «سام» وصیت نمود. (۹۴)

هنگامی که ابراهیم علیه السلام خواست از مکه حرکت کند به فرزندش «اسماعیل» وصیت

نمود که در کنار خانه خدا اقامت کند و حج و مناسک مردم را برپا دارد. (۹۵) اسماعیل نیز هنگام وفات به برادرش «اسحاق» وصیت نمود، و او نیز به فرزندش «یعقوب»، و همین طور وصیت از پدر به پسر یا برادر ادامه یافت.

داود بر فرزندش سلیمان وصیت نمود و فرمود: به وصایای خدایت عمل کن و موثیق و عهدها و وصایای او را که در تورات است، حفظ نما.

عیسی علیه السلام نیز به شمعون وصیت کرده و شمعون نیز هنگام وفات، خداوند به او وحی نمود که حکمت (نور خدا) و تمام مواریث انبیا را نزد یحیی به امانت بگذارد.

و یحیی را امر نمود تا امامت را در اولاد شمعون و حواریین از اصحاب حضرت عیسی قرار دهد. این چنین وصیت ادامه یافت تا به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید. (۹۶)

این وصایا تنها به تقسیم مال یا مراعات اهل بیت محدود نبوده است خصوصاً با در نظر گرفتن اینکه اهل سنت معتقدند که انبیا از خود مالی به ارث نمی گذاشته اند، بلکه وصایت در امر هدایت و رهبری جامعه و حفظ شرع و شریعت نیز بوده است.

حال آیا ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله از این قانون عقلایی مستثنا باشد؟

سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد: «یا رسول الله إنَّ لَکَ لِنَبِیٍّ وَصِیًّا فَمَنْ وَصِیْکَ؟ فسکت عَنِّی فَلَمَّا کَانَ بَعْدَ رَأْنِیْ فَقَالَ یَا سَلْمَانَ! فَاسْرِعْ إِلَیْهِ قُلْتَ لَبِیکَ. قَالَ تَعْلَمُ مِنْ وَصِیِّ مُوسَى؟ قَالَ نَعَمْ یُوشَعَ بْنِ نُونٍ. قَالَ لِمَ؟ قُلْتَ لِأَنَّهُ کَانَ أَعْلَمَهُمْ یَوْمَئِذٍ. قَالَ فَإِنَّ وَصِیِّیْ وَ مَوْضِعَ سَرِّیْ وَ خَیْرَ مَنْ أَتَرَکَ بَعْدِیْ وَ یَنْجِزُ عِدَّتِیْ وَ یَقْضِیْ دِیْنِیْ عَلَیْ بَن

ابی طالب؛ (۹۷) «ای رسول خدا! برای هر پیامبری وصی است، وصی تو کیست؟ پیامبر بعد از لحظاتی فرمود: ای سلمان. من با سرعت خدمت او رسیدم و عرض کردم: لبيك. حضرت فرمود: آیا می دانی وصی موسی کیست؟ سلمان گفت: آری، یوشع بن نون. حضرت فرمود: برای چه او وصی شد؟ عرض کردم: زیرا او اعلم مردم در آن زمان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا وصی و موضع سر من و بهترین کسی که برای بعد از خود می گذارم، کسی که به وعده من عمل کرده و حکم به دینم خواهد کرد، علی بن ابی طالب است.»

بریده نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ، وَ اِنَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ وَ وَارِثٌ»؛ (۹۸) «برای هر پیامبری وصی و وارث است، و همانا علی وصی و وارث من است.»

۶ - پیامبر صلی الله علیه و آله وظیفه اش تنها گرفتن وحی و ابلاغ آن به مردم نبوده، بلکه وظائف دیگری نیز داشته است از قبیل:

الف - تفسیر قرآن کریم و شرح مقاصد و بیان اهداف و کشف رموز و اسرار آن.

ب - تبیین احکام و موضوعاتی که در زمان حضرت اتفاق می افتاد.

ج - پاسخ به سؤالات و شبهات دشوار که دشمنان اسلام به خاطر غرض ورزی هایی که داشتند، به جامعه تزریق می کردند.

د - حفظ دین از تحریف.

بعد از پیامبر نیز این احتیاجات، شدیداً احساس می شد، و ضرورت وجود جانشین برای پیامبر که قابلیت پاسخ گویی به آن را داشته باشد احساس می گشت.

از طرفی دیگر نیز می دانیم که کسی از عهده آن ها غیر از علی بن ابوطالب علیه السلام بر نمی آمد.

۷ - هم چنان مشاهده

می کنیم که هنگام وفات پیامبر، امت اسلامی از راه های مختلف، مورد تهاجم و خطر بوده است؛ مثلاً از طرف شمال و شرق با دو امپراطور بزرگ روم و ایران در حال کشمکش بوده، و در داخل نیز با منافقین درگیر بود. یهود بنی قریظه و بنی نضیر هم با مسلمین چندان انسی نداشتند و خیال شکست و نابودی آن را در سر می پروراندند.

حال در این وضعیت وظیفه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره جانشینی خود چیست؟ آیا آنان را به حال خود بگذارد، یا این که وظیفه دارد یک نفر را به عنوان جانشین برای رفع اختلافات مسلمین معین کرده تا با هدایت و رهبری مردم از تضعیف اسلام جلوگیری نماید؟

قطعاً باید قبول کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه به وظیفه خود عمل کرده و جانشینی را تعیین کرده است، ولی متأسفانه عده ای از اصحاب، این سفارش و وصیت را نادیده گرفته و مردم را به گمراهی کشاندند. لذا آشوبی در جامعه به وجود آوردند که - به قول عمر بن خطاب - خداوند مسلمین را از شر آن نجات داد.

اشکالات راه دوم

راه دومی که مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشت این بود که آن حضرت مسئله خلافت را به شورا واگذار نموده تا با توافق خلیفه ای را انتخاب نمایند. اشکالات این راه نیز عبارت اند از:

۱ - اگر پیامبر صلی الله علیه و آله این راه را برای خلافت برگزیده بود، می بایست، مردم را در این باره توجیه نموده و برای فرد انتخاب شده و افراد انتخاب کننده شرایطی بیان می کرد، در حالی که می بینیم چنین اتفاقی نیفتاده است. بنابراین اگر بنا بود که

امر خلافت، شورایی باشد باید آن را مکرر و با بیانی صریح و بلیغ بیان می داشت.

۲ - نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله نظام شورایی را بیان نکرد، بلکه هرگز مردم صلاحیت و آمادگی چنین نظامی را نداشتند، زیرا اینان همان کسانی بودند که در قضیه بنای «حجرالاسود» با یک دیگر در نصب آن نزاع کرده و هر قبیله ای می خواست آن را خود نصب کند تا این افتخار نصیب او گردد که نزدیک بود، این نزاع به جنگی تبدیل شود. تنها پیامبر صلی الله علیه و آله با تدبیر حکیمانه خود این نزاع را خاموش کرد و با قرار دادن حجرالاسود در میان پارچه ای از تمام اقوام دعوت کرد تا نماینده آنان در نصب حجرالاسود سهیم باشد.

در غزوه «بنی المصطلق» یک نفر از ان..... و یکی از مهاجرین در مسئله ای نزاع کردند و هر کدام قوم خود را به یاری خواست، نزدیک بود جنگ داخلی در گرفته و دشمن بر مسلمین مسلط گردد که باز هم پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را مورد سرزنش قرار داده و از ادعاهای جاهلی بر حذر داشت.

همان مردم هستند که در مسئله خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین اختلاف کرده و تعدادی از انصار و مهاجرین در سقیفه با ادعاهای واهی و بی اساس خود، حق خلافت را از آن خویش دانستند. در آخر هم با لگد کوب کردن صحابی (سعد بن عباد) مهاجرین حکومت و خلافت را برای خود تمام نمودند.

۳ - گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله وظایف دیگری غیر از تلقی و تبلیغ وحی داشته است. مسلمین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به

کسی احتیاج داشتند تا خلایق را که با رحلت پیامبر حاصل شده بود جبران کند و آن هم کسی غیر از علی علیه السلام و اهل بیتش نبود.

لذا از علی علیه السلام سؤال شد: چرا تو از همه بیشتر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نقل می کنی؟ فرمود: «لأنی كنت اذا سألته انبأنی و اذا سکت ابتدأنی»؛ (۹۹) «زیرا من هر گاه از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می کردم مرا خبر می داد و هر گاه سکوت می کردم او شروع به حدیث گفتن می کرد.»

پیامبر بارها فرمود: «انا دارالحکمه و علی بابها»؛ (۱۰۰) «من شهر حکمت و علی دروازه آن است.»

هم چنین فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها، فمن اراد العلم فلیأت الباب»؛ (۱۰۱) «من شهر علم و علی دروازه آن شهر است، هر کس اراده علم مرا دارد باید از دروازه آن وارد شود.»

نتیجه این که: با ردّ احتمال و راه اول و دوم، راه سوم که همان تعیین و نصب خلیفه از جانب رسول خدا است، متعین می گردد.

برتری امام علی علیه السلام بر سایر صحابه

توضیح

از جمله شرایط متکلمان برای امامت امام، این است که باید افضل اهل زمانش باشد. خداوند متعال می فرماید: {أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ}؛ (۱۰۲) «آیا آن که خلق را به راه حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که نمی کند مگر آن که خود هدایت شود. پس شما مشرکان را چه شده [که این قدر بی خرد و نادانید] و چگونه چنین قضاوت باطل می کنید؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس شخصی را بر ده نفر بگمارد و بداند که در میان آن ها فاضل تر از آن

کس وجود دارد، به طور قطع غش به خدا و رسول و جماعتی از مؤمنان کرده است».(۱۰۳)

احمد بن حنبل به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «هر کس شخصی را به جماعتی بگمارد، در حالی که می داند در میان آن ها افضل از او وجود دارد، قطعاً به خدا و رسول و مؤمنان خیانت کرده است».(۱۰۴)

به خلیل بن احمد گفتند: چرا علی علیه السلام را مدح نمی کنی؟ گفت: چه بگویم در حق کسی که دوستانش فضایل او را به جهت خوف کتمان کرده و دشمنانش نیز به دلیل حسد از انتشار آن جلوگیری کردند، در حالی که فضایل آن حضرت همه جا را پر کرده است.(۱۰۵)

الف - برخی از آیاتی که دلالت بر افضلیت امام علی علیه السلام دارد

۱ - امام علی علیه السلام و ولایت

امام علی علیه السلام کسی است که در شأن او آیه ولایت نازل شده است: {إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ}؛ (۱۰۶) «وَلِيَّ امْرَأَتِنَا خَدَا وَ رَسُولِ خَدَا وَ مُؤْمِنَانِي هَسْتَنَدُ كِه نَمَاز بِه پَا دَاشْتِه وَ فُقِيرَان رَا دَر حَال رَكُوع زَكَات مِي دَهْنَد.»

به اتفاق مفسران عامه و خاصه، شأن نزول آیه علی علیه السلام است، و بیش از پنجاه نفر از علمای اهل سنت به آن اشاره کرده اند.(۱۰۷)

۲ - امام علی علیه السلام و مودت

امام علی علیه السلام از جمله کسانی است که مودتش بر همه مسلمانان فرض و واجب شده است. خداوند متعال می فرماید: {قُلْ لَا أَشْتَلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى}؛ (۱۰۸) «[ای رسول ما به امت بگو من از شما اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشان من منظور دارید.»

سیوطی از ابن عباس نقل کرده است: «هنگامی که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، عرض کردند: ای رسول خدا! قربت تو که مودتشان بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آنها».(۱۰۹)

۳ - امام علی علیه السلام و آیه تطهیر

امام علی علیه السلام کسی است که مشمول آیه تطهیر است. خداوند می فرماید: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}؛ (۱۱۰) «همانا خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.» مسلم بن حجاج به سند خود از عایشه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح هنگامی از اتاق خارج شد، در حالی که بر دوش او عبائی بود، در آن هنگام حسن بن علی وارد شد، او را داخل آن عبا - کسا - نمود. سپس حسین وارد شد و در آن داخل شد. آن گاه فاطمه وارد شد و پیامبر او را داخل آن عبا نمود. آن گاه علی وارد شد و او را نیز در آن داخل نمود. سپس این آیه را قرائت کرد: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}؛ (۱۱۱)

امام علی علیه السلام کسی است که در شب هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به جای حضرت خوابید و در شأن او این آیه نازل شد: {وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ}؛ (۱۱۲) «بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.»

ابن عباس می گوید: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر از دست مشرکان مکه به غار پناه برد و علی علیه السلام در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید. (۱۱۳)

ابن ابی الحدید می گوید: تمام مفسران روایت کرده اند که این آیه در شأن علی علیه السلام هنگامی نازل شد که در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله آرمید. (۱۱۴)

این حدیث

را احمد بن حنبل در المسند، (۱۱۵) طبری در تاریخ الأمم و الملوک؛ (۱۱۶) و دیگران نقل کرده اند.

۵ - امام علی علیه السلام و آیه مباحله

خداوند متعال می فرماید: {فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ (۱۱۷)} «پس هر کس با تو [درباره عیسی در مقام محاجه بر آید، پس از آن که به وحی خدا بر احوال او آگاه شدی، بگو که بیاید ما و شما با فرزندان و زنان خود با هم به مباحله برخیزیم تا دروغگو و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

مفسران اجماع دارند که مراد از {أَنْفُسِنَا} در این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس علی علیه السلام در مقامات و فضایل با پیامبر صلی الله علیه و آله مساوی است.

احمد بن حنبل در «المسند» نقل کرده است. «هنگامی که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و فرمود: بار خدایا اینان اهل بیت منند.» (۱۱۸)

مسلم، (۱۱۹) ترمذی، (۱۲۰) حاکم (۱۲۱) و دیگران نیز به همین مضمون نقل کرده اند.

ب - برخی از روایاتی که دلالت بر افضلیت امام علی علیه السلام دارد

۱ - امام علی علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله

حاکم نیشابوری از عبدالله بن عمر روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله بین اصحاب خود عقد اخوت بست: ابوبکر را برادر عمر، طلحه را برادر زبیر و عثمان را برادر عبدالله بن عوف قرار داد. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستی، پس برادر من کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت. (۱۲۲)

استاد توفیق ابو علم - وکیل اول وزارت دادگستری مصر - می نویسد: «این عمل پیامبر دلالت بر برتری امام علی علیه السلام بر جمیع صحابه دارد، و نیز دلالت دارد بر

این که غیر از علی علیه السلام کسی دیگر کفو و همتای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست». (۱۲۳)

استاد خالد محمّد خالد مصری می نویسد: «چه می گوئید در حق شخصی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از بین اصحابش انتخاب نمود تا آن که در روز عقد اخوت او را برادر خود برگزید. چه بسیار ابعاد و اعماق ایمان آن حضرت گسترده بود، که پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر سایر صحابه مقدم داشته و به عنوان برادر برگزیده است». (۱۲۴)

استاد عبدالکریم خطیب مصری می نویسد: «این اخوت و برادری را که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به علی علیه السلام مرحمت نمود بی جهت نبود، بلکه به امر خداوند و به جهت فضل او بوده است». (۱۲۵)

۲ - امام علی علیه السلام مولود کعبه

حاکم نیشابوری می نویسد: «اخبار متواتره دلالت دارد بر این که فاطمه بنت اسد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - را داخل کعبه به دنیا آورد». (۱۲۶)

خانم دکتر سعاد ماهر محمّد از نویسندگان اهل سنت می گوید: «امام علی علیه السلام بی نیاز از ترجمه و تعریف است. و بس است ما را از تعریف این که آن حضرت در کعبه متولد شد، و در منزل وحی تربیت یافت و تحت تربیت قرآن کریم قرار گرفت...». (۱۲۷)

۳ - امام علی علیه السلام و تربیت الهی

حاکم نیشابوری می نویسد: «از نعمت های خداوند بر علی بن ابی طالب علیه السلام تقدیری بود که برای آن حضرت مقدر داشت. قریش در مشکلات بی شماری قرار گرفته بودند. ابوطالب علیه السلام اولاد زیادی داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمویش عباس که از تمام بنی هاشم ثروتمندتر بود، فرمود: ای ابوالفضل! برادر تو ابوطالب عیالمنند است و زندگی سختی دارد، نزد او رویم تا از بار او بکاهیم: من یکی از فرزندان او را بر می گزینم و تو نیز فرزند دیگری را انتخاب کن تا تحت کفالت خود قرار دهیم. عباس قبول کرد و هر دو به نزد ابوطالب آمدند و بعد از طرح تقاضای خود، ابوطالب عرض کرد: عقیل را نزد من بگذارید و هر کدام از فرزندان را که خواستید می توانید انتخاب کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را انتخاب کرد و عباس، جعفر را. علی علیه السلام تا هنگام بعثت با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و از او پیروی کرده و او را تصدیق می نمود...»

پیامبر صلی الله علیه و آله برای نماز به مسجد می آمد، و به دنبالش علی علیه السلام و خدیجه علیه السلام می آمدند و با آن

حضرت در ملاً عام نماز می گزاردند، در حالی که غیر از این سه نفر کسی دیگر نماز گزار نبود». (۱۲۸)

عَبَاد بن عبدَ اللَّهِ می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: من بنده خدا و برادر رسول اویم. من صدیق اکبرم، این ادعا را کسی بعد از من نمی کند مگر آن که دروغگو و تهمت زننده است. من هفت سال قبل از مردم با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزاردم. (۱۲۹)

استاد عباس محمود عَقَاد نویسنده معروف مصری می گوید: «علی علیه السلام در خانه ای تربیت یافت که از آن جا دعوت اسلامی به سر تا سر عالم گسترش یافت...». (۱۳۰)

دکتر محمّد عبده یمانی در مورد امام علی علیه السلام می نویسد: «او جوانمردی بود که از زمان کودکی که در دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله پرورش یافت، تا آخر عمر آن حضرت را رها نساخت». (۱۳۱)

۴ - امام علی علیه السلام بر هیچ بتی سجده نکرد

استاد احمد حسن باقوری وزیر اوقات مصر می نویسد: «اختصاص امام علی علیه السلام از بین صحابه به کلمه «کرم الله وجهه» به جهت آن است که او هرگز بر هیچ بتی سجده نکرده است...». (۱۳۲)

استاد عباس محمود عَقَاد می نویسد: «به طور مسلم علی علیه السلام مسلمان متولد شد، زیرا او تنها کسی بود که دو چشمش را بر اسلام باز نمود، و هرگز شناختی از عبادت بت ها نداشت». (۱۳۳)

دکتر محمّد یمانی می نویسد: «علی بن ابی طالب همسر فاطمه، صاحب مجد و یقین دختر بهترین فرستادگان - کرم الله وجهه - کسی که برای هیچ بتی تواضع و فروتنی نکرد». (۱۳۴)

همین فضیلت را دکتر محمّد بیومی مهران استاد دانشکده شریعت در دانشگاه امّ القری در مکه مکرمه، و خانم دکتر سعاد ماهر نیز بیان کرده است. (۱۳۵)

۵ - امام علی علیه السلام اولین مؤمن

پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «همانا او اولین شخصی است از اصحابم که به من ایمان آورد». (۱۳۶)

ابن ابی الحدید می نویسد: «چه بگویم در حق کسی که پیشی گرفت از دیگران به هدایت، به خدا ایمان آورد و او را عبادت نمود، در حالی که تمام مردم سنگ را می پرستیدند...». (۱۳۷)

۶ - امام علی علیه السلام محبوب ترین خلق به سوی خداوند

ترمذی به سندش از انس بن مالک نقل کرده که فرمود: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پرنده ای بریان شده قرار داشت،

پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: بار خدایا محبوب ترین خلقت را به سوی من بفرست تا با من از این پرنده میل نماید، در این هنگام علی آمد و با پیامبر صلی الله علیه وآله تناول نمود. (۱۳۸)

استاد احمد حسن باقوری می نویسد: «اگر کسی از تو سؤال کند که به چه دلیل مردم علی را دوست می دارند؟ بر توست که در جواب او بگویی: بدان جهت است که خدا علی علیه السلام را دوست می دارد.» (۱۳۹)

۷ - علی و پیامبر از یک نور

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من و علی بن ابی طالب چهار هزار سال قبل از آن که حضرت آدم خلق شود نزد خداوند نور واحدی بودیم، هنگامی که خداوند آدم را خلق کرد، آن نور دو قسمت شد: جزئی از آن، من هستم و جزء دیگرش علی است. (۱۴۰)

۸ - امام علی علیه السلام زاهدترین مردم

استاد عباس محمود عقّاد می نویسد: «در میان خلفا، در لذت بردن از دنیا، زاهدتر از علی علیه السلام نبوده است...» (۱۴۱)

۹ - امام علی علیه السلام شجاع ترین صحابه

استادان علی جنیدی، و محمّد ابوالفضل ابراهیم، و محمّد یوسف محبوب در کتاب خود «سجع الحمام فی حکم الامام» می نویسد: «او سید مجاهدین بود و در این امر منازعی نداشت. و در مقام او همین بس که در جنگ بدر - بزرگ ترین جنگی که در آن رسول خدا صلی الله علیه وآله حضور داشت - هفتاد نفر از مشرکان کشته شدند، که نصف آن ها را علی علیه السلام و بقیه را مسلمانان و ملائکه کشتند. او کسی بود که در جنگ ها زحمات زیادی را متحمل شد. وی پیش تاز مبارزان در روز بدر بود. و از جمله کسانی بود که در جنگ احد و حنین ثابت قدم ماند. او فاتح و شجاع خیبر و قاتل عمر بن عبدودّ سواره خندق و مرّحب یهودی بود.» (۱۴۲)

عباس محمود عقّاد می نویسد، «مشهور است که علی با کسی تن به تن نشد مگر آن که او را به زمین زد. و با کسی مبارزه نکرد مگر آن که او را به قتل رسانید.» (۱۴۳)

دکتر محمّد عبده یمانی در توصیف امام علی علیه السلام می نویسد: «او شجاع و پیش تازی بود که برای سلامتی و حفظ رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز هجرت، جانش را در طبق اخلاص گذاشت؛ آن هنگامی که به جای پیامبر صلی الله علیه وآله در بستر او خوابید...» (۱۴۴)

۱۰ - امام علی علیه السلام داناترین صحابه

امام علی علیه السلام داناترین اهل زمان خود بود و این مطلب را از جهاتی می توان به اثبات رساند:

الف - تصریح پیامبر صلی الله علیه وآله پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «أعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب»؛ (۱۴۵) «أعلم

اُمّت بعد از من علی بن ابی طالب است.»

ترمذی از رسول خدا صلی الله علیه وآله

نقل کرده که فرمود: «انا دارالحکمه و علی بابها»؛ (۱۴۶) «من شهر حکمت و علی دروازه آن است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها، فمن اراد العلم فلیأت الباب»؛ (۱۴۷) «من شهر علمم و علی درب آن است، پس هر کس طالب علم من است باید از درب آن وارد شود.»

احمد بن حنبل از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که به فاطمه علیه السلام فرمود: «الا ترضین انی زوجتک اقدم امتی سلماً و اکثرهم علماً و اعظمهم حِلماً»؛ (۱۴۸) «آیا راضی نمی شوی که من تو را به کسی تزویج کنم که اولین مسلمان است و علمش از همه بیشتر و حلمش از همه عظیم تر است.»

ب - اعتراف صحابه به اعلیّت امام علی علیه السلام عایشه می گوید: «علی اعلم مردم به سنت است.» (۱۴۹)

ابن عباس می گوید: «عمر در خطبه ای که ایراد کرد، گفت: علی در قضاوت بی مانند است.» (۱۵۰)

امام حسن علیه السلام بعد از شهادت پدرش امام علی علیه السلام فرمود: «همانا روز گذشته از میان شما شخصی رفت که سابقین و لاحقین به علم او نرسیدند.» (۱۵۱)

عباس محمود عقاد می نویسد: «اما در قضاوت و فقه: مشهور آن است که حضرت علی علیه السلام در قضاوت و فقه و شریعت پیش تاز بود و بر دیگران سابق... هر گاه بر عمر بن خطاب مسئله دشواری پیش می آمد، می گفت: این قضیه ای است که خدا کند برای حلّ آن ابوالحسن به فریاد ما برسد.» (۱۵۲)

ج - رجوع جمیع علوم به امام علی علیه السلام ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: «مبادی جمیع علوم به او باز می گردد. او کسی است که قواعد دین را مرتب و احکام شریعت را تبیین کرده است. او کسی

است که مباحث علوم عقلی و نقلی را تقریر نموده است». (۱۵۳) آن گاه کیفیت رجوع هر یک از علوم را به امام علی علیه السلام توضیح می دهد.

۱۱ - امام علی علیه السلام بت شکن زمان

امام علی علیه السلام می فرماید: «با رسول خداصلی الله علیه وآله حرکت کردیم تا به کعبه رسیدیم. ابتدا رسول خداصلی الله علیه وآله بر روی شانه من سوار شد و فرمود: حرکت کن. من حرکت نمودم و هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله ضعف مرا مشاهده کرد، فرمود: بنشین و من نیز نشستم. پیامبرصلی الله علیه وآله از روی دوش من پایین آمده بر زمین نشست و فرمود. تو بر دوش من سوار شو. بر دوش او سوار شدم. و به سطح کعبه رسیدم. حضرت می فرماید: در آن هنگام گمان می کردم که اگر بخواهم می توانم به افق آسمان ها برسم. بالای کعبه رفتم، بر روی بام تمثالی طلا یا مس دیدم، به فکر افتادم چگونه آن را نابود سازم، آن را چپ و راست و جلو و عقب کردم تا بر آن دسترسی یابم. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: او را بر زمین بینداز. من نیز آن را از بالای بام کعبه پایین انداختم و به مانند کوزه که بر زمین می خورد و خرد می شود، آن را شکستم. آن گاه از بام کعبه پایین آمده با سرعت فرار نمودیم، تا آن که در اتاق هایی مخفی شدیم تا کسی ما را نبیند». (۱۵۴)

تدابیر پیامبرصلی الله علیه وآله برای خلافت امام علی علیه السلام

تدابیر پیامبر(ص) برای خلافت امام علی(ع)

گفته شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باید جانشین خود را مشخص می نمود، لذا راه سلبی و ایجابی به واگذاری انتخاب خلیفه به شورا را ابطال کردیم و گفتیم تنها شخص لایق برای جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب علیه السلام است، چون همه کمالات را در خود داشت و از همه صحابه فاضل تر و کامل تر بود.

حال ببینیم پیامبرصلی الله علیه وآله برای تبیین

و تثبیت خلافت و جانشینی امام علی علیه السلام چه تدابیری اندیشید.

می توان تدابیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تبیین و تثبیت خلافت و جانشینی امام علی علیه السلام را در سه نوع خلاصه کرد:

۱ - آمادگی تربیتی امام علی علیه السلام از کودکی و امتیاز او در کمالات و فضایل و علوم.

۲ - بیان نصوص ولایت و امامت.

۳ - اجرای عملی با تدابیر مخصوص در اواخر عمر پیامبر.

اینک هر یک از این سه مورد را توضیح می دهیم:

الف - آمادگی تربیتی

از آن جا که قرار بود خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله امام علی بن ابی طالب علیه السلام باشد، لذا اراده و مشیت الهی بر آن تعلق گرفت که از همان ابتدای طفولیت در دامن رسول خدا صلی الله علیه و آله و در مرکز وحی بزرگ شود.

۱ - حاکم نیشابوری می گوید: «از نعمت های خدا بر علی بن ابی طالب علیه السلام این بود که بر قریش قحطی شدیدی وارد شد، ابوطالب علیه السلام عیال وار بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عموی خود عباس، که از ثروتمندان بنی هاشم بود، فرمود: ای ابوفضل! برادرت عیال وار است و قحطی بر مردم هجوم آورده، بیا به نزد او رویم و از عیالات او کم کنیم. من یکی از فرزندان او را انتخاب می کنم، تو نیز یک نفر را انتخاب کن، تا با کفالت آن دو از خرجش بکاهیم. عباس این پیشنهاد را پذیرفت و با پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد ابوطالب علیه السلام رفتند و پیشنهاد خود را بازگو نمودند. ابوطالب علیه السلام عرض کرد: شما عقیل را نزد من بگذارید و هر کدام از فرزندانم را که می خواهید به منزل خود ببرید. رسول خدا صلی الله علیه

وآله علی علیه السلام را انتخاب کرد و عباس، جعفر را برگرفت. علی علیه السلام تا زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله، با آن حضرت بود و از او پیروی کرده و او را تصدیق می نمود». (۱۵۵)

۲ - در آن ایام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مسجد الحرام می رفت تا نماز بخواند، علی علیه السلام و خدیجه نیز به دنبالش می رفتند و با او در مقابل دیدگان مردم نماز می خواندند، و این در زمانی بود که کسی غیر از این سه، روی زمین نماز نمی گزارد. (۱۵۶)

عباد بن عبدالله می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «من بنده خدا و برادر رسول خدا و صدیق اکبرم؛ این ادعا را کسی بعد از من، غیر از دروغگو و افترا زننده، نمی کند، هفت سال، قبل از مردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز گزاردم. (۱۵۷)

ابن صباغ مالکی و ابن طلحه شافعی و دیگران نقل می کنند: «رسول خدا صلی الله علیه وآله قبل از دعوت به رسالت خود هر گاه می خواست نماز بگزارد، به بیرون مکه، در میان درّه ها، می رفت، تا مخفیانه نماز بخواند و علی علیه السلام را نیز با خود می برد، و هر دو با هم هر مقدار می خواستند نماز می گزاردند و باز می گشتند». (۱۵۸)

۳ - امام علی علیه السلام آن ایام را، در نهج البلاغه چنین توصیف می کند: «و قد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه وآله بالقرا به القریبه، و المنزله الخصیصه. وضعنی فی حجره و أنا ولد یضمّنی إلی صدره، و یکنفنی إلی فراشه، و یمسّنی جسده و یشمّنی عرفه. و کان یمضغ الشّیء ثمّ یلقمّنیه. و ما وجد لی کذباً فی قول، و لا خطلاً فی فعل. و لقد قرن الله به صلی

الله عليه وآله من لدن أن كان فطيماً أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم، و محاسن أخلاق العالم ليله و نهاره. و لقد كنت أتبعه أتباع الفصيل أثر أمه يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علماً و يأمرني بالاعتداء به. و لقد كان يجاور في كل سنة بحراء فأراه و لا يراه غيري. و لم يجمع بيت واحد يومئذ في الاسلام غير رسول الله صلى الله عليه وآله و خديجه و أنا ثالثهما. أرى نور الوحي و الرسالة، و أشم ريح النبوه و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه وآله، فقلت يا رسول الله ما هذه الرنة؟ فقال هذا الشيطان أيس من عبادته. إنك تسمع ما أسمع و ترى ما أرى إلا أنك لست بنبي. و لكنك وزير و إنك لعلي خير»؛ (۱۵۹) «شما می دانید که من نزد رسول خدا چه جایگاهی دارم، و خویشاوندیم با او در چه درجه است. آن گاه که کودک بودم مرا در کنارش می نهاد و در سینه خود جا می داد و در بستر خود می خوابانید، چنان که تنم را به تن خویش می سود، و بوی خوش خود را به من می افشانند! و گاه بود که چیزی را می جوید و به من می خورانید. از من دروغی نشنید و خطایی ندید.

هنگامی که از شیر گرفته شد خدا بزرگ ترین فرشته خود را شب و روز همنشین او فرمود، تا راههای بزرگواری را پیمود و خوی های نیکوی جهان را فراهم نمود.

من در پی او بودم - در سفر و حضر - چنان که بچه شتری در پی مادر. هر روز برای من از اخلاقی خود نشانه ای بر پا می داشت

و مرا به پیروی از آن می گماشت. هر سال در «حراء» خلوت می گزید، من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید. آن هنگام، اسلام در هیچ خانه ای جز در خانه ای که رسول خدا ۹۱ و خدیجه در آن بود، راه نیافته بود، من سؤمین آنان بودم. روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم.

من هنگامی که وحی بر او ۹ فرود آمد، آوای شیطان را شنیدم، گفتم: ای فرستاده خدا این آوا چیست؟ فرمود: این شیطان است و از این که او را نپرستند نومید و نگران است. همانا تو می شنوی آن چه را من می شنوم و می بینی آن چه را من می بینم، جز این که تو پیامبر نیستی و وزیری و به راه خیر می روی.»

۴ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام هجرت به سوی مدینه، علی علیه السلام را انتخاب کرد تا در جای او بخوابد، آن گاه امانت ها را به صاحبانش برگرداند و سپس با بقیه زنان بنی هاشم به سوی مدینه هجرت کند. (۱۶۰)

۵ - در سنین جوانی او را به دامادی خود برگزید، و بهترین زنان عالم یعنی فاطمه زهرا علیها السلام را به ازدواج او درآورد. و این هنگامی بود که خواستگاری ابوبکر و عمر را رد نموده بود. (۱۶۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از ازدواج فرمود: «من تو را به ازدواج کسی درآوردم که در اسلام از همه پیش تر و در علم از همه بیشتر و در حلم از همه عظیم تر است.» (۱۶۲)

۶ - در غالب جنگ ها پرچم مسلمانان یا تنها مهاجرین به دست علی بن ابوطالب علیه السلام بود. (۱۶۳)

۷ - در حججهالوداع در هدی و قربانی پیامبر صلی الله علیه و آله شریک شد. (۱۶۴)

- پیامبر صلی الله علیه وآله در طول مدّت حیاتش او را امتیاز خاصی داده بود، که احدی در آن شریک نگشت یعنی اجازه داده بود که علی علیه السلام ساعتی از سحر نزد او بیاید و با او مذاکره کند. (۱۶۵)

امام علی علیه السلام می فرمود: من با پیامبر صلی الله علیه وآله شبانه روز دو بار ملاقات می کردم: یکی در شب و دیگری در روز. (۱۶۶)

۹ - هنگام نزول آیه شریفه {وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ}؛ «و اهلت را بر نماز امر کن.» پیامبر صلی الله علیه وآله هر روز صبح هنگام نماز کنار خانه علی علیه السلام می آمد و می فرمود: «الصلاة، رحمکم الله {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}» (۱۶۷)

۱۰ - در جنگ خیبر بعد از آن که ابوبکر و عمر کاری از پیش نبردند، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند، خداوند او را هرگز خوار نخواهد کرد، باز نمی گردد تا آن که خداوند به دست او فتح و پیروزی برساند. آن گاه علی علیه السلام را خواست، و پرچم را به دست او داد و برایش دعا کرد. و پیروزی به دست علی علیه السلام حاصل شد. (۱۶۸)

۱۱ - پیامبر صلی الله علیه وآله ابوبکر را با سوره براءت، امیر بر حجّاج نمود، آن گاه به امر خداوند علی علیه السلام را به دنبال او فرستاد تا سوره را از دست او گرفته و خود، آن را بر مردم ابلاغ کند. پیامبر صلی الله علیه وآله در پاسخ اعتراض ابوبکر فرمود: من امر شدم که خودم این سوره را ابلاغ کنم یا به کسی که از

من است بدهم تا او ابلاغ نماید» (۱۶۹)

۱۲ - برخی از اصحاب دری را به سوی مسجد باز کرده بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا همه درها بسته شود به جز در خانه علی علیه السلام (۱۷۰)

۱۳ - عائشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام وفات خود فرمود: حبیبم را صدا بزنید که بیاید. ابوبکر را صدا زدند. تا نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به او افتاد سر خود را به زیر افکند. باز صدا زد: حبیبم را بگوئید تا بیاید. عمر را خواستند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهش به او افتاد سر را به زیر افکند. سومین بار فرمود: حبیبم را بگوئید تا بیاید. علی علیه السلام را صدا زدند. هنگامی که آمد، کنار خود نشاند و او را در پارچه ای که بر رویش بود، گرفت در این حال بود تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست در دستان علی علیه السلام از دنیا رحلت نمود (۱۷۱)

امّ سلمه نیز می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام وفاتش با علی علیه السلام نجوا می نمود و اسراری را به او بازگو می کرد و در این حال بود که از دنیا رفت. لذا علی علیه السلام نزدیک ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله از حیث عهد و پیمان است (۱۷۲)

۱۴ - ترمذی از عبدالله بن عمر نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بین اصحاب خود عقد اخوت بست. علی علیه السلام در حالی که گریان بود خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، بین اصحاب خود عقد اخوت بستید ولی میان من و کسی عقد اخوت بستید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود: «تو برادر من در دنیا و آخرتی!»

توجه خاص پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام جهتی جز آماده کردن علی علیه السلام برای خلافت نداشت، و این که نشان دهد تنها کسی که برای این پست و مقام قابلیت دارد امام علی علیه السلام است.

ب - تصریح بر ولایت و امامت

تدبیر دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این بود که در طول ۲۳ سال بعثت هر جا که موقعیت را مناسب می دید یادی از ولایت امام علی علیه السلام و جانشین خود کرده، و مردم را به این مسئله مهم تذکر می داد. که از جمله آن ها نص غدیر است.

ج - تدابیر عملی

اشاره

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخر عمر خود نیز برای تثبیت خلافت امام علی علیه السلام راههایی را عملی کردند تا شاید جلوی مکر و حيله دیگران را در غصب خلافت بگیرند، ولی متأسفانه این تدابیر اثری نداشت، زیرا گروه مخالف، چنان قوی بود که نگذاشت این تدبیرهای پیامبر صلی الله علیه و آله عملی شود. در این جا به چند نمونه از تدابیر عملی اشاره خواهیم کرد:

۱ - بلند کردن دست امام علی علیه السلام در روز غدیر خم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای به جا آوردن آخرین حج که به حجهالوداع معروف شد با جماعت زیادی از اصحاب به سوی مکه حرکت کرد. در سرزمین عرفات برای مردم خطبه ای ایراد فرمود. در آن خطبه خواست امامان بعد از خود را معرفی کند تا امت به گمراهی و فتنه و آشوب نیفتد. ولی گروه مخالف بنی هاشم که با خلافت اهل بیت علیهم السلام دشمنی می ورزیدند در کمین بودند تا مبادا در آن جمع عظیم، پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی بگوید و توطئه های آنان نقش بر آب شود. جابر بن سمره سوائی می گوید: من نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله بودم تا سخنان او را بشنوم. حضرت در خطبه اش اشاره به خلفا و امیرانی بعد از خود نمود و فرمود: «امامان و خلفا و جانشینان بعد از من دوازده نفرند». جابر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به این جا که رسید عده ای شلوغ کردند به حدی که من نفهمیدم پیامبر صلی الله علیه و آله چه گفت. از پدرم که نزدیک تر بود پرسیدم؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه فرمودند: «تمام آنان از قریشند».

شگفتا هنگامی که به مُسند جابر بن سمره در «مسند احمد» مراجعه می کنیم، می بینیم تعبیراتی از جابر آمده که سابقه

نداشته است. در برخی از روایات جابر بن سمره آمده: هنگامی که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به این نقطه رسید فرمود: «جانشینان بعد از من دوازده نفرند» مردم فریاد زدند. در بعضی دیگر آمده «تکبیر گفتند» و در برخی دیگر: «شلوغ کردند» و در برخی دیگر: «بلند شده و نشستند».

جمع این روایات که همگی از یک راوی است به این است که در آن مجلس طیف مخالف دسته‌هایی را برای برهم زدن مجلس قرار داده بودند تا نگذارند که پیامبر صلی الله علیه و آله به مقصود خود در امر خلافت و جانشینی برسد. و این دسته‌ها در صدد برآمدند تا هر کدام به نحوی جلسه را برهم زنند که در این امر نیز موفق شدند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آن که بتواند با گفتار خود امر خلافت را در این مرکز بزرگ تبیین و تثبیت کند مأیوس شد. و به فکر مکانی دیگر برآمد، تا با اجرای عملی، امر خلافت را برای امام علی علیه السلام تثبیت نماید. از آن رو بعد از پایان اعمال حج و قبل از آن که حاجیان متفرق شوند، مردم را در سرزمین غدیر خم جمع کرد و قبل از بیان ولایت امام، اموری را به عنوان مقدمه بیان داشته و از مردم نیز اقرار گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانست که این بار نیز منافقین در کمین اند تا نگذارند امر خلافت حضرت علی علیه السلام تثبیت شود، ولی آن حضرت صلی الله علیه و آله تدبیری عملی اندیشید که همه نقشه‌ها را بر باد داد، و آن این که دستور داد تا سایه بان‌های هودج شتران را روی هم بگذارند، آن‌گاه خود و

علی علیه السلام بر بالای آن قرار گرفتند؛ به طوری که همگی آن دو را می دیدند. پس از قرائت خطبه و تذکر به نکاتی چند و اقرارهای اکید از مردم، آن گاه دست علی علیه السلام را بلند کرد و از جانب خداوند، ولایت و امامت او را به مردم ابلاغ نمود.

منافقان با این تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله که قبلاً فکر آن را نکرده بودند، در مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفتند، و لذا نتوانستند از خود عکس العملی انجام دهند.

۲ - فرستادن لشکر اسامه

پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر بیماری است، در حالی که بر امت خود سخت نگران می باشد؛ نگران اختلاف و گمراهی؛ نگران این که تمام تدابیر او بر هم ریزد؛ نگران این که مسیر نبوت و رسالت و شریعت به انحراف کشیده شود. پیامبر صلی الله علیه و آله مضطرب است، دشمنی بزرگ چون روم در پشت مرزهای اسلامی کمین نموده تا صحنه را خالی ببیند و با ضربه ای سهمگین مسلمین را از پای درآورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وظایف مختلفی دارد؛ از سویی باید با دشمن بیرونی مقابله کند، لذا تأکید فراوان داشت تا لشکری را برای مقابله با آنان گسیل دارد، از طرفی دیگر خلیفه و جانشین به حق باید مشخص شده و موقعیت او تثبیت گردد، ولی چه کند؟ نه تنها با دشمن بیرونی دست به گریبان است بلکه با طیفی از دشمنان داخلی نیز که در صددند تا نگذارند نقشه ها و تدابیر پیامبر صلی الله علیه و آله در مسئله خلافت و جانشینی عملی شود، نیز رو به روست. پیامبر صلی الله علیه و آله برای عملی کردن تدبیر خود دستور می دهد همه کسانی که آمادگی جهاد و شرکت در لشکر اسامه

را دارند از مدینه خارج شده و به لشکر او پیوندند. ولی مشاهده می کند که عده ای با بهانه های واهی عذر آورده و از لشکر اسامه خارج می شوند و به او نمی پیوندند. گاهی بر پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض می کنند که چرا اسامه را، که فردی جوان و تازه کار است، به امیری لشکر برگزیده است، در حالی که در میان لشکر افرادی کار آزموده وجود دارد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله با اعتراض بر آن ها و این که اگر بر فرماندهی اسامه خرده می گیرید، قبلاً بر امارت پدرش هم ایراد می کردید، سعی بر آن داشت که جمعیت را از مدینه خارج کرده و به لشکر اسامه ملحق نماید. حتی کار به جایی رسید که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نافرمانی عده ای از جمله عمر و ابوبکر و ابو عبیده و سعد بن ابی وقاص و برخی دیگر را دید که امر او را در ملحق شدن به لشکر اسامه امتثال نمی کنند، آنان را لعنت کرد و فرمود: «لعن الله من تخلف جيش اسامه»؛ (۱۷۳) «خدا لعنت کند هر کسی را که از لشکر اسامه تخلف نماید.» ولی در عین حال برخی به دستوره های اکید پیامبر صلی الله علیه و آله توجهی نمی کردند. و گاهی به بهانه این که ما نمی توانیم دوری پیامبر صلی الله علیه و آله را هنگام مرگ تحمل کنیم، از عمل به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله سرپیچی می کردند.

ولی حقیقت امر چیز دیگری بود؛ آنان می دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و برخی از اصحاب خود را که موافق با بنی هاشم و امامت و خلافت امام علی علیه السلام هستند، نزد خود نگاه داشته تا هنگام وفات به او وصیت

کرده و بعد از وفات نیز آن گروه از صحابه با علی علیه السلام بیعت نمایند و خلافت از دست آنان خارج شود، ولی عزم آنان بر این بود که هر طور و به هر نحوی که شده از انجام این عمل جلوگیری کنند، و نگذارند که عملی شود.

این نکته نیز قابل توجه است که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله اسامه را که جوان تازه کار و کم سن و سال است، به فرماندهی لشکر برگزید و به پیشنهاد کنار گذاشتن او از فرماندهی لشکر به حرف هیچ کس توجهی نکرده بلکه بر امیری او تأکید نمود؟ نکته اش چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست که بعد از رحلتش به مسئله خلافت و امامت علی بن ابوطالب علیه السلام به بهانه های مختلف از جمله جوانی علی بن ابوطالب علیه السلام خرده می گیرند؛ خواست با این عمل به مردم بفهماند که امارت و خلافت به لیاقت است، نه به سن، بعد از من نباید در امامت علی علیه السلام به عذر این که علی علیه السلام کم سن و سال است، اعتراض کرده و حق او را غصب نمایند. اگر کسی لایق امارت و خلافت است، باید همه - پیر و جوان، زن و مرد - مطیع او باشند، ولی - متأسفانه - این تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله هم عملی نشد و با بر هم زدن لشکر و خارج شدن از آن به بهانه های مختلف نقشه های پیامبر صلی الله علیه و آله را بر هم زدند. (۱۷۴)

مگر خداوند متعال در قرآن امر اکید به اطاعت از دستورهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نکرده است آن جا که می فرماید:

لَوْ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ

عَنْهُ فَأَنْتَهُوا؛ (۱۷۵) «آن چه را که رسول دستور دهد بگیرید و آن چه را که از آن نهی کند واگذارید.» و نیز می فرماید: {فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا}؛ (۱۷۶) «نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آن گاه هر حکمی که کنی هیچ گونه اعتراض در دل نداشته، کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.»

۳ - دعوت به نوشتن وصیت

بعد از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده نمود که تدبیر فرستادن مردم با لشکر به بیرون مدینه عملی نشد، در صدد برآمد که تمام سفارش های لفظی را در باب امامت علی علیه السلام که در طول ۲۳ سال به مردم گوشزد کرده است، در وصیت نامه ای مکتوب کند. از همین رو در روز پنج شنبه چند روز قبل از وفاتش در حالی که در بستر آرمیده بود و از طرفی نیز حجره پیامبر صلی الله علیه و آله مملو از جمعیت و گروه های مختلف بود، خطاب به جمعیت کرده و فرمود: «کتابی بیاورید تا در آن چیزی بنویسم که با عمل به آن بعد از من گمراه نشوید.» بنی هاشم و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در پشت پرده اصرار اکید بر آوردن صحیفه و قلم برای نوشتن وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند. ولی همان طیفی که در سرزمین عرفات مانع شدند تا پیامبر صلی الله علیه و آله کلام خود را در امر امامت خلفای بعدش بیان بفرماید، در حجره پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جمع بودند و از

عملی شدن دستور پیامبر صلی الله علیه و آله جلوگیری کردند. عمر یک لحظه متوجه شد که اگر این وصیت مکتوب شود تمام نقشه ها و تدبیرهایش در غضب خلافت بر باد خواهد رفت و از طرفی مخالفت دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را صلاح نمی دید. لذا درصدد چاره ای برآمد و به این نتیجه رسید که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبتی دهد که عملاً و خود به خود نوشتن نامه و وصیت بی اثر گردد. از این رو به مردم خطاب کرده گفت: «نمی خواهد صحیفه بیاورید، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله هذیان می گوید! کتاب خدا ما را بس است!» این جمله را که طرفداران عمر و بنی امیه و قریش از او شنیدند، آنان نیز تکرار کردند. ولی بنی هاشم سخت ناراحت شده با آنان به مخالفت برخاستند. پیامبر صلی الله علیه و آله با این نسبت ناروا، که همه شخصیت او را زیر سؤال می برد، چه کند؟ چاره ای ندید جز این که آنان را از خانه خارج کرده و فرمود: «از نزد من خارج شوید، سزاوار نیست که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع شود!». (۱۷۷)

تعجب این جاست که طرفداران عمر بن خطاب و به طور کلی مدرسه خلفا برای سرپوش گذاشتن بر این نسبت ناروا از طرف عمر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، هنگامی که اصل کلمه را که همان «هجر - هذیان» باشد می خواهند نقل کنند، آن را به جمعیت نسبت داده می گویند: «قالوا: هجر رسول الله». و هنگامی که به عمر بن خطاب نسبت می دهند می گویند: «قال عمر: انّ النبیّ قد غلب علیه الوجع». ولی کلام ابوبکر جوهری در کتاب «السقیفه» مطلب را روشن می سازد که: شروع نسبت هذیان از

جانب عمر بوده و طرفدارانش به متابعت از او این جمله را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دادند. جوهری این گونه نسبت را از ناحیه عمر نقل می کند: «عمر جمله ای گفت که مضمون و معنای آن این است که پیامبر صلی الله علیه و آله درد مرض بر او غلبه کرده است». پس معلوم می شود که تعبیر عمر چیز دیگری بوده که به جهت قباح آن نقل به معنا کرده اند. متأسفانه بخاری و مسلم و دیگران اصل کلمه را نقل نکرده اند و نقل به معنا و مضمون را آورده اند. گرچه از کلام ابن اثیر در «النهایه» و ابن ابی الحدید استفاده می شود که نسبت هذیان را مستقیماً خود عمر داده است.

لکن به هر تقدیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از بیرون کردن گروه مخالف و خالص شدن اصحاب وصیت خود را آن طور که باید بیان نمود، و طبق نصّ سلیم بن قیس با وجود برخی از اصحاب بر یکایک اهل بیت علیهم السلام وصیت کرده و آنان را به عنوان خلفای بعد از خود معرفی کرد. (۱۷۸)

اهل سنت نیز در کتاب های حدیثی خود به این وصیت اشاره کرده اند، ولی اصل موضوع را مبهم گذارده اند.

ابن عباس در پایان آن حدیث می گوید: «پیامبر در آخر امر، به سه مورد وصیت نمود: یکی آن که مشرکین را از جزیره العرب بیرون برانید. دیگر آن که به کاروان ها همان گونه که من اجازه ورود دادم، اجازه دهید. ولی در خصوص وصیت سوّم سکوت کرد. و در برخی از احادیث دیگر آمده است: آن را فراموش کردم. (۱۷۹)

سابقه نداشته است که در حدیثی ابن عباس بگوید: این قسمت از آن را فراموش کرده ام یا آن را نقل نکند. این

نیست مگر خوف و ترس ابن عباس از عمر بن خطاب، زیرا به طور حتم وصیت سوّم به ولایت و خلافت و امامت امام علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر علیهم السلام بوده است، ولی از آن جا که ابن عباس از عمر می ترسید، از نشر آن جلوگیری کرد. همان گونه که در زمان حیات عمر بن خطاب نتوانست با نظر او در مسئله عول و تعصیب مخالفت کند، تا این که بعد از فوت او حقّ را بیان کرد و هنگامی که از او در تأخیر بیان حکم سؤال کردند، گفت: از مخالفت با نظر عمر بیمناک بودم.

چرا عمر از نوشتن نامه جلوگیری کرد؟

این سؤال در ذهن هر کس خطور می کند که چرا عمر بن خطاب و طرفدارانش نگذاشتند قصد و تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله عملی شود؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نوید نگهداری امت از ضلالت را تا روز قیامت نداده بود؟ چه بشارتی بالاتر از این؟ پس چرا با این کار مخالفت نمودند؟ چرا امت را از این سعادت محروم کردند؟ چه بگوییم که حبّ جاه و مقام و کینه و حسد گاهی بر عقل چیره می شود و نتیجه گیری را از عقل سلب می کند. می دانیم که عمر چه نیاتی در سر می پروراند. او می دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله برای چه از مردم کاغذ و دوات می خواهد، او به طور حتم می دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله قصد مکتوب کردن سفارش های لفظی خود در امر خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام و بقیه اهل بیت علیهم السلام را دارد، از همین رو مانع نوشتن این وصیت می شود. این صرف ادعا نیست بلکه می توان برای آن شواهدی قطعی ادعا نمود که به دو نمونه

از آن اشاره می‌کنیم:

۱ - عمر بن خطاب در اواخر زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله مکرر حدیث ثقلین به گوشش رسیده بود؛ در آن حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من دو چیز گران بها در میان شما به ارمغان می‌گذارم که با تمسک به آن دو هرگز گمراه نخواهید شد. این تعبیر «گمراه نشدن» را چندین بار عمر درباره کتاب و عترت شنیده بود. در حجره پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام درخواست کاغذ و دوات نیز همین تعبیر را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که می‌فرماید: «نامه ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید». فوراً عمر به این نکته توجه پیدا کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله قصد دارد تا وصیت به کتاب و عترت را مکتوب دارد، لذا شدیداً با آن به مخالفت برخاست.

۲ - ابن عباس می‌گوید: «در اول خلافت عمر بر او وارد شدم... رو به من کرده گفت: بر تو باد خون‌های شتران اگر آن چه از تو سؤال می‌کنم کتمان‌ناپذیری! آیا هنوز علی در امر خلافت، خود را بر حق می‌داند؟ آیا گمان می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نصّ نموده است؟ گفتم: آری. این را از پدرم سؤال کردم؛ او نیز تصدیق کرد... عمر گفت: به تو بگویم: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماریش خواست تصریح به اسم علی (به عنوان امام و خلیفه) کند، من مانع شدم...» (۱۸۰)

حدیث غدیر

حدیث غدیر

یکی از مهمترین ادله ولایت و امامت و خلافت بلا فصل حضرت علی علیه السلام حدیث معروف «غدیر خم» است. مطابق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را از جانب خداوند متعال به امامت

بعد از خود منصوب کرده است. سند این حدیث چگونه است؟ بر چه مطالبی دلالت دارد؟ اهل سنت درباره آن چه می گویند و چه شبهاتی را درباره این حدیث مطرح کرده اند؟ اینها مطالبی است که در این بحث مطرح خواهیم کرد.

واقعه غدیر

در دهمین سال هجرت، رسول خداصلی الله علیه و آله قصد زیارت خانه خدا را نمودند، فرمان حضرت مبنی بر اجتماع مسلمانان، در میان قبایل مختلف و طوائف اطراف، اعلان شد، گروه عظیمی برای انجام تکالیف الهی (ادای مناسک حج) و پیروی از تعلیمات آن حضرت، به مدینه آمدند. این تنها حجی بود که پیامبر بعد از مهاجرت به مدینه، انجام می داد، که با نام های متعدد، در تاریخ ثبت شده است، از قبیل: حجهاالوداع، حجهاالاسلام، حجهاالبلاغ، حجهاالکمال و حجهاالتمام.

رسول خداصلی الله علیه و آله، غسل کردند. دو جامه ساده احرام، با خود برداشتند: یکی را به کمر بسته و دیگری را به دوش مبارک انداختند، و روز شنبه، ۲۴ یا ۲۵ ذی قعدة، به قصد حج، پیاده از مدینه خارج شدند. تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز، در هودج ها قرار دادند. با همه اهل بیت خود و به اتفاق تمام مهاجران و انصار و قبایل عرب و گروه بزرگی از مردم، حرکت کردند. (۱۸۱) بسیاری از مردم به علت شیوع بیماری آبله از عزیمت و شرکت در این سفر باز ماندند با این وجود، گروه بی شماری با آن حضرت، همراه شدند. تعداد شرکت کننده ها را، ۱۱۴ هزار، ۱۲۰ تا ۱۲۴ هزار و بیشتر، ثبت کرده اند؛ البته تعداد کسانی که در مکه بوده، و گروهی که با علی علیه السلام و ابوموسی اشعری از یمن آمدند به این تعداد

افزوده می شود.

بعد از انجام مراسم حج، پیامبر با جمعیت، آهنگ بازگشت به مدینه کردند. هنگامی که به غدیر خم، رسیدند، جبرئیل امین، فرود آمد و از جانب خدای متعال، این آیه را آورد: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...}؛ (۱۸۲) «ای رسول ما! آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده به مردم ابلاغ کن.» جحفه، منزلگاهی است که راه های متعدد، از آن جا منشعب می شود. ورود پیامبر و یارانش به آن جا، در روز پنج شنبه، هجده ذی الحجه صورت گرفت.

امین وحی، از طرف خداوند به پیامبر امر کرد تا علی علیه السلام را ولی و امام، معرفی کرده و وجوب پیروی و اطاعت از او را به خلق ابلاغ کند.

آنان که در دنبال قافله بودند، رسیدند، و کسانی که از آن مکان عبور کرده بودند، باز گشتند. پیامبر فرمود: خار و خاشاک آنجا را برطرف کنند. هوا به شدت گرم بود، مردم، قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیامبر، چادری تهیه کردند.

اذان ظهر گفته شد و پیامبر، نماز ظهر را با همراهان، ادا کردند. بعد از پایان نماز، از جهاز شتر، محل مرتفعی ترتیب دادند.

پیامبر با صدای بلند، همگان را متوجه ساخت و خطبه را این گونه آغاز فرمود: «حمد، مخصوص خداست، یاری از او می خواهیم، به او ایمان داریم، و توکل ما بر اوست. از بدی های خود و اعمال نادرست به او پناه می بریم. گمراهان را جز او، پناهی نیست. آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده ای نخواهد بود. گواهی می دهم معبودی جز او نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. پس از

ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او فرمود: ای گروه مردم! خداوند مهربان و دانا مرا آگاهی داده که دوران عمرم به سر آمده است. هر چه زودتر دعوت خدا را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت. من و شما هر کدام برحسب آن چه بر عهده داریم، مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟

مردم گفتند: «ما گواهی می دهیم که تو پیام خدا را ابلاغ کردی و از پند دادن ما و کوشش در راه وظیفه، دریغ نمودی، خدای به تو پاداش نیک عطا فرماید!» سپس فرمود: «آیا این که شما به یگانگی خداوند و این که محمد بنده و فرستاده اوست، گواهی می دهید؟ و این که بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردید ناپذیر است و این که مردگان را خدا بر می انگیزد، و این ها همه راست و مورد اعتقاد شما است؟» همگان گفتند: «آری! به این حقایق، گواهی می دهیم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند! گواه باش». پس، با تأکید فرمود: «همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض، بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید؛ پهنای حوض من به مانند مسافت بین «صنعا» و «بصری» است، در آن به شماره ستارگان، قدح ها و جام های سیمین، وجود دارد. بیندیشید و مواظب باشید، که من پس از خودم دو چیز گران بها و ارجمند در میان شما می گذارم، چگونه رفتار می کنید؟» در این موقع، مردم بانگ برآوردند: یا رسول الله، آن دو چیز گران بها چیست؟ فرمود: «آنچه بزرگ تر است کتاب خداست، که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن، در دست شماست. بنابراین آن را

محکم بگیریید و از دست ندهید تا گمراه نشوید. آن چه کوچک تر است، عترت من می باشد. همانا، خدای دانا و مهربان، مرا آگاه ساخت، که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض بر من وارد شوند؛ من این امر را از خدای خود، درخواست نموده ام، بنابراین بر آن دو پیشی نگیریید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید، که هلاک خواهید شد.»

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و او را بلند نمود، تا به حدی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد. مردم او را دیدند و شناختند. رسول الله، این گونه ادامه داد: «ای مردم! کیست که بر اهل ایمان از خود آن ها سزاوارتر باشد؟» مردم گفتند: «خدای و رسولش داناترند.» فرمود: «همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و بر آن ها از خودشان اولی و سزاوارترم. پس هر کس که من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود.» و بنا به گفته احمد بن حنبل (پیشوای حنبلی ها)، پیامبر این جمله را چهار بار تکرار نمود. سپس دست به دعا گشود و گفت: «بارخدا یا! دوست بدار، آن که او را دوست دارد و دشمن بدار آن که او را دشمن دارد. یاری فرما یاران او را و خوارکنندگان او را خوار گردان. او را معیار، میزان و محور حق و راستی قرار ده.»

آن گاه، پیامبر فرمود: «باید آنان که حاضرند، این امر را به غایبان برسانند و ابلاغ کنند.»

قبل از پراکنده شدن جمعیت، امین وحی، این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ (۱۸۳) «امروز

دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.» در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله اکبر، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من.»

جمعیت حاضر، از جمله شیخین (ابوبکر و عمر) به امیرالمؤمنین، این گونه تهنیت گفتند: «مبارک باد! مبارک باد! بر تو ای پسر ابوطالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.»

ابن عباس گفت: «به خدا سوگند، ولایت علی علیه السلام بر همه واجب گشت.»

حسان بن ثابت گفت: «یا رسول الله! اجازه فرما تا درباره علی علیه السلام اشعاری بسرایم» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بگو با میمنت و برکت الهی.» در این هنگام، حسان برخاست و چنین گفت: «ای گروه بزرگان قریش! در محضر پیامبر اسلام، اشعار و گفتار خود را درباره ولایت، که مسلم گشت بیان می نمایم.» و این گونه اشعار خود را سرود:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم فاسمع بالرسول منادیا

تا آخر اشعار.

اجمالی از واقعه غدیر را، که همه امت اسلامی، بر وقوع آن اتفاق دارند بیان نمودیم. شایان ذکر است که در هیچ جای جهان، واقعه و داستانی به این نام و نشان و خصوصیات، ذکر نشده است. (۱۸۴)

اهمیت واقعه غدیر

داستان نصب علی علیه السلام به مقام ولایت، در غدیر خم، از داستان های مهم تاریخ اسلام است؛ شاید داستانی با اهمیت تر و مهم تر از این واقعه نداشته باشیم. این واقعه بیانگر بقای رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوام دوره الهی آن حضرت در تجلی گاه وجود مبارک علی علیه السلام بوده است.

غدیر، نشان اتحاد و پیوند رسالت و امامت است؛ این

دو از یک ریشه و بن روییده اند؛ غدیر، محل ظهور حقایق مخفی و بواطن پنهان شده و ارشاد و هدایت مردمان به این راه است.

غدیر، روز بیعت با حق و روز سر سپردگی است، روز داد و ستد جنود شیطان با جنود رحمان است.

غدیر، روز درخشش خورشید عالمتاب از پس ابرهای تاریک است.

موضع جغرافیایی غدیر خم

«غدیر» در لغت به معنای مکان فرو رفته از زمین را گویند که در آن آب باران یا سیل جمع شده و تا تابستان آینده باقی نمی ماند.

درباره کلمه «خم» یاقوت حموی از زمخشری نقل کرده که «خم» اسم مردی رنگ کار بوده و غدیری را که بین مکه و مدینه در جُحفه است به او نسبت داده اند. (۱۸۵)

«غدیر خم» همان گونه که اشاره شد موضعی است بین مکه و مدینه، ولی به مکه نزدیک تر است تا مدینه، و مسافت بین آن تا جُحفه دو مایل است. (۱۸۶)

«جُحفه» دهی است بزرگ در بین راه مکه به مدینه، در شمال غربی از مکه. و در قدیم نام آن را «مَهْیَعَه» می نامیدند، ولی بعدها او را به «جُحفه» تغییر نام دادند؛ زیرا «جحفه» به معنای کوچ است، و در آن ایام سیل های مخرب که می آمد مردم آن دیار را کوچ می داد. این منطقه الآن خراب شده است. (۱۸۷)

«غدیر خم» در امروز حدود ۱۶۴ کیلومتر از شمال مکه دور است، و حدود ۴۵۰ کیلومتر از طرف جنوب مدینه منوره فاصله دارد.

راویان حدیث غدیر از صحابه

عده زیادی از صحابه حدیث غدیر را نقل کرده اند. اینک ما اسامی آن ها را به ترتیب حروف هجاء ذکر خواهیم کرد. ولی به قصد تبرک در ابتدا اسامی اصحاب کساء را نقل خواهیم نمود.

۱ - امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - فاطمه صدیقه علیها السلام دختر رسول خداصلی الله علیه وآله.

۳ - امام حسن مجتبی علیه السلام.

۴ - امام حسین شهیدعلیه السلام.

حرف الف ۵ - ابوبکر بن ابی قحافه تمیمی.

۶ - ابو ذویب خوینلد.

۷ - ابو رافع قبطی.

۸ - ابو زینب بن عوف انصاری.

۹ - ابو عمره بن عمرو بن مِخْصَن انصاری.

- ابو فضاله انصاری، از اهل بدر که در صفین در رکاب حضرت امیرعلیه السلام کشته شد.

۱۱ - ابو قدامه انصاری.

۱۲ - ابو لیلی انصاری. بنا بر نقلی در صفین به شهادت رسید.

۱۳ - ابو هریره دوسی.

۱۴ - ابو الهیثم بن تیهان. در صفین به شهادت رسید.

۱۵ - ابی بن کعب انصاری خزرجی، بزرگ قراء.

۱۶ - اسامه بن زید به حارثه کلبی.

۱۷ - اسعد بن زراره انصاری.

۱۸ - اسماء بنت عمیس خثعمیه.

۱۹ - امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله.

۲۰ - امّ هانی دختر ابوطالب علیه السلام.

۲۱ - انس بن مالک انصاری خزرجی، خادم پیامبر صلی الله علیه وآله.

حرف باء

۲۲ - براء بن عازب انصاری اوسی.

۲۳ - بریده بن عازب انصاری اوسی.

حرف ثاء

۲۴ - ثابت بن ودیعه انصاری، ابو سعید خزرجی مدنی.

حرف جیم ۲۵ - جابر بن سمّره بن جناده، ابو سلیمان سوائی.

۲۶ - جابر بن عبدالله انصاری.

۲۷ - جبله بن عمرو انصاری.

۲۸ - جبیر بن مطعم بن عدی قرشی نوفلی.

۲۹ - جریر بن عبداللہ جابر بجللی.

۳۰ - جندب بن جناده غفاری ابوذر.

۳۱ - جندع بن عمرو بن مازن انصاری، ابو جُنیدہ.

حرف حاء

۳۲ - حَبَّه بن جوین، ابو قُدامه عُرَنی بجللی.

۳۳ - حُبشی بن جناده سلولی.

۳۴ - حیب بن بُدیل بن ورقاء خزاعی.

۳۵ - حذیفه بن أسید، ابو سریحه غفاری، از اصحاب شجره.

۳۶ - حذیفه بن یمان یمنی.

۳۷ - حسان بن ثابت.

حرف خاء

۳۸ - خالد بن زید، ابو ایوب انصاری. در جنگ با روم به شهادت رسید.

۳۹ - خالد بن ولید بن مغیره مخزومی، ابو سلیمان.

۴۰ - خزیمه بن ثابت انصاری ذوالشهادتین، که در صفین به شهادت رسید.

۴۱ - خُوَیلد بن عمرو خزاعی، ابو شریح.

حرف راء و زاء

رفاعه بن عبد المنذر انصاری.

۴۳ - زبیر بن عوّام قرشی.

۴۴ - زید بن ارقم انصاری خزرجی.

۴۵ - زید بن ثابت ابو سعید.

۴۶ - زید یا یزید بن شراحیل انصاری.

۴۷ - زید بن عبداللّه انصاری.

حرف سین ۴۸ - سعد بن ابی وقاص، ابو اسحاق.

۴۹ - سعد بن جناده عوفی، پدر عطیه عوفی.

۵۰ - سعد بن عباد انصاری خزرجی.

۵۱ - سعد بن مالک انصاری، ابو سعید خدری.

۵۲ - سعید بن زید قرشی عدوی، یکی از عشره مبشره.

۵۳ - سعید بن سعد بن عباد انصاری.

۵۴ - سلمان فارسی ابو عبداللّه.

۵۵ - سلمه بن عمرو بن الأكوع اسلم، ابو مسلم.

۵۶ - سمره بن جُندب فزازی، ابو سلیمان.

۵۷ - سهل بن حنیف انصاری، اوسی.

۵۸ - سهل بن سعد انصاری، خزرجی، ساعدی، ابو العباس.

حرف صاد و ضاد

۵۹ - صدی بن عجلان باهلی، ابو امامه.

۶۰ - ضمیره أسدی.

حرف طاء

- ٦١ - طلحه بن عبدالله تيمى.
- حرف عين ٦٢ - عامر بن عمير نميرى.
- ٦٣ - عامر بن ليلى بن حمزه.
- ٦٤ - عامر بن ليلى غفارى.
- ٦٥ - عامر بن وائله لثى، ابو الطفيل.
- ٦٦ - عائشه دختر ابى بكر.
- ٦٧ - عباس بن عبد الملك بن هاشم، عموى پيامبر صلى الله عليه وآله.
- ٦٨ - عبدالرحمن بن عبد رب انصارى.
- ٦٩ - عبدالرحمن بن عوف قرشى، زهرى، ابو محمد.
- ٧٠ - عبدالرحمن بن يعمر ديلى.
- ٧١ - عبدالله بن عبد الاسد مخزومى.
- ٧٢ - عبدالله بن بديل بن ورقاء.
- ٧٣ - عبدالله بن بشير مازنى.
- ٧٤ - عبدالله بن ثابت انصارى.
- ٧٥ - عبدالله بن جعفر بن ابى طالب هاشمى.
- ٧٦ - عبدالله بن حنطب قرشى، مخزومى.
- ٧٧ - عبدالله بن ربيعه.
- ٧٨ - عبدالله بن عباس.
- ٧٩ - عبدالله بن ابى اوفى علقمه اسلمى.

عدوی، ابو عبد الرحمن.

۸۱ - عبدالله بن مسعود هُدَلی، ابو عبد الرحمن.

۸۲ - عبدالله بن یامیل.

۸۳ - عثمان بن عفّان.

۸۴ - عبید بن عازب انصاری.

۸۵ - عدی بن حاتم، ابو طریف.

۸۶ - عطیه بن بسر مازنی.

۸۷ - عقبه بن عامر جُهَنی.

۸۸ - عمّار بن یاسر عنسی، ابو الیقظان.

۸۹ - عماره خزرجی انصاری.

۹۰ - عمر بن ابی سلمه بن عبد الأسد مخزومی.

۹۱ - عمر بن خطاب:

حدیث او را حافظ ابن مغزلی در «المناقب» (۱۸۸) به دو طریق، و محبّ الدین طبری در «الریاض النضره» (۱۸۹) و «ذخائر العقبی» (۱۹۰) به نقل از «مسند احمد» آورده است. و نیز ابن کثیر دمشقی و شمس الدین جزری، عمر را از جمله راویان حدیث «غدیر» به حساب آورده اند. (۱۹۱)

۹۲ - عمران بن حصین خزاعی، ابو نحید.

۹۳ - عمرو بن حمق خزاعی، کوفی.

۹۴ - عمرو بن شراحیل.

۹۵ - عمرو بن عاص.

۹۶ - عمرو بن مرّه جُهَنی، ابو طلحه.

حرف فاء

۹۷ - فاطمه دختر حمزه بن عبد المطلب.

حرف قاف و کاف ۹۸ - قیس بن ثابت شماس انصاری.

۹۹ - قیس بن سعد بن عباده انصاری، خزرجی.

۱۰۰ - کعب بن عجره انصاری، مدنی، ابو محمد.

حرف میم ۱۰۱ - مالک بن حویرث لثی، ابو سلیمان.

۱۰۲ - مقداد بن عمرو کندی، زهری.

حرف نون ۱۰۳ - ناجیه بن عمرو خزاعی.

۱۰۴ - نضله بن عتبه اسلمی، ابو برزه.

۱۰۵ - نعمان بن عجلان انصاری.

حرف هاء تا آخر حروف.

۱۰۶ - هاشم بن میزقال بن عتبه بن ابی وقاص زهری، مدنی.

۱۰۷ - وحشی بن حرب حبشی، حمصی، ابو وشمه.

۱۰۸ - وهب بن حمزه.

۱۰۹ - وهب بن عبداللہ سوائی، ابو جحیفه.

۱۱۰ - یعلی بن مرّه بن وهب ثقفی، ابو مُرازم.

اینها اسامی صد و ده نفر از

بزرگان صحابه بود که ما نقل کردیم، و به طور حتم بیش از این افراد حدیث غدیر را نقل کرده اند، زیرا مطابق نقل تاریخ صد هزار یا بیشتر در سرزمین خم حاضر بوده اند، و طبیعت حال اقتضا می کند که بیش از این تعداد جمعیت این حدیث را نقل کرده باشند، ولی آن چه که با تتبع در کتب اهل سنت به دست آمده این تعداد جمعیت است.

حافظ سجستانی (متوفی ۴۷۷) کتابی به نام «الدرايه في حديث الولاية» در هفده جلد تألیف کرده و در آن طرق حدیث غدیر را ذکر کرده است. او این حدیث را از صد و بیست صحابی نقل کرده است. (۱۹۲)

راویان حدیث غدیر از تابعین

حدیث غدیر را هشتاد و چهار نفر از تابعین نقل کرده اند امثال:

- ابو راشد حُرّانی، شامی. افضل اهل زمان خود در دمشق.

- ابو سلیمان مؤذن، از بزرگان تابعین.

- ابو صالح سَمّان ذکوان مدنی. احمد بن حنبل او را «ثقه ثقه» معرفی کرده است. (۱۹۳)

- أصفغ بن نباته تمیمی کوفی.

- حبیب بن ابی ثابت اسدی، کوفی، فقیه کوفه.

- حکم بن عُنّیه کوفی، کندی. در حقّ او گفته شده: «ثقه، ثبت، فقیه».

- حُمید طویل بصری. در حقّ او گفته شده: «حافظ، محدّث، ثقه».

- زاذان بن عمر کندی، بزار، کوفی، از بزرگان تابعین.

- زرّ بن حُبیش اسدی.

- سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب قرشی، مدنی.

- سعید بن جبیر اسدی، کوفی، به دست حجّاج شهید شد.

- سعید بن مسیب قرشی، مخزومی. احمد بن حنبل درباره او گفته است: مراسیل سعید همگی صحیح اند.

- سُلیم بن قیس هلالی.

- سلیمان بن مهران أعمش.

- ضحاک بن مزاحم هلالی.

- طاووس بن کیسان یمان، جندی.

- عائشه دختر سعد.

- عبد الرحمن بن

ابی لیلی.

- عدی بن ثابت انصاری، کوفی، خطمی.

- عمر بن عبد العزیز، خلیفه اموی.

- عمرو بن عبد الله سبعی، همدانی.

- فطر بن خلیفه مخزومی.

- مسلم بن صبیح همدانی، کوفی، عطار.

- نذیر ضبّی کوفی، از بزرگان تابعین.

- یحیی بن سلیم فزاری، واسطی.

- یزید بن ابی زیاد کوفی.

- یسار ثقفی، ابو نجیح.

و دیگران.

راویان حدیث در قرن دوم

در قرن دوم پنجاه و شش نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- حافظ محمد بن اسحاق مدنی (۱۵۱).

- حافظ سفیان بن سعید ثوری (۱۶۱).

- حافظ وکیع بن جراح (۱۹۶).

و ...

راویان حدیث در قرن سوم

در قرن سوم نود و دو نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- محمد بن ادریس شافعی (۲۰۴). (۱۹۴)

- احمد بن حنبل شیانی (۲۴۱). (۱۹۵)

- حافظ محمد بن اسماعیل بخاری (۲۵۶). (۱۹۶)

- حافظ محمد بن عیسیٰ ترمذی (۲۷۹).

- حافظ احمد بن یحییٰ بلاذری (۲۷۹). (۱۹۷)

و ...

راویان حدیث در قرن چهارم

در قرن چهارم چهل و سه نفر از علماء اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- احمد بن شعیب نسائی (۳۰۳). (۱۹۸) این حدیث را در «سنن» و «خصائص» نیز به طرق بسیاری نقل کرده که بیشتر آنها صحیح السند است.

- حافظ احمد بن علی موصلی، ابو یعلیٰ، (۳۰۷). (۱۹۹)

- حافظ محمد بن جریر طبری (۳۱۰). (۲۰۰)

- ابو القاسم طبرانی (۳۶۰). (۲۰۱) او نیز حدیث غدیر را به طرق بسیاری نقل کرده که بیشتر آن ها صحیح السند است.

و ...

راویان حدیث در قرن پنجم

در قرن پنجم بیست و چهار نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- قاضی ابی بکر باقلانی (۴۰۳). (۲۰۲)

- ابو اسحاق ثعلبی (۴۲۷). (۲۰۳)

- ابو منصور ثعالبی (۴۲۹). (۲۰۴)

- حافظ ابو عمر قرطبی (۴۶۳). (۲۰۵)

- ابوبکر خطیب بغدادی (۴۳۶). (۲۰۶)

- ابن مغزلی شافعی (۴۸۳). (۲۰۷)

- حافظ حسکانی حنفی (۴۹۰). (۲۰۸)

راویان حدیث در قرن ششم

در قرن ششم بیست نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- حجه الاسلام غزالی (۵۰۵).

- جارالله زمخشری (۵۳۸). (۲۰۹)

- موفق بن احمد خوارزمی (۵۶۸). (۲۱۰)

- ابن عساکر دمشقی (۵۷۱). (۲۱۱)

و ...

راویان حدیث در قرن هفتم

در قرن هفتم بیست و یک نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- فخرالدین رازی شافعی، (۶۰۶). (۲۱۲)

- ابن اثیر جزری (۶۳۰). (۲۱۳)

- ابن ابی الحدید معتزلی (۶۵۵). (۲۱۴)

- حافظ گنجی شافعی (۶۵۸). (۲۱۵)

- حافظ محبّ الدین طبری شافعی (۶۹۴).

و ...

راویان حدیث در قرن هشتم

در قرن هشتم هجده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- شیخ الاسلام جوینی (۷۲۲). (۲۱۶)

- جمال الدین زرنندی (۷۵۰). (۲۱۷)

- قاضی ایجی شافعی (۷۵۶). (۲۱۸)

- ابن کثیر شافعی (۷۷۴). (۲۱۹)

- سید علی همدانی (۷۸۶). (۲۲۰)

- سعدالدین تفتازانی شافعی (۷۹۱). (۲۲۱)

و ...

راویان حدیث در قرن نهم

در قرن نهم شانزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- حافظ ابی الحسن هیشمی شافعی (۸۷۰). (۲۲۲)

- حافظ ابن خلدون مالکی (۸۰۸). (۲۲۳)

- سید شریف جرجانی حنفی (۸۱۶). (۲۲۴)

- ابن حجر عسقلانی شافعی (۸۵۲). (۲۲۵)

- ابن صباغ مالکی (۸۵۵). (۲۲۶)

- علاءالدین قوشچی (۸۷۹). (۲۲۷)

و ...

راویان حدیث در قرن دهم

در قرن دهم چهارده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- حافظ جلال الدین سیوطی (۹۱۱). (۲۲۸)

- نورالدین سمهودی شافعی (۹۱۱).

- حافظ ابی العباس قسطلانی شافعی (۹۲۳).

- ابن حجر هیتمی شافعی (۹۷۴). (۲۲۹)

- متقی هندی. (۲۳۰)

و ...

راویان حدیث در قرن یازدهم

در قرن یازدهم دوازده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- زین الدین مناوی شافعی (۱۰۳۱). (۲۳۱)

- نورالدین حلبی شافعی (۱۰۴۴). (۲۳۲)

و ...

راویان حدیث در قرن دوازدهم

در قرن دوازدهم سیزده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- ضیاءالدین مقبلی (۱۱۰۸).

- ابن حمزه حرّانی (۱۱۲۰). (۲۳۳)

- ابی عبد الله زرقانی مالکی (۱۱۲۲). (۲۳۴)

و ...

راویان حدیث در قرن سیزدهم

در قرن سیزدهم دوازده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- ابوالعرفان محمد بن صبان شافعی (۱۲۰۶). (۲۳۵)

- قاضی شوکانی (۱۲۵۰).

- شهاب الدین آلوسی (۱۲۷۰). (۲۳۶)

و ...

راویان حدیث در قرن چهاردهم

در قرن چهاردهم نوزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- سید احمد بن زینی دحلان شافعی (۱۳۰۴).

- سید مؤمن شبلنجی.

- شیخ محمد عبده مصری (۱۳۲۳). (۲۳۷)

- سید عبدالحمید آلوسی (۱۳۲۴). (۲۳۸)

- عبدالفتاح عبدالمقصود.

و ...

تواتر حدیث غدیر

اشاره

هر قضیه تاریخی بزرگ که رهبر امت در آن دخیل بوده و در بین جماعت بسیاری از مردم اتفاق افتاده، طبیعت چنین قضیه ای اقتضا دارد که متواتر باشد، خصوصاً آن که آن قضیه مورد اهتمام رهبر بزرگ الهی قرار گرفته و از تمام کشورها و شهرها افرادی شاهد و ناظر قضیه باشند، و تأکید فراوانی از ناحیه آن رهبر در نشر خبر آن واقعه باشد، آیا می توان ادعا کرد که این خبر تنها در حدّ نقل یک نفر و دو نفر و ... محدود گردد یا به طور قطع نقل آن متواتر خواهد بود؟ حدیث غدیر از این قسم خبرهاست، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این خبر را در میان ده ها هزار جمعیت از کشورها و شهرهای مختلف اسلامی بیان داشت و تأکید فراوانی نیز برای نشر آن بین مسلمین نمود...

کسانی که اعتراف به تواتر حدیث غدیر نموده اند

عده زیادی از علمای عامه به تواتر حدیث «غدیر» تصریح کرده اند از قبیل:

۱ - جلال الدین سیوطی. (۲۳۹)

۲ - علامه مناوی. (۲۴۰)

۳ - علامه عزیزی. (۲۴۱)

۴ - ملا علی قاری حنفی. (۲۴۲)

۵ - میزرا مخدوم بن میر عبد الباقي. (۲۴۳)

۶ - محمد بن اسماعیل یمانئ. (۲۴۴)

۷ - محمد صدر عالم. (۲۴۵)

۸ - شیخ عبدالله شافعی. (۲۴۶)

۹ - شیخ ضیاء الدین مقبلی. (۲۴۷)

۱۰ - ابن کثیر دمشقی. (۲۴۸)

۱۱ - ابو عبدالله حافظ ذهبی. (۲۴۹)

۱۲ - ابن جزری. (۲۵۰)

۱۳ - شیخ حسام الدین متقی.

۱۴ - جمال الدین حسینی شیرازی. (۲۵۱)

۱۵ - حافظ شهاب الدین ابو الفیض احمد بن محمد بن صدیق غمارئ، مغربی:

او می گوید: حدیث «من كنت مولاہ فعلى مولاہ» به تواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله از طریق شصت نفر رسیده است. و اگر بخواهیم سندهای همه را بیاوریم جداً به طول خواهد انجامید، ولی

به ناقلین آن به جهت تتمیم فائده اشاره خواهیم کرد. و هرکس که اراده نموده تا بر طرق و سندهای آن مطلع شود به کتاب «المتواتر» ما مراجعه کند». (۲۵۲)

تصریح به صحت حدیث غدیر

اشاره

عده ی بسیاری از علمای عامه به صحت حدیث «غدیر» تصریح کرده اند از قبیل:

۱ - ابن حجر هیتمی

او می گوید: «حدیث غدیر صحیح بوده و هیچ گونه شکّی در آن نیست، جماعتی همچون ترمذی، نسائی و احمد آن را نقل کرده اند، و طرق او جداً زیاد است».

او نیز می گوید: «بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است. و هیچ گونه توجّهی به کسی که در صدد تضعیف حدیث برآمده نمی شود. و نیز به کسی که می گوید: علی علیه السلام در آن هنگام در یمن بوده است توجّهی نمی گردد؛ زیرا ثابت شده که او از یمن رجوع کرده و در حجه الوداع با پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرده است. و این که برخی گفته اند جمله: «اللّهم وال من والاه...» جعلی است، حرفی مردود است؛ زیرا این جمله از طرقی وارد شده که ذهبی بسیاری از آن طرق را تصحیح کرده است». (۲۵۳)

۲ - حاکم نیشابوری

او بعد از نقل حدیث از زید بن ارقم آن را تصحیح نموده و تصریح کرده که این حدیث شرائط صحت نزد شیخین را دارد. (۲۵۴)

۳ - حلبی

او بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «این حدیثی است صحیح با سندهای صحیح و حسن، و هرگز به کسی که در صحت آن تشکیک کرده التفات نمی شود». (۲۵۵)

۴ - ابن کنیر دمشقی

او بعد از نقل حدیث از استادش ذهبی نقل می کند که او قائل به صحت این حدیث بوده است. (۲۵۶)

۵ - ترمذی

او بعد از نقل حدیث «غدیر» در باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید: «این حدیثی حسن و صحیح است». (۲۵۷)

۶ - ابو جعفر طحاوی

او نیز بعد از نقل حدیث «غدیر» می گوید: «این حدیث از حیث سند صحیح بوده و هیچ کس بر راویان آن طعنی وارد نکرده است.» (۲۵۸)

۷ - ابن عبدالبرّ قرطبی

او درباره حدیث «مؤاخاه» و «اعطاء رایه» و «غدیر» می گوید: «تمام این روایات آثاری ثابت اند.» (۲۵۹)

۸ - سبط بن جوزی

او می نویسد: «اگر کسی اشکال کند که این روایت که عمر به علی علیه السلام گفت: «اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه» ضعیف است، در جواب می گوئیم: این روایت صحیح است.» (۲۶۰)

۹ - عاصمی

او در کتاب «زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی» در رابطه با این حدیث می گوید: «این حدیثی است که امت آن را تلقی به قبول کرده است، و نیز موافق با اصول می باشد.» (۲۶۱)

۱۰ - آلوسی

او در تفسیر خود بعد از نقل حدیث می گوید: «نزد ما ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در حقّ امیر در غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه.»» (۲۶۲)

۱۱ - ابن حجر عسقلانی

او می گوید: «و اما حدیث «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» را ترمذی و نسائی نقل کرده اند، و جداً طرق آن بسیار زیاد است. و ابن عقده تمام طرق آن را در کتابی جداگانه به شماره در آورده است. و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است.» (۲۶۳)

۱۲ - ابن مغزلی شافعی

او از ابوالقاسم فضل بن محمّد درباره حدیث «غدیر» نقل کرده که می گوید: «این حدیثی است صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله که حدود صد نفر از صحابه از جمله عشره مبشره آن را نقل کرده اند. و این حدیثی است ثابت که در آن هیچ گونه عیبی نمی بینم. تنها حضرت علی علیه السلام به این فضیلت اختصاص یافته است، فضیلتی که هیچ کس در آن شریک نبوده است.» (۲۶۴)

۱۳ - فقیه ابو عبدالله بغدادی (م ۳۳۰)

او در کتاب «الامالی» حدیث غدیر را تصحیح کرده است.

۱۴ - ابو حامد غزالی

او می گوید: «حجت و دلیل، خود را به طور وضوح آشکار نموده و عموم مردم بر متن این حدیث اجماع کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به اتفاق همه فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». عمر در این هنگام گفت: مبارک باد مبارک باد...» (۲۶۵)

۱۵ - ابن ابی الحدید معتزلی

او در شرح خود بر «نهج البلاغه» حدیث غدیر را از اخبار شایع در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام شمرده است. (۲۶۶)

۱۶ - حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی

او می گوید: «این حدیث مشهور و حسن است و راویان آن همگی از ثقات اند، و انضمام برخی از سندها به برخی دیگر دلیلی بر صحت این حدیث است.» (۲۶۷)

۱۷ - شیخ ابو المکارم علاء الدین سمنانی (۷۳۶)

او در ذیل حدیث غدیر می گوید: «این حدیث از جمله احادیثی است که اتفاق بر صحت آن است و لذا حضرت سید اولیاء شمرده می شود...» (۲۶۸)

۱۸ - شمس الدین ذهبی شافعی (۷۴۸)

او در کتابی مستقل که درباره حدیث غدیر تألیف کرده در آن بعد از بررسی سندهای آن تصریح به صحت سند بسیاری از آن ها نموده است. (۲۶۹) و نیز در تلخیص «مستدرک حاکم» تصریح به صحت این حدیث کرده است. (۲۷۰)

او همچنین در کتاب خود به نام «رساله فی طرق حدیث من کنت مولاه» می گوید: «حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» از جمله احادیث متواتری است که صدورش از رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعی است، و گروه زیادی آن را از طرق صحیح و حسن و ... نقل کرده اند.» (۲۷۱)

آن گاه سندها و طرق این حدیث را نقل می کند و درباره ده ها طریق از طرق این حدیث تصریح به صحت یا قوت یا وثاقت آن می نماید.

۱۹ - حافظ نورالدین هیشمی (۸۰۷)

او که این حدیث را به طرق مختلف نقل کرده در بسیاری از سندهای آن، رجال حدیث غدیر را رجال صحیح می داند. (۲۷۲)

۲۰ - شهاب الدین قسطلانی (۹۲۳)

او در ذیل حدیث غدیر می گوید: «و طرق این حدیث جداً بسیار است، ابن عقده آن طرق را در کتابی مستقل شماره کرده و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است.» (۲۷۳)

۲۱ - شیخ نور الدین هروی قاری حنفی (۱۰۱۴)

او درباره این حدیث می گوید: «این حدیثی است صحیح که هیچ شکی در آن وجود ندارد، بلکه برخی از حفاظ آن را از احادیث متواتره به حساب آورده اند.» (۲۷۴)

۲۲ - شیخ احمد بن باکثیر مکی (۱۰۴۷)

او درباره این حدیث می گوید: «این روایت را بزّار به رجال صحیح از فطر بن خلیفه نقل کرده که ثقه است...» (۲۷۵)

۲۳ - میرزا محمد بدخشی.

او درباره حدیث غدیر می گوید: «این حدیث صحیح و مشهور است، و هیچ کس به جز انسان متعصب و منکری که اعتباری به گفتار او نیست در صحت آن شک نکرده است؛ زیرا حدیث غدیر جداً دارای طرق بسیاری است.» (۲۷۶)

۲۴ - ابو العرفان صبان شافعی (۱۲۰۶)

او بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «این حدیث را سی نفر از صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است.» (۲۷۷)

۲۵ - ناصر الدین البانی

او درباره حدیث غدیر می گوید: «این حدیثی است صحیح که از طرق جماعتی از صحابه رسیده است.» (۲۷۸)

البانی و سند حدیث غدیر

البانی در موسوعه حدیثی خود به نام «سلسله الأحادیث الصحیحه» که احادیث صحیح السند را نقل کرده و آن ها را تصحیح نموده است، این حدیث شریف را نیز نقل کرده می گوید: «حدیث غدیر از زید بن ارقم و سعد بن ابی وقاص و بریده بن حصیب و علی بن ابی طالب علیه السلام و ابی ایوب انصاری و براء بن عازب و عبدالله بن عباس و انس بن مالک و ابی سعید و ابی هریره نقل شده است.

الف - حدیث زید بن ارقم از پنج طریق نقل شده که همگی صحیح السند است:

۱ - ابی الطفیل از زید.

۲ - میمون ابی عبدالله از زید

۳ - ابی سلیمان مؤذن از زید

۴ - یحیی بن جعه از زید

ب - حدیث سعد بن ابی وقاص از سه طریق رسیده که همگی صحیح السندند:

۱ - عبدالرحمن بن سابط از سعد

۲ - عبد الواحد بن ایمن از سعد

۳ - خیثمه بن عبدالرحمن از سعد.

ج - حدیث غدیر از بریده سه طریق دارد که همگی صحیح السندند:

۱ - طریق ابن عباس از بریده ۲ - طریق فرزند بریده از بریده ۳ - طریق طاووس از بریده د - حدیث غدیر از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نه طریق دارد که همگی صحیح السند است:

۱ - طریق عمرو بن سعید از امام علی علیه السلام.

۲ - طریق زاذان بن عمر از امام علی علیه السلام.

۳ - طریق سعید بن وهب از امام علی علیه السلام.

۴ - طریق زید بن یثیع از امام علی علیه السلام.

طریق شریک از امام علی علیه السلام.

۶ - طریق عبد الرحمن بن ابی لیلی از امام علی علیه السلام.

۷ - طریق ابی مریم از امام علی علیه السلام.

۸ - طریق یکی از هم مجلسی های امام علی علیه السلام از حضرت علیه السلام.

۹ - طریق طلحه بن مصرف از امام علی علیه السلام.

ه - حدیث ابو ایوب انصاری از طریق ریاح بن حارث نقل شده که رجال سند آن همگی ثقه اند.

و - حدیث براء بن عازب از عدی بن ثابت نقل شده که رجال سند آن نیز ثقه می باشند.

ز - حدیث براء بن عازب از عدی بن ثابت نقل شده که رجال سند آن نیز ثقه می باشند.

ح - حدیث ابن عباس از عمر بن میمون روایت شده که سند آن صحیح است.

ط - حدیث انس بن مالک و ابو سعیده و ابو هریره از عمیره بن سعد نقل شده که در آن سندهای صحیح و موثق وجود دارد.

آن گاه بعد از نقل سندهای مختلف این حدیث و تصحیح آن ها می گوید: «این مطلب را که دانستی، حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل کلام درباره این حدیث و بیان صحت آن این است که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آن که طرق آن را جمع کرده و در آن ها دقت کند...» (۲۷۹)

حدیث تهنیت

توضیح

مورخ معروف اهل سنت میخواند در کتاب «روضه الصفا» بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمه اختصاصی خود نشست، و دستور داد

تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خیمه ای دیگر بنشیند. بعد عموم مردم را فرمود تا در خیمه حضرت علی علیه السلام وارد شده و به او تهنیت بگویند.

بعد از فارغ شدن مردان از تهنیت به حضرت امیرعلیه السلام رسول خداصلی الله علیه وآله همسران خود را دستور داد تا نزد او رفته و به حضرت تهنیت بگویند. آنان نیز چنین کردند. از جمله کسانی که به حضرت تهنیت گفت عمر بن خطاب بود که خطاب به او عرض کرد: «گوارا باد بر تو ای فرزند ابی طالب! تو مولای من و مولای همه مردان و زنان مؤمن گردیدی.» (۲۸۰)

راویان حدیث تهنیت از علمای عامه

این مضمون را گروهی از امامان حدیث و تفسیر و تاریخ از علمای اهل سنت نقل کرده اند به نحوی که برخی آن را از مسلمات دانسته و برخی دیگر با سندهای صحیح آن را از برخی صحابه امثال ابن عباس، ابی هریره، براء بن عازب و زید بن ارقم نقل کرده اند.

از جمله کسانی که حدیث «تهنیت» را نقل کرده اند عبارتند از:

۱ - حافظ ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه (م ۲۳۵). (۲۸۱)

۲ - احمد بن حنبل (۲۴۱). (۲۸۲)

۳ - حافظ شیبانی نسوی (۳۰۳). (۲۸۳)

۴ - حافظ ابو یعلی موصلی (۳۰۷). (۲۸۴)

۵ - حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۳۱۰). (۲۸۵)

۶ - حافظ علی بن عمر دارقطنی بغدادی (۳۵۸). (۲۸۶)

۷ - قاضی ابوبکر باقلانی (۴۰۳). (۲۸۷)

۸ - ابو اسحاق ثعلبی (۴۲۷). (۲۸۸)

۹ - حافظ ابوبکر بیهقی (۴۵۸). (۲۸۹)

۱۰ - حافظ ابوبکر خطیب بغدادی (۴۶۳). (۲۹۰)

۱۱ - فقیه شافعی ابو الحسن ابن مغازلی (۴۸۳). (۲۹۱)

۱۲ - ابو حامد غزالی (۵۰۵). (۲۹۲)

۱۳ - شهرستانی (۵۴۸). (۲۹۳)

۱۴ - خطیب خوارزمی (۵۶۸). (۲۹۴)

۱۵ - فخر رازی (۶۰۶). (۲۹۵)

۱۶ - ابوالسعادات ابن اثیر شیبانی (۶۰۶). (۲۹۶)

۱۷ - عزّ الدین

ابوالحسن ابن اثیر شیبانی (۶۳۰). (۲۹۷)

۱۸ - حافظ ابو عبداللہ گنجی شافعی (۶۵۸). (۲۹۸)

۱۹ - سبط بن جوزی حنفی (۶۵۴). (۲۹۹)

۲۰ - محبّ الدین طبری (۶۹۴). (۳۰۰)

۲۱ - شیخ الاسلام حمّوئی (۷۲۲). (۳۰۱)

۲۲ - نظام الدین نیشابوری. (۳۰۲)

۲۳ - ولی الدین خطیب. (۳۰۳)

۲۴ - جمال الدین زرنندی. (۳۰۴)

۲۵ - ابن کثیر دمشقی. (۳۰۵)

۲۶ - تقی الدین مقریزی. (۳۰۶)

۲۷ - نور الدین ابن صباغ مالکی. (۳۰۷)

۲۸ - متقی ہندی. (۳۰۸)

۲۹ - ابو العباس شہاب الدین قسطلانی. (۳۰۹)

۳۰ - ابن حجر ہیثمی. (۳۱۰)

۳۱ - شمس الدین مناوی شافعی. (۳۱۱)

۳۲ - ابو عبداللہ زرقانی مالکی. (۳۱۲)

۳۳ - سید احمد زینی دحلان مکی شافعی. (۳۱۳)

و ...

مؤلفان پیرامون حدیث غدیر

اشارہ

برخی از علمای اهل سنت در طول تاریخ درباره این حدیث تألیفاتی داشته و در آن سندهای حدیث را ذکر کرده اند از قبیل:

۱ - محمد بن جریر طبری

او کتابی به نام «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» تألیف کرده است.

ابن کثیر می گوید: «ابو جعفر محمد بن جریر طبری - صاحب تفسیر و تاریخ - به امر این حدیث اعتنا کرده و درباره آن دو جلد کتاب تألیف نموده و طرق و الفاظ این حدیث را در آن کتاب جمع آوری کرده است.» (۳۱۴)

ذهبی می گوید: «دو جلد کتاب درباره طرق حدیث غدیر از ابن جریر مشاهده کردم و از کثرت طرق آن متحیر شدم.» (۳۱۵)

۲ - حافظ ابن عقده

او در کتابی به نام «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» این حدیث را با (۱۵۰) طریق نقل کرده است.

ابن حجر درباره حدیث غدیر می گوید: «این حدیث را ابن عقده تصحیح نموده و به جمع طرق آن اعتنا نموده است، و آن را از طریق هفتاد صحابی یا بیشتر نقل کرده است.» (۳۱۶)

۳ - ابوبکر جعابی

او در این باره کتابی را به نام «من روی حدیث غدیر خم» تألیف کرده و حدیث غدیر را با (۱۲۵) طریق نقل کرده است. (۳۱۷)

۴ - علی بن عمر دارقطنی

گنجی شافعی می گوید: «حافظ دارقطنی طرق این حدیث را در یک جلد کتاب جمع کرده است.» (۳۱۸)

۵ - شمس الدین ذهبی

او در کتابی به نام «طرق حدیث من کنت مولاه» تألیف کرده و در آن ده ها سند صحیح و حسن و موثق از این حدیث را نقل کرده است. او خود به این کتاب اشاره کرده است می گوید: «و امّا حدیث «من کنت مولاه» دارای طرق خوبی است و من جداگانه آن ها را در کتابی آورده ام.» (۳۱۹)

۶ - جزری شافعی

او رساله ای مستقل در اثبات تواتر حدیث غدیر تألیف کرده و اسم آن را «أسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی بن ابی طالب علیه السلام» گذارده است، و در آن این حدیث را از هشتاد طریق نقل کرده است. (۳۲۰)

۷ - ابو سعید سجستانی

او کتابی را به نام «الدرايه في حديث الولاية» تأليف کرده است. (۳۲۱)

۸ - ابو القاسم عبيدالله حسانى

او درباره این حدیث کتابی را به نام «دعاه الهداه الى اداء حق الموالاه» تأليف کرده و در «شواهد التنزيل» به آن اشاره کرده است. (۳۲۲)

۹ - امام الحرمین جوینی

قندوزی حنفی در کتاب «ینایع الموده» به جوینی کتابی مستقل درباره حدیث غدیر نسبت داده است. (۳۲۳)

دلالت حدیث غدیر

دلالت حدیث غدیر

کلمه «مولی» در حدیث غدیر به معنای سرپرست و امام و اولی به تصرف است، و این معنا را از طرق مختلف می توان به اثبات رساند:

۱ - تبادل از حاق لفظ

لفظ «ولّی» و «مولی» در لغت گرچه به معانی مختلفی آمده است، ولی هنگامی که بدون قرینه به کار می رود عرب از آن معنای سرپرست و اولی به تصرف که همان معنای امامت است استفاده می کند. و تبادل علامت حقیقت است.

۲ - تبادل هنگام اضافه به افراد انسان

بر فرض که تبادل از حاق لفظ را قبول نداشته باشیم می توان ادعای این تواتر را هنگام اضافه این کلمه به افراد انسان استفاده کرد. مثلاً: عرب می گوید: ولی و مولای همسر، این به معنای سرپرست است. و نیز می گوید: ولی و مولای طفل، اینجا نیز در سرپرست به کار رفته است.

۳ - استعمال قرآنی

با مراجعه به قرآن کریم پی خواهیم برد که کلمه «مولی» به معنای اولویت به کار رفته است. خداوند متعال می فرماید: {فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ}؛ (۳۲۴) «پس امروز نه از شما فدیة ای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است!»

در این آیه مولا به معنای اولویت به کار رفته است.

۴ - فهم صحابه

با مراجعه به تاریخ پی خواهیم برد صحابه ای که در غدیر خم حضور داشته و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده اند همگی از این حدیث معنای سرپرستی و اولی به تصرف و امامت را فهمیده اند، و فهم کسانی که در عصر نص بوده و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله را درک می کردند می تواند برای ما حجت باشد. فهمی که هیچ کس با آن مخالفت نکرده بلکه آیندگان نیز این فهم را دنبال کرده و در شعر و نظم خود آورده اند.

اشخاصی مثل امام علی بن ابی طالب علیه السلام در جواب معاویه، حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عبادہ انصاری، محمد بن عبدالله حمیری، عبد کوفی، ابی تمام، دعبل خزاعی، حمانی کوفی، امیر ابی فراس و علم الهدی و دیگران از این حدیث معنای سرپرستی فهمیده و در اشعارشان به آن اشاره کرده اند.

مگر نه این است که عمر و ابابکر به حضرت امیر علیه السلام بعد از خطبه غدیر از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله و ذکر حدیث غدیر، تهنیت گفته و به او تبریک گفتند. آیا این به جهت فهم معنای امامت و خلافت نبوده است؟

چرا حارث بن نعمان فہری ولایت حضرت را

تحمل نکرد و از خداوند متعال درخواست عذاب کرد؟ آیا به جهت فهم معنای امامت و سرپرستی حضرت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است؟

گروهی در کوفه خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده عرض کردند: «السلام علیک یا مولانا». حضرت به آن ها فرمود: «من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما قومی از عرب هستید؟ آنان در جواب عرض کردند: زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که در روز غدیر خم می فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». (۳۲۵)

۵ - اشتراک معنوی

ابن بطریق می گوید: «کسی که مراجعه به کتب لغت داشته باشد پی به وجود معانی مختلف برای کلمه (مولی) می برد. از باب نمونه فیروزآبادی می گوید: مولی به معنای: مالک، عبد، آزاد کننده، آزاد شده، همراه نزدیک همانند پسر عمو، و ... ، همسایه، هم قسم، فرزند، عمو، فرو آمده، شریک، فرزند خواهر، سرپرست، تربیت کننده، یاور، نعمت دهنده، کسی که به او نعمت داده شده، دوست، پیرو و داماد، آمده است». (۳۲۶)

آن گاه می گوید: حقّ این است که کلمه «مولی» بیش از یک معنا ندارد و آن اولی و سزاوارتر به یک چیز است، ولی این اولویت به حسب استعمال در هر مورد از مواردش مختلف است. نتیجه این که لفظ «مولی» مشترک معنوی بین این معانی مختلف است. و مشترک معنوی از مشترک لفظی سزاوارتر است...». (۳۲۷)

در توضیح کلام ابن بطریق می گوئیم:

با کمی تأمل و دقت پی خواهیم برد که معنای «اولویت در یک شیء» در تمام معانی لفظ «مولی» به یک نحوی موجود است، و اطلاق این کلمه بر هر یک از آن معانی به اعتبار در برداشتن معنای اولویت است:

به تصرف در ملک خود است.

۲ - عبد سزاوارتر بر اطاعت مولای خود از دیگری است.

۳ - آزاد کننده سزاوارتر است به تفضیل بر کسی که او را آزاد کرده، از دیگری.

۴ - آزاد شده اولی است به تشکر از آزاد کننده.

۵ - همراه سزاوارتر است به شناخت حقوق کسی که همراه اوست.

۶ - نزدیک، سزاوارتر است به دفاع و کمک قوم خود.

۷ - همسایه سزاوارتر است به حفظ حقوق همسایگی.

۸ - هم قسم اولی است به دفاع و حمایت از کسی که با او هم قسم شده.

۹ - فرزند سزاوارتر است به اطاعت از پدرش.

۱۰ - عمو اولی تر است به مراعات فرزند برادرش.

و ...

نتیجه این که: کلمه «مولی» در لغت عرب در یک معنا یعنی «سزاوارتر» به کار می رود، و در مورد حدیث غدیر به قرینه اضافه به «ه» [یعنی مولا که مقصود افراد است، معنای آن همان سرپرستی افراد است که مرادف با امامت می باشد.

۶ - قرینه صدر حدیث

پيامبر اکرم صلی الله علیه وآله صدر حدیث «من کنت مولاہ...» از باب مقدمه فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم»؛ (۳۲۸) «آیا من سزاوارتر بر شما از خود شما نیستم؟» همگی گفتند: آری. آن گاه فرمود: «فمن کنت مولاہ فعلی مولاہ». این «فاء» تفریع بر جمله سؤال سابق است. و در حقیقت جمله سابق مفسّر معنای حدیث غدیر می باشد. به این معنا که همان مقامی که خداوند برای من قرار داده و مرا سرپرست شما معرفی نموده، همان مقام برای حضرت علی علیه السلام بعد از من است. این معنا از آیه قرآن نیز استفاده می شود آن جا که فرمود: {الَّذِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ}. (۳۲۹)

قسطلانی در تفسیر آیه می گوید:

«پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر است در تمام امور بر مردم از خودشان، از بعضی به بعض دیگر، در نفوذ حکم و وجوب طاعتش. ابن عباس و عطا می گویند: هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به کاری دعوت نمود، و نفوس آن ها از جانب خودشان به کار دیگری دعوت شد، اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر است بر آنان از اطاعت خودشان؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به چیزی امر می کند و رضایت می دهد که صلاح و رستگاری آنان است بر خلاف نفس انسان...» (۳۳۰)

بیضاوی می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام امور، نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است، زیرا او بر خلاف دیگران به چیزی که مصلحت مردم در آن نباشد نه امر خواهد کرد و نه به آن رضایت خواهد داد.» (۳۳۱)

زمخشری می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر است به مؤمنین در هر چیز از امور دنیا و دین، از خود آن ها، و به همین جهت است که به صورت مطلق آمده و مقید نشده است. لذا واجب است بر مؤمنین که پیامبر محبوب ترین افراد نزدشان باشد، و حکم او نافذتر از حکم خودشان باشد، و نیز حقّ او مقدّم بر حقوق خودشان باشد...» (۳۳۲)

همین تفسیر از نسفی و سیوطی نیز وارد شده است. (۳۳۳)

قابل ذکر است که جمله «الست اولی بکم من انفسکم» را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند از قبیل: احمد بن حنبل، ابن ماجه، نسائی، شیبانی، ذهبی، حاکم، ثعلبی، ابو نعیم، بیهقی، خطیب بغدادی، ابن مغازلی، خوارزمی، بیضاوی، ابن عساکر، ابن اثیر، گنجی شافعی، تفتازانی، قاضی ایجی، محبّ الدین طبری، ابن کثیر، حمّوئی، زرنندی، قسطنانی، جزری، مقریزی، ابن صباغ، هیشمی،

ابن حجر، سمهودی، سیوطی، حلبی، ابن حجر مکی، بدخشی و ...

۷ - ذیل حدیث

در ذیل بسیاری از احادیث غدیر این جمله آمده است: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهِ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ»؛ (۳۳۴) «بار خدایا! هر کس که ولایت او را پذیرفت دوست بدار، و هر کس که ولایت او را نپذیرفت و با او ستیز کرد، دشمن بدار.»

این جمله که برخی از علمای اهل سنت همچون ابن کثیر و البانی تصریح به صحّت آن دارند تنها با معنای «سرپرستی و امامت» سازگاری دارد، نه با معنای «محبّ و دوست» که اهل سنت می گویند؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کند بر کسانی که ح □ ... [علی علیه السلام دوست آنان است.

۸ - گواهی گرفتن از مردم

حذیفه بن اُسَیدبه سند صحیح نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ فرمود: «آیا شما شهادت به وحدانیت خدا (لا اله الا الله) و نبوت من (محمّداً عبده و رسوله) نمی دهید؟... گفتند: آری، ما به این امور شهادت می دهیم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! خدا سرپرست من و من سرپرست مؤمنانم، و من سزاوارترم به شما از خود شما، پس هر کس که من مولای اویم پس این علی مولای اوست.» (۳۳۵)

این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ولایت حضرت علی علیه السلام را در ردیف شهادت و گواهی به توحید و رسالت قرار داده، دلیل بر آن است که ولایت حضرت علیه السلام همان معنای امامت و سرپرستی امت است.

۹ - اکمال دین به ولایت حضرت علی علیه السلام

مطابق روایات صحیح السند که در ذیل آیه «اکمال» آمده و بیان خواهیم کرد، خداوند متعال بعد از واقعه غدیر و اتمام خطبه رسولش این آیه را نازل کرد: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا}؛ (۳۳۶) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.»

از این آیه استفاده می شود که خداوند متعال، به اسلام با ولایت حضرت علی علیه السلام رضایت داده است. و نیز دین با ولایت او کامل و نعمت با ولایت او تمام خواهد شد. و این با امامت و سرپرستی امام علی علیه السلام سازگاری دارد. و لذا مطابق برخی از روایات، بعد از نزول آیه «اکمال» و قبل از پراکنده شدن مردم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی

الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي»؛ (۳۳۷) «خدا بزرگ تر است بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت برای علی بعد از من.»

۱۰ - خبر وفات پیامبر صلی الله علیه وآله

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در صدر خطبه غدیر خطاب به مردم فرمود: «كَأَنِّي دُعِيتُ فَأَجِبْتُ»؛ «گویا من دعوت شده و اجابت کرده ام.» بنابر نقلی فرمود: «يُوشِكُ أَنْ أَدْعِيَ فَاجِيبْ»؛ «نزدیک است که دعوت شوم و من نیز آن دعوت را اجابت خواهم کرد.»

از این تعبیرها استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه وآله در صدد ابلاغ مطلب بسیار مهمی است که قبل از آن مقدمه چینی کرده و خبر از مرگ خود می دهد، و این به جز با معنای جانشینی خود در امر امامت و خلافت و سرپرستی سازگاری ندارد.

۱۱ - تبریک به پیامبر صلی الله علیه وآله

مطابق برخی از روایات، پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از واقعه غدیر و تمام شدن خطبه اش به مردم امر کرد تا به او تهنیت و تبریک بگویند. بنابر نقل حافظ ابو سعید نیشابوری (م ۴۰۷) در کتاب «شرف المصطفى» به سندش از براء بن عازب و ابوسعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هَتُّونِي هَتُّونِي، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّ نَبِيَّ بِالنَّبَوَّةِ، وَ خَصَّ أَهْلَ بَيْتِي بِالْإِمَامَةِ»؛ «مرا تبریک بگویید، مرا تبریک بگویید، زیرا خداوند متعال مرا به نبوت و اهل بیت مرا به امامت اختصاص داد.»

عمر بن خطاب در همین وقت جلو آمد و به حضرت علی علیه السلام تبریک گفت.

۱۲ - ترس پیامبر علیه السلام

سیوطی نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «همانا خداوند مرا مبعوث به رسالت نمود، این مطلب برای من سنگین بود و می دانستم که مردم مرا با ابلاغ این امر تکذیب خواهند کرد. خداوند مرا بیم داد که باید این مطلب را ابلاغ کنی یا اینکه عذاب خواهی شد. آنگاه این آیه را نازل فرمود: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...} (۳۳۸)

چرا پیامبر صلی الله علیه وآله می ترسید و از چه چیزی خوف داشت؟ آیا ابلاغ این مطلب که حضرت علی علیه السلام دوست و یاور شماسست ترسی دارد؟ هرگز، این تنها ابلاغ ولایت و سرپرستی و خلافت حضرت علی علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه وآله از ابلاغش بر مردم خوف دارد؛ زیرا می داند قریش با حضرت علی علیه السلام خصومت دارد، این همان کسی است که در جنگها پدران و اقوام آن ها را به قتل رسانده است....

۱۳ - انکار حارث بن نعمان

مطابق برخی از روایات، حارث بن نعمان فهری بعد از انتشار خبر غدیر خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده و عرض کرد: «ای محمّد! ما را از جانب خداوند امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا داده و تو را رسول خدا بدانیم، ما آن را قبول کردیم. و ما را امر کردی که پنج وقت نماز گذاریم آن را قبول کردیم. و ما را امر به زکات و روزه و حج کردی آن ها را نیز

قبول نمودیم. به این مقدار راضی نشدی تا اینکه دست پسر عموی خود را بلند کرده و او را بر ما برتری دادی و فرمودی: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، این مطلب از طرف تو بود یا

از طرف خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به کسی که به جز او خدایی نیست، این مطلب را از طرف خداوند ابلاغ کردم». در این هنگام حارث بن نعمان پشت کرده و به سوی راحله اش حرکت نمود در حالی که با خودش چنین زمزمه می کرد: «بار خدایا! اگر آن چه را که محمد می گوید حق است پس بر ما سنگی از آسمان بفرست یا به عذاب دردناکی مبتلا گردان. هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند سنگی را بر او زد و بر فرق او خورد و از پشتش خارج شد و به درک واصل گشت. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: {سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ...

این حدیث را ثعلبی در تفسیر این آیه و دیگران نیز نقل کرده اند.

اگر در حدیث غدیر تنها خبر از محبت حضرت علی علیه السلام و نصرت او داده است چه جای تقاضای عذاب از خداوند است؟ این معنای سلطه و سرپرستی است که برخی حاضر به زیر بار رفتن آن نبودند.

۱۴ - تعبیر به نصب

در برخی از روایات غدیر خم با لفظ «نصب» تعبیر شده است.

شهاب الدین همدانی از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان علم نصب کرده و فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة»... (۳۳۹)

حموینی به سند خود از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «خداوند پیامبرش را امر کرد تا مرا بر مردم نصب کند». (۳۴۰) ما می دانیم که تعبیر «نصب» با مقام امامت و سرپرستی سازگاری دارد.

۱۵ - تاج گذاری

مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از واقعه غدیر عمامه معروف خود به نام «سحاب» را بر سر مبارک حضرت علیه السلام گذاشت.

ابن قیّم می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه ای داشت به نام سحاب که بر سر علی علیه السلام گذاشت». (۳۴۱)

مسلم نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن عمامه را در ایام خاص همانند روز فتح مکه بر سر می گذاشت». (۳۴۲)

محب الدین طبری از عبدالاعلی بن عدی بهرانی نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم علی علیه السلام را خواست و بر سر او عمامه ای پیچید و دنبال آن را بر پشتش انداخت. (۳۴۳)

عده ای از علمای اهل سنت حدیث تاج گذاری حضرت علی علیه السلام را نقل کرده اند امثال:

- ابو داود طیالسی - ابن ابی شیبّه - احمد بن حسین بن علی بیهقی - ابراهیم بن محمد حموینی - محمد بن یوسف زرنندی -

۱۶ - تعبیر به اولویّت

سبط بن جوزی بعد از ردّ معانی دیگر غیر از «اولویّت و سرپرستی» برای حدیث غدیر می گوید: «پس متعین است معنای دهم، و معنای حدیث این است: هر کس من به او سزاوارتر از خودش هستم پس علی سزاوارتر به اوست. آن گاه می گوید: به این معنا تصریح کرده حافظ ابو الفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب «مرج البحرین»، زیرا این حدیث را به سند خود از مشایخ نقل کرده و در آن چنین آمده است: «رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «من کنت ولیّه و أولى به من

نفسه فعلی ولیه؟ «هر کس من ولی و سزاوارتر به او از خودش هستم پس علی ولی و سرپرست اوست». (۳۴۴)

اعتراف کنندگان به دلالت حدیث غدیر بر ولایت

توضیح

برخی از علمای اهل سنت تا حدودی انصاف به خرج داده و دلالت حدیث را بر امامت و سرپرستی حضرت امیرعلیه السلام قبول کرده اند، گرچه از طرفی دیگر درصدد توجیه آن بر می آیند. اینک به اسامی برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - محمد بن محمد غزالی

او بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «این، تسلیم و رضایت و تحکیم است. ولی بعد از این واقعه هوا و هوس به جهت حب ریاست و به دست گرفتن عمود خلافت و ... بر آنان غلبه کرد... و لذا به خلاف اول بازگشته و اسلام را به پشت سر خود انداختند و با پول اندکی آن را معامله کردند، پس چه بد معامله ای انجام دادند». (۳۴۵)

همین مطلب را سبط بن جوزی از غزالی نقل کرده است. (۳۴۶)

۲ - ابوالمجد مجدود بن آدم، معروف به حکیم نسائی

او در مدح حضرت امیر می گوید:

نائب مصطفی بروز غدیر

کرده بر شرع خود مر او را میر (۳۴۷)

۳ - فرید الدین عطار نیشابوری

او در معنای حدیث غدیر می گوید:

چون خدا گفته است در خم غدیر

با رسول الله ز آیات منیر

ایها الناس این بود الهام او

زانکه از حق آمده پیغام او

گفت رو کن با خلائق این ندا

نیست این دم خود رسولم بر شما

هر چه حق گفته است من خود آن کنم بر تو من از اسرار حق آسان کنم چونکه جبریل آمد و بر من بگفت من بگویم با شما راز نهفت این چنین گفته است قهار جهان حق و قیوم خدای غیب دان مرتضی والی در این ملک من است هر که این سر را نداند او زنست (۳۴۸)

۴ - محمد بن طلحه شافعی

او می گوید: «... باید دانسته شود که این حدیث - حدیث غدیر - از اسرار قول خداوند متعال در آیه مباهله است {فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ} . مراد از لفظ {أَنْفُسَنَا} جان علی علیه السلام است آن گونه که گذشت؛ زیرا خداوند جلّ و علا جان رسول خداصلی الله علیه وآله و جان علی علیه السلام را مقرون به هم قرار داده و آن دو را با هم جمع کرده، لذا در حدیث غدیر هر چه برای رسول خداصلی الله علیه وآله نسبت به مؤمنین ثابت است برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت است. پیامبرصلی الله علیه وآله به مؤمنین سزاوارتر و ناصر و آقای مؤمنین است. هر معنایی که برای رسول خدا اثباتش ممکن است و لفظ «مولی» بر آن دلالت دارد همان معنا برای حضرت علی علیه السلام ثابت است. و این مرتبه ای است عالی و درجه ای است بس بزرگ که پیامبرصلی الله علیه وآله تنها به حضرت علی علیه السلام اختصاص

داده است. و به همین جهت است که روز غدیر خم عید و موسم سرور اولیاء خداست». (۳۴۹)

۵ - سبط بن جوزی

او درباره حدیث غدیر می گوید: «معنای آن این است: «هر کس من اولی و سزاوارتر به او هستم پس علی علیه السلام سزاوارتر به اوست...». (۳۵۰)

۶ - محمد بن یوسف کنجی شافعی

او می گوید: «... لکن حدیث غدیر خم دلالت بر تولیه و استخلاف دارد». (۳۵۱)

۷ - سعیدالدین فرغانی

او در شرح یک بیت از ابن فارض که می گوید:

واوضح بالتأویل ما کان مشکلاً

علی بعلم ناله بالوصیه

می نویسد: «در این شعر به این مطلب اشاره شده که علی - کرم الله وجهه - کسی است که مشکلات کتاب و سنت را بیان و واضح خواهد کرد به توسط علمی که به او رسیده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله او را وصی و قائم مقام خود قرار داد آن هنگام که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». (۳۵۲)

۸ - تقی الدین مقریزی

او از ابن زولاق نقل می کند: «در روز هجدهم ذی حجه، سال ۳۶۳ که روز غدیر خم است جماعتی از اهل مصر و مغرب زمین و متابعین آن ها دور هم جمع می شدند و دعا می خواندند؛ زیرا آن روز عید بود، به جهت آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز عهد کرد به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و او را خلیفه خود قرار داد...». (۳۵۳)

۹ - سعدالدین تفتازانی

او در دلالت حدیث غدیر می گوید: «(مولی) گاهی به معنای آزاد کننده و گاهی آزاد شده و هم قسم، همسایه، پسر عمو، یاور و سرپرست استعمال می شود. خداوند متعال می فرماید: {مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ یعنی اولی بکم. این معنا را ابو عبیده نقل کرده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایما امرأه أنكحت نفسها بغیر اذن مولاه...»؛ «هر زنی که خودش را بدون اذن مولایش به نکاح در آورد...»، مولی در این حدیث به معنای سزاوارتر و سرپرست است. و مثل این معنا برای کلمه «مولی» در شعر بسیار است. و به طور کلی، استعمال کلمه «مولی» به معنای متولی و مالک امر و اولی به تصرف، در کلام عرب شایع است و نیز از بسیاری از بزرگان اهل لغت نقل شده است. و مقصود آن است که کلمه «مولی» اسم برای این معناست، نه این

که صفت باشد و به منزله اولی به تصرف، تا اعتراض گردد که این کلمه صیغه اسم تفضیل نیست، و به این معنا استعمال نمی شود. و سزاوار است که در حدیث غدیر از کلمه «مولی» همین معنا اراده شود، تا با صدر حدیث مطابقت پیدا کند. و به جهت این

که با پنج معنای اول مناسبت ندارد، و این امری است ظاهر. و نیز با معنای ششم یعنی «ناصر» سازگاری ندارد؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در آن مکان برای ابلاغ این معنا جمع کرده باشد، این مطلب نیز واضح است...».

او در آخر می گوید: «مخفی نماند که ولایت بر مردم، و سرپرستی و مالکیت تدبیر امر مردم و تصرف در شؤون آنان همانند منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله با معنای امامت سازگاری دارد.» (۳۵۴)

کتمان کنندگان حدیث غدیر

مطابق برخی از روایات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مجامعی از صحابه خواست تا کسانی که در روز غدیر خم حاضر بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را شنیدند برخیزند و در بین جمعیت شهادت و گواهی دهند. عده ای برخواسته و گواهی دادند ولی برخی نیز بدون هیچ علت خاص از شهادت سرباز زده و بهانه هایی آوردند و در نتیجه مبتلا به امراضی شدند که هرگز علاج پذیر نبود، که از جمله می توان به این افراد اشاره کرد:

۱ - انس بن مالک: او کسی بود که به جهت کتمان حدیث غدیر به مرض برص مبتلا شد. (۳۵۵)

۲ - براء بن عازب: او به جهت کتمان حدیث غدیر کور شد. (۳۵۶)

۳ - زید بن ارقم: او نیز به جهت کتمان حدیث غدیر خم کور شد. (۳۵۷)

۴ - جریر بن عبدالله بجلی: او بعد از کتمان حدیث و نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام به جاهلیت بازگشت. (۳۵۸)

فضیلت روزه روز غدیر

خطیب بغدادی با سند صحیح از ابی هریره نقل کرده که گفت: هر کس در روز هجدهم از ماه ذی حجه روزه بگیرد برای او معادل شصت ماه روزه نوشته می شود. و آن روز غدیر خم است، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته و فرمود: «آیا من سرپرست مؤمنین نیستم؟» گفتند: آری، ای رسول خدا، حضرت فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست. عمر بن خطاب گفت: مبارک باد، مبارک باد بر تو ای فرزند ابوطالب، تو مولای من و مولای هر مسلمانی شدی. آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...} (۳۵۹)

این حدیث را خطیب بغدادی از عبدالله

بن علی بن محمد بن بشران، از حافظ علی بن عمر دارقطنی، از ابی نصر حبشون خلّال، از علی بن سعید رملی، از ضمیره بن ربیع، از عبدالله بن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابی هریره نقل کرده است.

- ابوهریره: کسی است که جمهور اهل سنت اجماع بر عدالت و وثاقت او دارند.

- شهر بن حوشب اشعری: ابو نعیم او را از اولیا شمرده، (۳۶۰) و ذهبی می گوید: بخاری او را ثنا گفته و احمد بن عبدالله عجللی و یحیی و ابن شیبیه و احمد و نسوی او را توثیق کرده اند. (۳۶۱) و ابن عساکر نقل می کند که از احمد بن حنبل درباره او سؤال شد، او حدیثش را ستود، و خودش را نیز توثیق کرده و بر او ثنا گفت. (۳۶۲)

- مطر بن طهمان وراق، ابو رجاء خراسانی: ابو نعیم او را از اولیاء برشمرده است. (۳۶۳) و ابن حبان او را جزء ثقات آورده، و از عجللی نقل کرده که او صدوق است. (۳۶۴) بخاری و مسلم و بقیه صحاح از او روایت نقل کرده اند.

- ابو عبدالرحمن (عبدالله) بن شوذب: او را نیز حافظ از اولیاء به حساب آورده است. (۳۶۵) خزرجی از احمد و ابن معین نقل کرده که او ثقه است. (۳۶۶)

ابن حجر او را از ثقات دانسته و از سفیان ثوری نقل کرده که او از ثقات مشایخ ما به حساب می آید. و ابن خلفون توثیقش را از ابن نمیر و ابی طالب و عجللی و ابن عمار و ابن معین و نسائی، نقل کرده است. (۳۶۷)

- ضمیره بن ربیع قرشی ابو عبدالله دمشقی: ابن عساکر از احمد بن حنبل نقل کرده که او

ثقه مأمون و مرد صالح و ملیح الحدیث است. و نیز از ابن معین نقل کرده که او ثقه است. (۳۶۸) و ابن سعد نیز او را ثقه مأمون و اهل خیر معرفی کرده که هیچ کس افضل از او نبوده است. (۳۶۹)

- ابو نصر علی بن سعید ابی حمله رملی: ذهبی او را توثیق کرده و می گوید: تا کنون از کسی نشنیده ام که درباره او حرفی بزند. (۳۷۰) ابن حجر در «لسان المیزان» توثیقش را اختیار کرده است. (۳۷۱)

- ابو نصر حبشون بن موسی بن ایوب خلّال: خطیب بغدادی او را توثیق کرده و از دارقطنی حکایت شده که او صدوق است. (۳۷۲)

- حافظ علی بن عمر، ابو الحسن بغدادی، مشهور به دارقطنی، صاحب سنن: او کسی است که بسیاری از علمای اهل سنت او را تعریف کرده اند: خطیب بغدادی او را یگانه دهر و ... (۳۷۳) و ابن خلّکان (۳۷۴) و حاکم نیشابوری او را بسیار ستایش کرده اند.

احتجاجات به حدیث غدیر

۱ - احتجاج امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هر موقعیتی که مناسب می دید حقانیت خود را از هر راه ممکن به اثبات می رساند که از آن جمله تذکر به حدیث غدیر و ولایت خود است. اینک به مواردی اشاره می کنیم:

الف - روز شورا

خطیب خوارزمی حنفی و حمّوئی شافعی با سند خود از ابی الطفیل عامر بن واثله نقل کرده اند که گفت: من در روز شورا کنار درب اتاقی بودم که علی علیه السلام و پنج نفر دیگر در آن بودند. شنیدم که حضرت به آن ها می فرمود: «هر آینه بر شما به چیزی احتجاج خواهم کرد که عرب و عجم نمی تواند آن را تغییر دهد».

آنگاه فرمود: «شما را به خدا

سوگند ای جماعت! آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به توحید بخواند؟ همگی گفتند: خیر... شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در حق او فرموده باشد: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله، ليبلغ الشاهد الغائب، غیری؟» گفتند: به خدا هرگز. (۳۷۵)

این مضمون را جماعت بسیاری از اهل سنت در کتاب های خود آورده اند از قبیل:

- ابن حاتم شامی. (۳۷۶)

- ابن هجر هیشمی. (۳۷۷)

- ابن عقده. (۳۷۸)

- حافظ عقیلی. (۳۷۹)

- ابن عبدالبر. (۳۸۰)

- بخاری. (۳۸۱)

- ابن عساکر. (۳۸۲)

- قاضی ابو عبدالله الحسین بن هارون ضبّی (۳۹۸ هـ). (۳۸۳)

- گنجی شافعی. (۳۸۴)

- ابن المغازلی شافعی. (۳۸۵)

- سیوطی شافعی. (۳۸۶)

- متقی هندی. (۳۸۷)

ب - ایام خلافت عثمان حَمَوّی شافعی به سند خود از تابعی بزرگ سلیم بن قیس هلالی نقل می کند که فرمود: علی - صلوات الله علیه - را در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله در عصر خلافت عثمان مشاهده کردم و جماعتی که با یکدیگر مذاکره علم و فقه می نمودند. آنان فضیلت و سوابق و هجرت قریش را متذکر شدند و آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله در فضیلت آنها بیان کرده است... در میان آن جمعیت بیش از دویست نفر از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، هاشم بن عتبّه، ابن عمر، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، ابن عباس، محمد بن ابی بکر و عبدالله بن جعفر بود. و نیز از انصار ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو ایوب انصاری، ابو الهیثم بن تیهان، محمد بن سلمه، قیس بن سعد، جابر بن

عبداللہ، انس بن مالک و... بودند... علی بن ابی طالب علیہ السلام و اهل بیتش ساکت نشسته سخن نمی گفتند. جماعت حاضر رو به حضرت کرده عرض کردند: ای ابا الحسن! چه شده که سخن نمی گویی؟

حضرت فرمود: هیچ قبیله ای نبود جز آن که فضیلت خود را بیان کرده و حق خود را ذکر کرد، ولی من از شما سؤال می کنم از جماعت قریش و انصار! خداوند به توسط چه کسی این فضیلت را به شما عطا فرمود؟ آیا به توسط شما و عشایر و اهل بیوتان یا توسط غیر شما؟ عرض کردند: بلکه خداوند این ها را توسط محمد صلی الله علیه و آله و عشیره او به ما عطا کرده و منت گذاشته است نه به واسطه خود ما و عشایر و اهل بیوت ما. آن گاه حضرت علیه السلام شروع به ذکر مناقب و فضائل خود کرده یکی پس از دیگری آن ها را برمی شمرد تا این که می فرماید: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که این آیه کجا نازل شد: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ}. (۳۸۸) و کجا نازل شد: {إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ}. (۳۸۹) و کجا نازل کرد: {... وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا- رَسُولِهِ وَ لِمَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجَهَّ...}. (۳۹۰) مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیه مخصوص برخی از مؤمنین است یا شامل جمیع آنان خواهد شد؟ خداوند عزّ و جلّ پیامبر خود را امر نمود تا والیان امرشان را معرفی کند، و نیز همان گونه که برای آنان نماز و زکات

و حجّ را تفسیر نمود، ولایت را نیز تفسیر نماید و مرا نیز در غدیر خم منصوب به خلافت کند. آن گاه پیامبر در خطبه ای فرمود: ای مردم! خداوند مرا مأمور به رسالتی کرده که دلّم به آن تنگ آمده است و می ترسم که با ابلاغ آن مردم مرا تکذیب کنند، ولی مرا تهدید کرده که آن را ابلاغ کنم وگرنه مرا عذاب خواهد کرد. آن گاه امر نمود تا ندای نماز جماعت سر داده شود. سپس در خطبه ای فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خداوند عز و جل مولای من و من مولای مؤمنین و اولی به آن ها از خودشان هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: بلند شو ای علی. پس من بلند شدم. حضرت فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای او است، بار خدایا هر کس که ولایت او را پذیرفت او را دوست داشته و او را تحت ولایت و سلطه خود قرار بده، و هر کس که از روی عناد و سرکشی از ولایت او سرباز زد او را دشمن بدار... (۳۹۱)

ج - در اجتماع کوفه امام علی علیه السلام بعد از آنکه به او خبر رسید که مردم او را در ادعای حقانیت خود بر خلافت متهم می سازند در رجه کوفه میان جماعتی از مردم حاضر شده و به حدیث غدیر بر ضدّ کسانی که با او به نزاع برخاسته بودند استشهاد نمود.

این احتجاج به حدّی شایع و علنی بود که عده بسیاری از تابعین آن را نقل کرده و علما نیز با سندهای مختلف و متظافر آن را در کتاب های خود آورده اند. اینک به برخی از روایانی

که این قصه را نقل کرده اشاره می کنیم:

۱ - ابو سلیمان مؤذن:

ابن ابی الحدید به سند خود از ابی سلیمان مؤذن نقل کرده که علی علیه السلام با مردم چنین احتجاج کرد: «هر کس از رسول خداصلی الله علیه وآله شنید که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» شهادت دهد؟ قومی به آن شهادت دادند ولی زید بن ارقم از آن امساک نموده و شهادت نداد در حالی که می دانست. حضرت به او نفرین کرد که خداوند او را کور گرداند. و لذا کور شد. ولی بعد از کوری حدیث غدیر را روایت می نمود. (۳۹۲)

۲ - اصبع بن نباته. (۳۹۳)

۳ - حَبَّه بن جَوین عَرَنی، ابو قدامه بجلی، صحابی (م ۷۶، ۷۹ هـ). (۳۹۴)

۴ - زاذان بن عمر. (۳۹۵)

۵ - زَرَّ بن حبیش اسدی. (۳۹۶)

۶ - زیاد بن ابی زیاد. (۳۹۷)

۷ - زید بن ارقم. (۳۹۸)

۸ - زید بن یثیع. (۳۹۹)

۹ - سعید بن ابی حدان. (۴۰۰)

۱۰ - سعید بن وهب. (۴۰۱)

۱۱ - ابو الطفیل عامر بن واثله. (۴۰۲)

۱۲ - ابو عماره، عبد خیر بن یزید. (۴۰۳)

۱۳ - عبدالرحمن بن ابی لیلی. (۴۰۴)

۱۴ - عمرو ذی مَرَّ. (۴۰۵)

۱۵ - عمیره بن سعد. (۴۰۶)

۱۶ - یعلی بن مَرَّه. (۴۰۷)

۱۷ - هانی بن هانی. (۴۰۸)

۱۸ - حارثه بن مضرب. (۴۰۹)

۱۹ - هبیره بن مریم. (۴۱۰)

۲۰ - ابو رمله عبدالله بن ابی امامه. (۴۱۱)

۲۱ - ابو وائل شقیق بن سلمه. (۴۱۲)

۲۲ - حارث اعور. (۴۱۳)

برخی از گواهان برخی از کسانی که در روز رجه شهادت و گواهی برای امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر داده اند عبارتند از:

۱ - ابو زینب بن عوف انصاری ۲ - ابو عمره بن عمرو بن محسن انصاری.

۳ - ابو فضاله انصاری.

۴ - ابو قدامه انصاری.

۵ - ابو لیلی انصاری.

۶ - ابو هریره دوسی.

۷ - ابو الهیثم بن

تیهان.

- ۸ - ثابت بن ودیعه انصاری.
- ۹ - حُبش بن جناده سلولی.
- ۱۰ - ابو ایوب خالد انصاری.
- ۱۱ - خزیمه بن ثابت انصاری.
- ۱۲ - ابو شریح خویلد بن عمرو خزاعی.
- ۱۳ - زید یا یزید بن شراحیل انصاری.
- ۱۴ - سهل بن حنیف انصاری اوسی.
- ۱۵ - ابو سعید سعد بن مالک خُدَری انصاری.
- ۱۶ - ابو العباس سهل بن سعد انصاری.
- ۱۷ - عامر بن لیلی غفاری.
- ۱۸ - عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری.
- ۱۹ - عبدالله بن ثابت انصاری خادم رسول خداصلی الله علیه وآله.
- ۲۰ - عبید بن عازب انصاری.
- ۲۱ - ابو طریف عدی بن حاتم.
- ۲۲ - عقبه بن عامر جهنی.
- ۲۳ - ناجیه بن عمرو خزاعی.
- ۲۴ - نعمان بن عجلان انصاری.
- ۲۵ - حافظ هیشمی به سند صحیح نقل کرده که تعداد نفراتی که در آن منطقه حاضر بوده و احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام را به حدیث غدیر شنیدند سی نفر بوده اند. (۴۱۴)

از آن جا که تاریخ این احتجاج سال ۳۵ هجری بوده و از وقت صدور حدیث غدیر ۲۵ سال می گذشته است، طبیعی به نظر می رسد که بسیاری از صحابه که حدیث را شنیده بوده اند از دار دنیا رحلت کرده باشند. و نیز برخی در جنگ ها شهید شده و برخی دیگر نیز در کشورها و شهرهای مختلف پراکنده شده اند و تنها این سی نفر کسانی بودند که در کوفه آن هم در منطقه رحبه در آن وقت حاضر بوده و شهادت و گواهی به حدیث غدیر برای امیرالمؤمنین علیه السلام دادند.

د - احتجاج در جنگ جمل یکی دیگر از مواردی که حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر احتجاج نمود در روز جنگ جمل بر طلحه بود.

حافظ حاکم نیشابوری به سند خود از نذیر ضبّی کوفی

تابعی نقل می کند که گفت: ما با علی علیه السلام در روز جمل بودیم، حضرت علیه السلام کسی را به نزد طلحه بن عبیدالله فرستاد تا به ملاقات او بیاید. طلحه خدمت حضرت رسید. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم! آیا از رسول خداصلی الله علیه وآله نشنیدی که می فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»؟ گفت: آری. حضرت فرمود: پس برای چه با من جنگ می کنی؟ گفت: یادم نمی آید. این را گفت و از حضرت جدا شد. (۴۱۵)

ه - حدیث سواران در کوفه احمد بن حنبل به سند خود از ریاح بن حارث نقل کرده که گفت: جمعی در منطقه رجه بر علی علیه السلام وارد شدند و عرض کردند: السلام علیک یا مولانا. حضرت فرمود: «چگونه من مولای شمایم در حالی که شما عرب هستید؟» عرض کردند: ما از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدیم که در روز غدیر خم می فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه». (۴۱۶)

و - احتجاج در روز صفین سلیم بن قیس هلالی، تابعی بزرگ در کتاب خود نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین در میان لشکر خود بر منبر رفت و مردم را دور خود جمع کرده و برای آنان که از نواحی مختلف بوده و از آن جمله مهاجرین و انصار بودند سخن گفت: او پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای جماعت مردم! همانا مناقب من بیش از آن است که احصا شود . . .».

در این حدیث نیز حضرت به طور تفصیل فضائل خود را بیان کرده که از آن جمله تذکر به حدیث غدیر است. (۴۱۷)

۲ - احتجاج حضرت زهراعلیها السلام به حدیث غدیر

شمس الدین ابوالخیر جزری دمشقی

شافعی به سند خود از امّ کلثوم دختر فاطمه علیها السلام، و او از فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده که فرمود: «أنسیتم قول رسول الله صلی الله علیه وآله یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، و قوله صلی الله علیه وآله: انت منّی بمنزله هارون من موسی؟» (۴۱۸) «آیا فراموش کردید گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز غدیر خم را که فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. و گفتارش که فرمود: تو نزد من همانند هارون نزد موسی هستی.»

به حدیث غدیر نیز امام حسن و امام حسین علیهما السلام تمسک کرده و احتجاج نموده اند. (۴۱۹)

۳ - احتجاج دیگران به حدیث غدیر

غیر از اهل بیت علیهم السلام نیز، در مواردی خاص به حدیث غدیر خم احتجاج و تمسک کرده اند و این به نوبه خود بر این دلالت دارد که این حدیث نزد عموم مسلمانان از جایگاه ویژه ای برخوردار است. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - احتجاج عبدالله بن جعفر بر معاویه به حدیث غدیر بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام. (۴۲۰)

۲ - احتجاج کردن بُرد بر عمرو بن عاص به حدیث غدیر خم. (۴۲۱)

۳ - احتجاج کردن عمرو بن عاص بر معاویه به حدیث غدیر. (۴۲۲)

۴ - احتجاج کردن عمار بن یاسر در روز صفین بر عمرو بن عاص به حدیث غدیر. (۴۲۳)

۵ - احتجاج کردن اصبع بن نباته به حدیث غدیر در مجلس معاویه در سال (۳۷). (۴۲۴)

۶ - مناظره جوانی با ابو هریره به حدیث غدیر در مسجد کوفه:

این مناظره را ابوبکر هیشمی نیز در کتاب «مجمع الزوائد» به نقل از ابی یعلی و طبرانی و بزار به دو طریق نقل کرده، و یکی از آن دو طریق را تصحیح و

طریق دیگر را توثیق نموده است. (۴۲۵)

۷- احتجاج کردن شخصی بر زید بن ارقم به حدیث غدیر خم. (۴۲۶)

۸- مناظره مردی عراقی با جابر بن عبدالله انصاری به حدیث غدیر. (۴۲۷)

۹- احتجاج کردن قیس بن سعد بر معاویه به حدیث غدیر خم در سال (۵۰، ۵۶). (۴۲۸)

۱۰- احتجاج کردن دارمیّه حجوتیه بر معاویه به حدیث غدیر در سال (۵۰، ۵۶). (۴۲۹)

۱۱- احتجاج کردن عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی به حدیث غدیر. (۴۳۰)

۱۲- احتجاج کردن مأمون خلیفه عباسی به حدیث غدیر خم بر فقهاء. (۴۳۱)

بررسی شبهات

اشاره

از آن جا که این حدیث شریف از قوی ترین ادله بر امامت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، اهل سنت در صدد اشکال و تشکیک در سند یا دلالت آن برآمده اند. اینک به بررسی هر یک از آن ها می پردازیم:

۱- حدیث از طریق ثقات نقل نشده است!!

ابن حزم می گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاه فعلی مولاه) هرگز از طریق ثقات نرسیده و صحیح نیست». (۴۳۲)

پاسخ اولاً: قبلاً اشاره کردیم که بسیاری از علمای اهل سنت تصریح به صحت این حدیث نموده اند.

ثانیاً: او کسی است که تمام فقهای عصرش اتفاق بر گمراه بودن او داشته و عوام را از نزدیک شدن به او باز داشته اند. (۴۳۳)

ثالثاً: او آراییی دارد که از آن ها استفاده می شود شخصی است متعصب و حتی نسبت به حضرت علی علیه السلام عناد و بغض و کینه دارد.

او در کتاب خود «المحلی» می گوید: «بین هیچ یک از امت خلافتی نیست که عبدالرحمن بن ملجم، به جز با تأویل علی را نکشت و اجتهادش او را به این نتیجه رساند، و این چنین حساب کرده بود که کارش صحیح است». (۴۳۴)

در حالی که بسیاری از علمای اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «قاتل تو شقی ترین از آخرین است». و در تعبیری دیگر فرمود: «شقی ترین مردم است». و در تعبیری دیگر آمده است: شقی ترین این امت است، همانگونه که پی کننده شتر صالح شقی ترین قوم ثمود است». (۴۳۵)

و در خبری دیگر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «آیا تو را خبر دهم به شدیدترین مردم از حیث عذاب در روز قیامت؟ حضرت عرض کرد: خبر ده مرا

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. آنگاه فرمود: همانا شدیدترین مردم از حیث عذاب در روز قیامت پی کننده شتر ثمود است، و کسی که محاسنت را به خون سرت سیراب خواهد کرد. (۴۳۶)

و نیز فرمود: «قاتل تو شبیه یهود بلکه خود یهود است». (۴۳۷)

امام علی علیه السلام روزی خطاب به ابن ملجم کرد و فرمود: «من تو را از شرورترین خلق خدا می بینم». (۴۳۸)

چگونه می توان ابن ملجم را مجتهد نامید در حالی که امام واجب الاطاعه خود را به قتل رسانده است؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله خروج بر امام مسلمین را همانند خروج از جماعت مسلمین ندانسته و حکم به قتل او نکرده است. (۴۳۹)

ابن حزم کسی است که قاتل عمار - ابو الغادیه یسار بن سبع سلمی - را نیز اهل تأویل و مجتهد می داند که در این عملش دارای یک اجر است. و می گوید: این عمل همانند کشتن عثمان نیست؛ زیرا کشتن عثمان جای اجتهاد نیست. (۴۴۰)

در صورتی که ابوالغادیه از مجاهیل دنیا به حساب می آید و هیچ کس او را تعریف و توثیق نکرده است.

این چه نوع اجتهادی است که در مقابل نصوص صریح کرده است؟ مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطابق احادیث صحیح السنند خطاب به عمّار نفرمود: «تو را گروه ظالم خواهند کشت». (۴۴۱)

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او نفرمود: «هر گاه مردم اختلاف کردند فرزند سمیه (عمار) با حق است». (۴۴۲)

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: «بار خدایا قریش به عمار ولع دارد، همانا قاتل عمار و برنده لباس او در آتش است». (۴۴۳)

۲ - مردم در صحت آن نزاع دارند!!

ابن تیمیه می گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاة فعلی مولاة) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را

نقل کرده اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طائفه ای از اهل علم به حدیث نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده اند...» (۴۴۴)

پاسخ اولاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحت آن نموده است.

ثانیاً: کسی را نمی شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشند، اگر کسی می بود حتماً ابن تیمیه نام او را می برد.

ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت و خصوصاً علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می کند که او در تضعیف احادیث عجله به خرج داده است، بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد. (۴۴۵)

در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و بهتر باید گفت: خصومت با اهل بیت علیهم السلام در صدد تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضائل و مقامات اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها امام علی علیه السلام برآمده است.

۳ - «مولی» به معنای اولویت نیست!!

محمود زعبی در اشکال بر شرف الدین می گوید: «مولی به معنای اولویت و برتری در تصرف در لغت عرب به کار نرفته است.» (۴۴۶)

پاسخ این ادعا که کلمه «مولی» به معنای اولویت و برتری به کار نرفته حرفی بدون دلیل بلکه بر خلاف واقعیات است؛ زیرا بزرگان کلام و تفسیر و لغت به این معنا برای کلمه «مولی» تصریح کرده اند:

الف - کلمات مفسرین:

فخر رازی در تفسیر آیه {هُنَّ مَوْلَاكُمْ وَ نِسْ الْمَصِيرُ}؛ (۴۴۷) از کلبی

و زجاج و ابی عیبه و فراء نقل می کند که معنای آن «اولی بکم» است. (۴۴۸)

- بغوی نیز این آیه را چنین تفسیر می کند: «صاحبکم و اولی بکم» (۴۴۹) همدم شما و اولی و سزاوار به شما است.

این تفسیر نیز از زمخشری، ابو الفرج ابن جوزی، نیشابوری، قاضی بیضاوی، نسفی، سیوطی، ابوالسعود، در ذیل آیه فوق رسیده است. (۴۵۰)

ب - کلمات متکلمین:

و نیز برخی از متکلمین اهل سنت همانند سعد تفتازانی، علاء قوشچی و دیگران نیز به این معنا برای کلمه «مولی» تصریح کرده اند. تفتازانی می گوید: «استعمال (مولی) به معنای متولی و مالک امر و اولی به تصرف در کلام عرب شایع و از بسیاری از ائمه لغت نقل شده است...». (۴۵۱)

ج - تصریح لغویین از بزرگان لغت اشخاصی از قبیل: فراء، زجاج، ابو عیبه، اخفش، علی بن عیسی رمانی، حسین بن احمد زوزنی، ثعلب و جوهری و دیگران به معنای «اولی» برای کلمه «مولی» اشاره کرده اند.

ریشه واژه «مولی»

ریشه واژه «مولی»، ولایت است. اصل این ماده بر قرب و نزدیکی دلالت می کند، یعنی میان دو چیز به گونه ای از نسبت قرب برقرار است که چیز دیگری میان آنها فاصله نیست.

ابن فارس می گوید: «واو، لام، ی (ولی) بر قرب و نزدیکی دلالت می کند و واژه ولی به معنای قرب و نزدیکی است، و کلمه مولی نیز از همین باب است. و بر معتق، معتق، صاحب، حلیف، ابن عم، ناصر و جار اطلاق می شود. ریشه همه آن ها ولی به معنای قرب است». (۴۵۲)

راغب اصفهانی گفته است: «ولاء و توالی آن است که دو یا چند چیز به گونه ای باشند که غیر آن ها میان آن ها نباشد. این معنا برای قرب مکانی و قرب

به لحاظ نسبت، دین، صداقت، نصرت و اعتقاد استعاره آورده می شود.

واژه ولایت (بر وزن هِدایت) به معنای نصرت، و واژه ولایت (بر وزن شَهادت) به معنای تولی امر است. و گفته شده هر دو واژه یک معنا دارد و حقیقت آن همان تولی امر است». (۴۵۳)

با توجه به حالات اولیه انسان در کاربرد الفاظ و این که معمولاً کلمات را در آغاز برای بیان معانی مربوط به محسوسات به کار می برد می توان گفت: واژه ولایت در آغاز برای قرب و نزدیکی خاص در محسوسات (قرب حسی) به کار رفته است، آن گاه برای قرب معنوی استعاره آورده شده است. بر این اساس هر گاه این واژه در امور معنوی به کار رود بر نوعی از نسبت قرابت دلالت می کند و لازمه آن این است که ولی نسبت به آن چه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و می تواند تصرفاتی را بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند. مثلاً ولی میت می تواند در اموال او تصرف کند، این ولایت او ناشی از حق وراثت است. و کسی که بر صغیر ولایت دارد حق تصرف در امور وی را دارد. کسی که ولایت نصرت دارد می تواند در امور منصور (آن کسی که نصرتش را عهده دار شده است) تصرف کند. و خداوند ولی امر بندگان خویش است، یعنی امور دنیوی و اخروی آن ها را تدبیر می کند و او ولی مؤمنان است یعنی بر آنان ولایت خاصی دارد...

بنابر این، معنای ولایت در همه موارد استعمال آن، گونه ای از قرابت است که منشأ نوعی تصرف و مالک بودن تدبیر است. (۴۵۴)

به عبارت دیگر: ولایت، نوعی اقتراب و

نزدیکی نسبت به چیزی است به گونه ای که موانع و حجاب ها از میان براشته می شود... (۴۵۵)

حال اگر کسی با ریاضت های نفسانی و قابلیت هایی که برای خود ایجاد کرده، و از طرفی دیگر مورد عنایات و الطاف الهی قرار گرفته و به مقام قرب تام الهی نائل شده این چنین شخصی بر مردم از جانب خداوند ولایت پیدا می کند، ولایتی که لازمه آن این است که ولّی نسبت به آن چه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و او می تواند تصرفاتی بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند. و همه این ها به اذن و اراده و مشیت خداوند است.

۴ - اولی و سزاوارتر در محبت!!

زعی در اعتراضی دیگر می گوید: «شیعه بعد از آن که (مولی) را به معنای اولی گرفته آن را به «تصرف» نسبت داده و آن کلمه را به معنای اولی به تصرف معنا کرده اند، چرا ارتباط آن را به محبت نداده اند؟». (۴۵۶)

پاسخ اولاً: در قرآن کلمه «مولی» در معنای «متصرف در امر» به کار رفته است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ﴾ (۴۵۷) فخر رازی در تفسیرش «مولی» را به معنای آقا و متصرف معنا کرده است. (۴۵۸)

نیشابوری نیز در ذیل آیه ﴿ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ﴾ (۴۵۹) کلمه «مولی» را به معنای متصرف گرفته می گوید: «آنان در دنیا تحت تصرفات موالی باطل بوده اند». (۴۶۰)

ثانیاً: ثابت شد که (مولی) به معنای متولّی امر به کار رفته است و فرقی بین متولّی و متصرف نیست.

ثالثاً: کلمه «مولی» به معنای «ملیک» آمده، و معنای آن همان متصرف در امور است.

رابعاً: در جای خود به اثبات رساندیم که حدیث غدیر با معنای محبت سازگاری ندارد، و

تنها معنای مناسب با آن «متصرف در امور» و «متولی» است.

۵ - امامت حضرت امیر علیه السلام بعد از عثمان!!

برخی می گویند: ما این حدیث را از حدیث سند تمام می دانیم و دلالت آن را نیز بر امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام قبول می کنیم، ولی در این حدیث اشاره نشده که حضرت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بلافاصله امام است، و لذا به جهت جمع با سائر ادله او را خلیفه چهارم می دانیم.

پاسخ اولاً: هیچ دلیلی بر خلافت خلفای قبل از حضرت علی علیه السلام وجود ندارد تا بخواهید بین ادله جمع کنید.

ثانیاً: با جمع بین این حدیث و حدیث «ولایت» که در آن تصریح به «بعدی» آمده می توان فهمید که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلافاصله رسول خدا صلی الله علیه و آله است. زیرا مطابق احادیث صحیح السند پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: «و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی»، (۴۶۱) و او سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این بعدیت ظهور در اتصال دارد.

ثالثاً: ظهور خود حدیث غدیر خصوصاً با قرائن حالیه و مقالیه در این است که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلافاصله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

رابعاً: مفاد حدیث غدیر آن است که حضرت علی علیه السلام سرپرست همه مسلمین حتی این سه خلیفه است و این با خلافت بلافاصله سازگاری دارد.

خامساً: اگر مقصود، امامت حضرت علی علیه السلام بعد از عثمان است، چرا عمر بن خطاب در روز غدیر خم به حضرت علی علیه السلام تبریک گفت، و او را مولای خود و هر مؤمنی خطاب کرد؟

۶ - امامت باطنی نه ظاهری!!

برخی می گویند: مقصود از «ولایت» در حدیث غدیر ولایت باطنی است نه ظاهری که مرادف با حکومت داری و خلافت و سرپرستی عموم مسلمین باشد، اهل سنت با این توجیه در صدد جمع بین

ولایت حضرت امیرعلیه السلام و خلافت سه خلیفه قبل می باشند.

پاسخ اولاً: اگر بنا باشد که این گونه کلمات حمل بر خلاف ظاهر شود، باید نبوت را نیز این گونه بتوان تأویل کرد، در حالی که قطعاً باطل است.

ثانیاً: به چه دلیل خلافت این خلفا ثابت شده تا در صدد جمع بین حقانیت خلافت آنان و حدیث غدیر برآمده اند.

ثالثاً: این تفسیر، خلاف ظاهر کلمه «مولی» و مفهوم ولایت است، زیرا معنایی که از ظاهر لفظ مولی و ولایت به دست می آید همان سرپرستی است.

رابعاً: ما معتقدیم که «ولایت» در حدیث غدیر و دیگر احادیث، همان ولایت عامه الهی است که از شؤونات آن حاکمیت سیاسی و مرجعیت دینی است.

۷ - احتمال اولویت در تعظیم!!

دهلوی می گوید: «احتمال دارد که مراد از کلمه (مولی) اولویت در تعظیم باشد».

پاسخ اولاً: این احتمال خلاف ظاهر لفظ (مولی) است، چون قبلاً اشاره شد، که استفاده خلاف ظاهر و مجازی از لفظ احتیاج به قرینه صارفه از معنای حقیقی دارد.

ثانیاً: این احتمال با قرائن موجود در حدیث که مناسب با معنای سرپرستی است، منافات دارد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز با طرح: «الست اولی بکم من انفسکم» در مفهوم امامت و اولی به تصرّف از آن ها اقرار گرفت بعد فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» که تصریح به امامت شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ثالثاً: برداشت دیگری غیر از مفهوم سرپرستی و امامت از لفظ ظاهری «مولی» چگونه با تبریک گفتن عمر بن خطاب سازگاری دارد؟

رابعاً: بر فرض که مقصود از کلمه (مولی) اولویت در محبت و تعظیم باشد، باز هم با آن چه ما می گوئیم منافات ندارد، زیرا کسی که سزاوارتر از

دیگری به تعظیم در امور دینی و شرعی است او افضل از همه است، طبیعی است که فرد افضل و برتر سزاوارتر به خلافت و امامت از دیگران باشد.

۸ - نقض به آیه ۶۸ سوره آل عمران!!

دهلوی نیز می گوید: «چه ضرورتی دارد که لفظ (مولی) در حدیث را حمل بر اولی به تصرف و سرپرستی نماییم در حالی که در قرآن بر خلاف این معنا به کار رفته است. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾، پرواضح است که پیروان حضرت ابراهیم از شخص او اولی و سزاوارتر به تصرف نبوده اند.

پاسخ اولاً: در برخی از آیات قرآن کلمه (مولی) به معنای اولی و اولویت به کار رفته است، همانند آیه ﴿مِأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ﴾. (۴۶۲)

ثانیاً: حمل کلمه (مولی) در حدیث غدیر بر معنای اولی به تصرف و سرپرستی به جهت قرآنی است که در حدیث وجود دارد.

ثالثاً: در آیه مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام قرینه ای وجود دارد که مانع از حمل آیه بر اولویت در تصرف است، و آن این که هیچ کس بر پیامبر خدا مقدم نیست. به خلاف مورد حدیث غدیر.

۹ - ذیل حدیث!!

او نیز می گوید: قرینه ای در ذیل حدیث وجود دارد که دلالت بر اراده محبت از کلمه (مولی) دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهِ».

پاسخ اولاً: این دعا، به قرینه صدر حدیث «الست اولی بکم من انفسکم» این چنین معنا می شود: «بار خدایا! هر کس که ولایت حضرت علی علیه السلام را پذیرفت او را دوست بدار، و هر کس از ولایت او سرباز زد او را دشمن دار».

ثانیاً: این معنا هرگز با اهتمام شدید پیامبر صلی الله علیه وآله در ذکر آن سازگاری ندارد، زیرا چگونه قابل توجیه است که ما بگوییم: پیامبر صلی الله علیه وآله آن جماعت عظیم را در آن بیابان گرم به

جهت اعلان یک مطلب جزئی و آن این که حضرت علی علیه السلام دوست آن ها است، جمع کرده باشد.

ثالثاً: در برخی از روایات جمله «وال من والاه» همراه با جمله «احب من احبه» آمده است، و این شاهد بر آن است که جمله اول به معنای محبت نیست، و در غیر این صورت تکرار لازم می آید.

ابن کثیر از طبرانی قضیه رحبه را نقل کرده و در ذیل آن آمده است: آن گاه سیزده نفر از صحابه برخاسته و شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، واحب من احبه وابغض من ابغضه، وانصر من نصره واخذل من خذله». (۴۶۳)

متقی هندی نیز این حدیث را نقل کرده و در ذیل آن از هیشمی نقل می کند که گفته: رجال سند این حدیث همگی از افراد ثقه هستند. (۴۶۴)

رابعاً: برخی از بزرگان اهل سنت همانند محب الدین طبری شافعی این توجیه و تفسیر را بعید شمرده اند. (۴۶۵)

خامساً: جمله «اللهم وال من والاه...» دعایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از فارغ شدن از خطبه، کرده است، و لذا نمی تواند قرینه بر حمل کلمه «مولى» بر معنای محبت باشد، بلکه جمله قبل از آن که همان «الست اولی بکم من انفسکم» است بهترین قرینه و زمینه سازی برای حمل کلمه «مولى» بر معنای امامت و اولی به تصرف و سرپرستی است.

سادساً: در برخی روایات کلمه «بعدي» آمده است. ابن کثیر به سند خود از براء بن عازب نقل کرده هنگام اجتماع مردم در غدیر خم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم؟! قلنا: بلی یا رسول الله!

قال: ألسنت؟ ألسنت؟ قلنا: بلى يا رسول الله! قال: من كنت مولاه فأناً بعدي مولاه، اللهم وال من والاه وعاده من عاداه...».

اگر پیامبر صلی الله علیه وآله از کلمه «مولى» اراده محبت کرده بود، وجهی برای ذکر کلمه «بعدي» نداشت، زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه وآله بگوید: حضرت علی علیه السلام بعد از من دوست شماست نه قبل از من.

۱۰ - مولى به معنای محبوب!!

برخی مثل ابن حجر مکی و شاه ولی الله دهلوی می گویند: مراد به (مولى) در حدیث غدیر «محبوب» است. یعنی هر کس که من محبوب اویم این علی نیز محبوب اوست.

پاسخ اولاً: این ادعایی بدون دلیل است؛ زیرا با مراجعه به کتب لغت به این نتیجه می رسیم که هیچ یک از لغویین این معنا را برای کلمه (مولى) ذکر نکرده اند.

ثانیاً: این معنا با معنای متبادر از حدیث بدون قرینه سازگاری ندارد.

ثالثاً: این معنا با قرائن موجود در روایت خصوصاً قرینه صدر حدیث «الست اولی بکم من انفسکم» سازگاری ندارد.

رابعاً: اگر مقصود پیامبر از این حدیث این احتمال است، پس چرا افرادی همچون معاویه و عائشه و طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و امثال آن ها با حضرت علی علیه السلام به جنگ برخاسته و با او مخالفت کردند؟ آیا معاویه نبود که لعن حضرت را در مآذنه ها علنی کرد؟ و ...

خامساً: این معنا خلاف آن چیزی است که صحابه از حدیث غدیر فهمیده اند، و لذا حسان بن ثابت در شعر خود از قول پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید: «و رضیت من بعدى اماماً و هادياً»، و راضی شدم از بعد خود که علی علیه السلام امام و هادی باشد.

۱۱ - استدلال به روایتی از حسن مثنی

دهلوی می گوید: ابو نعیم اصفهانی از حسن مثنی نقل کرده که از او سؤال شد: آیا حدیث (من كنت مولاه) نصّ بر خلافت حضرت علی علیه السلام است؟ او در جواب گفت: اگر مقصود رسول خدا صلی الله علیه وآله به این حدیث خلافت می بود باید آن را به طور فصیح بیان می کرد؛ زیرا او از فصیح ترین مردم بود...».

پاسخ اولاً: کلام حسن مثنی بر فرض ثبوت، حجیت و

اعتباری ندارد، زیرا او معصوم نبوده، و نیز از صحابه به حساب نمی آید تا فهم او نزد اهل سنت دارای اعتبار باشد.

ثانیاً: این حدیث سندی ندارد.

ثالثاً: چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله خلافت و امامت حضرت را در این حدیث به طور فصیح بیان نکرده است؟ در حالی که مقصود حضرت رسول صلی الله علیه و آله با قرائن حالیه و مقالیه که همان امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام است به طور وضوح از حدیث غدیر استفاده می شود. و علمای بلاغت گفته اند که کنایه ابلغ از تصریح است. و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روایات دیگر مسأله امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام را به طور واضح بیان کرده است.

۱۲ - قرینه ای بر حمل بر محبت!!

شیخ سلیم البشیری می گوید: «در حدیث غدیر قرینه ای وجود دارد که کلمه (مولی) را بر معنای محبت حمل می کند و آن این که این حدیث بعد از واقعه ای بیان شده که در یمن اتفاق افتاد برخی بر ضد او اقدام کردند، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در صدد تمجید و مدح حضرت علی علیه السلام برآمد، تا جلالت قدر او را بیان کرده و در مقابل کسانی که بر حضرت حمله کرده بایستند». (۴۶۶)

دهلوی نیز می گوید: «سبب این خطبه - آن طور که مورّخین و سیره نویسان می گویند - این بود که: جماعتی از اصحاب که با حضرت علی علیه السلام در یمن بودند امثال بریده اسلمی و خالد بن ولید و دیگران از مشاهیر، قرار گذاشتند که هنگام بازگشت از جنگ بر ضدّ حضرت علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کنند... پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از مشاهده این صحنه

در روز غدیر مردم را به محبت علی علیه السلام دعوت کرد...

پاسخ اولاً: پیامبر صلی الله علیه وآله در همان مجلس معترضین را از اعتراض بر ضدّ حضرت علی علیه السلام بر حذر داشت، و سه بار فرمود: از جان علی چه می خواهید...

ثانیاً: مطابق بسیاری از روایات واقعه غدیر به امر خداوند بوده است نه به جهت شکایت عده ای از حضرت.

ثالثاً: بر فرض اتحاد دو قضیه دلالت حدیث غدیر بر سرپرستی و امامت تمام است؛ زیرا اعتراض بریده و دیگران به جهت تصرف در غنائم، قبل از تقسیم آن بوده است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با ذکر ولایت داشتن او در آن حدیث و این حدیث به این نکته اشاره می کند که او حقّ هر نوع تصرفی را دارد زیرا او امام و ولیّ خداست.

رابعاً: واقعه غدیر خم بعد از قضیه بریده بوده و هیچ گونه ارتباطی به آن ندارد. سید شرف الدین می گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را دوبار به سوی یمن فرستاد: مرتبه اول در سال هشتم هجری بود. (۴۶۷) در آن مرتبه برخی شکایت حضرت علی علیه السلام را نزد رسول خدا بعد از بازگشتشان از یمن نمودند. در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله بر آن ها غضب کرد، و آنان نیز با خود عهد کردند تا دیگر بار بر حضرت اعتراض نکنند. بار دوم در سال دهم هجرت بود. (۴۶۸) در آن سال، پیامبر صلی الله علیه وآله پرچم را به دست حضرت علی علیه السلام داد و به دست مبارکش عمامه ای بر سر او بست. و به او فرمود: حرکت کن و به کسی توجه نکن... در این سفر کسی شکایت حضرت را از

رسول خداصلی الله علیه وآله نکرد و بر او حمله نمود، حال چگونه ممکن است که حدیث غدیر مسبب از اعتراض و شکایت بریده و امثال او باشد . . .» (۴۶۹)

خامساً: بر فرض که کسی بر ضدّ حضرت علی علیه السلام مطلبی را گفته است، ولی وجهی ندارد که پیامبرصلی الله علیه وآله این جمعیت عظیم را در صحرائی سوزان به جهت یک امری جزئی و کوچک جمع کند و این مقدار به آن بها دهد.

سادساً: اگر مقصود رسول خداصلی الله علیه وآله مجرد بیان فضیلت حضرت امیرعلیه السلام و ردّ بر اعتراض کنندگان بر او بود باید به طور صریح این مطلب را بیان می کرد، مثل آن که می فرمود: این شخص پسر عم و داماد و پدر فرزندان من و سید اهل بیت من است، او را اذیت نکنید و ...، کلماتی که دلالت جلال قدر و عظمت حضرت دارد.

سابعاً: از این حدیث شریف غیر از معنای اولی به تصرّف و سرپرستی و امامت معنای دیگری متبادر به ذهن نمی شود، حال سبب ذکر این حدیث هر چه می خواهد باشد، ما الفاظ را حمل بر معنای حقیقی آن می نماییم و به اسباب آن کاری نداریم، خصوصاً آن که قرائن عقلی و نقلی نیز این معنا را تأیید می نماید.

۱۳ - اشکال اجتماع دو متصرف!!

محمود زعبی می گوید: «اگر دلالت حدیث غدیر بر ولایت و اولی به تصرّف و سرپرستی را قبول کنیم لازم می آید که در یک زمان و عصر دو متصرف مطلق و سرپرست بر مسلمانان وجود داشته باشد، و این دارای محذورات بسیاری است.» (۴۷۰)

پاسخ اولاً: از حدیث غدیر استفاده ولایت و سرپرستی و اولی به تصرّف برای حضرت علی علیه السلام

استفاده می شود، ولی در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله تصرفات حضرت علی علیه السلام در طول تصرفات رسول خداصلی الله علیه وآله است، یعنی در غیاب حضرت صلی الله علیه وآله او متصرف در امور است.

ثانیاً: اشکال و محذوری در اجتماع دو ولایت نیست، و اگر محذوری باشد در اجتماع دو تصرف است، و ثبوت ولایت مستلزم فعلیت تصرف نیست.

ثالثاً: محذور اجتماع دو تصرف در صورتی است که هر یک از تصرفات با یکدیگر مخالف باشد در حالی که پیامبرصلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السلام هیچ گونه اختلافی در تصرف نداشتند.

رابعاً: عمده ولایت حضرت علی علیه السلام و فعلیت آن بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله است.

آیه تبلیغ

اشاره

از آیاتی که می توان در باب امامت خاصه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به آن استشهاد کرد آیه معروف به «تبلیغ» است. خداوند متعال می فرماید: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ}؛ (۴۷۱) «ای رسول! آن چه از پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت پروردگارت را نرسانده ای و خدا تو را از مردم حفظ خواهد کرد. خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.»

مفسران و متکلمان شیعه، این آیه را درباره ابلاغ ولایت و امامت و خلافت امام علی علیه السلام می دانند و در این قول متفق اند. اینک برای بررسی مطلب آیه را مورد بحث و تحلیل قرار می دهیم.

تحلیلی درباره آیه

توضیح

قبل از ورود در بحث مناسب است که نکاتی چند درباره آیه «تبلیغ» اشاره شود:

۱ - ظهور فعل در ماضی

ظهور جمله {مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ} در ماضی و گذشته حقیقی است نه مضارع و آینده به دو دلیل:

الف - صیغه ماضی وضع شده برای معنای گذشته و در صورتی که قرینه ای در آن برای حمل بر مضارع نباشد حمل بر همان معنای موضوع له حقیقی که ماضی است می شود.

ب - آیه مورد بحث در آخرین ماه های نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده است، و اگر فعل را حمل بر مضارع و

آینده کنیم معنای آیه این می شود: «و اگر آن چه را که بعداً بر تو نازل می کنیم در ماه های باقیمانده از نبوتت ابلاغ نکنی، هرگز رسالتت را به پایان نرسانده ای». معنایی که در هیچ روایتی به آن اشاره نشده و از هیچ عالم شیعی و سنی نیز نرسیده است.

در این صورت آیه دلالت می کند بر این که خداوند بر پیامبرش مطالبی را نازل کرده که بر او ابلاغش سنگین و دشوار بوده است. و از طرفی نیز پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به تبلیغ آن است. حضرت صلی الله علیه و آله در فکر دشواری چگونگی تبلیغ آن است که آیه فوق نازل می شود تا به او گوشزد کند که هیچ فکر و ناراحتی به خود راه ندهد که مردم در مقابل ابلاغ آن چه موقفی خواهند داشت . . .

۲ - بیان اهمیت شرط

جمله شرطیه در آیه {وَأِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ} در مقام تهدید آمده است و حقیقت آن بیان اهمیت حکم است به این معنا که اگر این حکم به مردم نرسد و حق آن مراعات نشود گویا حق هیچ جزئی از اجزای دین مراعات نشده است. نتیجه این که:

جمله شرطیه در صدد بیان اهمیت شرط در ترتب جزاء مهمتر است، و لذا نمی توان این نوع جمله شرطیه را همانند جملات شرطیه دیگر دانست که در مکالمات رایج است، زیرا غالب جملات شرطیه در مواردی به کار برده می شود که انسان به تحقق جزاء غافل است چون از تحقق شرط آگاهی ندارد، ولی این احتمال در حق پیامبر صلی الله علیه و آله جاری نمی شود. (۴۷۲)

۳ - نوع خوف پیامبر صلی الله علیه و آله

از آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شجاع بوده و در راه پیشبرد اهداف اسلام از هیچ فداکاری دریغ نمی کرده است، لذا خوفی که از آیه استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله در ابلاغ آن داشته مربوط به خودش نبوده، بلکه خوف حضرت بر اسلام و رسالتش بوده است.

۴ - مقصود از «الناس»

گر چه افرادی امثال فخر رازی در صددند که «الناس» در آیه را به کفار برگردانند به قرینه ذیل آیه که می فرماید: {إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ}، ولی این معنا خلاف ظاهر کلمه «الناس» است، زیرا «ناس» اعم از کافر و مؤمن است و وجهی برای حصر آن در کفار نیست. و لذا باید «کافرین» در آیه را به مرتبه ای از کفر معنا کرد که شامل منافقان زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از آن ها خوف داشته نیز بشود.

۵ - معنای عصمت

مطابق بیانات گذشته مقصود از عصمت الهی که به پیامبرش وعده داده شده، نوع عصمتی است که با خوف رسول خدا صلی الله علیه و آله تناسب داشته است، که همان عصمت از طعن در نبوت و اتهام حضرت صلی الله علیه و آله به اموری است که با مقام نبوت او سازگاری ندارد.

بررسی روایات

اشاره

اینک برخی از روایاتی را که درباره نزول آیه تبلیغ در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام از طرق فریقین وارد شده اشاره می کنیم:

۱ - روایت ابو نعیم اصفهانی

ابو نعیم از ابوبکر خلد، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از ابراهیم بن محمد بن میمون، از علی بن عباس، از ابی حجاج و اعمش، از عطیه، از ابی سعید خدری نقل کرده که این آیه {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...} بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. (۴۷۳)

بررسی سند

- ابوبکر بن خالد: همان احمد بن یوسف بغدادی است که خطیب بغدادی، شنیدن از او را صحیح دانسته و ابو نعیم ابن ابی

فراس او را ثقه معرفی کرد. (۴۷۴) و ذهبی نیز او را شیخ صدوق خوانده است. (۴۷۵)

- محمد بن عثمان بن ابی شیبه: کسی است که ذهبی او را از ظروف علم برشمرده و صالح جزره او را ثقه معرفی کرده است و ابن عدی می گوید: من از او حدیث منکری نشنیدم که آن را ذکر کنم. (۴۷۶)

- ابراهیم بن محمد بن میمون: ابن حبان او را در جمله ثقات آورده است. (۴۷۷) و کسی او را در کتب ضعفاء ذکر نکرده است، و اگر عیبی از او گرفته می شود به جهت آن است که او فضائل اهل بیت خصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل می کند.

- علی بن عابس: او از رجال صحیح ترمذی است. (۴۷۸) و اگر عیبی بر او وارد می شود همانند شاگردش به جهت نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام است. ولی مطابق نصّ ابن عدی حدیثش نوشته می شود. (۴۷۹)

- ابو الحجاج: او که داود بن ابی عوف نام دارد از رجال ابی داود و نسائی و

ابن ماجه به حساب آمده، که احمد بن حنبل و یحیی بن معین او را توثیق کرده است، و ابو حاتم نیز او را صالح الحدیث می داند. (۴۸۰) گر چه ابن عدی به جهت این که غالب احادیث او درباره اهل بیت علیهم السلام است، او را تضعیف کرده است. (۴۸۱)

- اعمش: او از رجال صحاح سته به شمار می آید. (۴۸۲)

در نتیجه این که: این حدیث مطابق رأی اهل سنت معتبر است.

۲ - روایت ابن عساکر

ابن عساکر از ابوبکر وجیه بن طاهر، از ابو حامد ازهری، از ابو محمد مخلصی حلوانی، از حسن بن حماد سجاده، از علی بن عباس، از اعمش و ابی الجحاف، از عطیه از ابو سعید خدری نقل کرده که این آیه {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ بِرَسُولِ خِدَاصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. (۴۸۳)

بررسی سند

- وجیه بن طاهر: ابن جوزی او را شیخ صالح و صدوق، (۴۸۴) و ذهبی او را شیخ عالم و عادل معرفی کرده است. (۴۸۵)

- ابو حامد ازهری: که همان احمد بن حسن نیشابوری است، به تصریح ذهبی عادل و صدوق است. (۴۸۶)

- ابو محمد مخلصی: حاکم شنیدن حدیث از او را صحیح دانسته و نیز متقن در روایت معرفی کرده است. (۴۸۷) و ذهبی نیز او را شیخ صدوق و عادل دانسته است. (۴۸۸)

- ابوبکر محمد بن ابراهیم حلوانی: خطیب بغدادی او را ثقه می داند. (۴۸۹) و حاکم نیشابوری او را از ثقات اثبات دانسته (۴۹۰) و ذهبی او را حافظ ثبت معرفی کرده است. (۴۹۱) و ابن جوزی نیز او را ثقه می داند. (۴۹۲)

- حسن بن حماد سجاده: او از رجال ابی داود

و نسائی و ابن ماجه است که احمد بن حنبل در حق او گفته: «از او به جز خیر به من نرسیده است». (۴۹۳) ذهبی او را از اجلاء
علماء و ثقات عصر خود دانسته، (۴۹۴) و ابن حجر نیز او را صدوق معرفی کرده است. (۴۹۵)

بقیه رجال سند حدیث قبلاً بررسی شد.

۳ - روایت واحدی

واحدی ابوسعید محمد بن علی صفّار، از حسن بن احمد مخلصی از محمد بن حمدون، از محمد ابراهیم خلوتی (حلوانی)، از
حسن بن حماد سجّاده، از علی بن عابس، از اعمش و ابی جحّاف، از عطیه، از ابی سعید خدری نقل کرده که این آیه {یا أَيُّهَا
الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ} در روز غدیر خم در حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد.

بررسی سند

محمود زعبی در کتاب خود «البینات فی الردّ علی المراجعات» تنها اشکالی که به سند این حدیث داشته وجود عطیه در سند
آن است.

او می گوید: «عطیه کسی است که امام احمد او را ضعیف الحدیث دانسته و ابوحاتم نیز او را تضعیف کرده و ابن عدی او را
از شیعیان کوفه به حساب آورده است».

ولی این تضعیف به طور قطع ناصواب است زیرا:

اولاً: عطیه عوفی از تابعین است که مورد مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شده اند.

ثانیاً: او از رجال بخاری در کتاب «الأدب المفرد» و صحیح ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و احمد به حساب می آید، که
علمای اهل سنت شدیداً آن ها را مدح کرده اند.

آری، امثال جوزجانی او را تضعیف کرده اند که معروف به ناصبی بودن و انحراف از علی بن ابی طالب علیه السلام هستند. و
سبب تضعیف او نیز به جهت آن

است که امام علی علیه السلام را بر همه ترجیح می داد. و هنگامی که به امر حجاج مأمور شد سب بر امام علی علیه السلام گوید: امتناع کرد و در نتیجه ۴۰۰ ضربه شلاق خورد و محاسنش را نیز تراشیدند.

۴ - روایت حبری

حبری از حسن بن حسین، از حبان، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس در تفسیر آیه { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ... } نقل کرده که آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه وآله امر شد تا آن چه درباره او است ابلاغ کند. پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه»؛ (۴۹۶) «هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست. بار خدایا! دوست بدار هر کس را که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هر کس را که با او دشمنی کرده است.»

سند این روایت نزد اهل سنت معتبر است.

شأن نزول آیه از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

کلینی رحمه الله با سند صحیح از زراره، فضیل بن یسار، بکیر بن اعین، محمد بن مسلم، برید بن معاویه و ابی الجارود، جملگی از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کنند: «خداوند، پیامبرش را به ولایت علی علیه السلام فرمان داد و بر او چنین نازل کرد: { إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ } (۴۹۷) خداوند ولایت اولی الامر را واجب کرد، آنان نمی دانستند این ولایت چیست، پس خداوند به محمد صلی الله علیه وآله فرمان داد ولایت را برای آنان تفسیر کند همانگونه که احکام نماز و زکات و روزه و حج را تفسیر می کند. چون این فرمان رسید، حضرت دلتنگ شده و نگران بود، نکند مردم از دینشان برگشته و او را تکذیب کنند. حضرت به پروردگارش رجوع کرد. پس خداوند چنین وحی فرستاد: { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتُهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مَمْرًا مِّنَ النَّاسِ . پس حضرت به فرمان خدا امر ولایت را آشکار ساخت و به معرفی ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم پرداخت... و به مردم فرمان داد تا حاضران به غایبان اطلاع دهند...» (۴۹۸)

راویان حدیث از صحابه

دانشمندان اهل سنت به نقل از صحابه روایات متعددی را نقل کرده اند که صریح در نزول آیه «تبلیغ» در شأن امام علی علیه السلام است، از قبیل:

۱ - زید بن ارقم. (۴۹۹)

۲ - ابو سعید خدری. (۵۰۰)

۳ - عبدالله بن عساکر. (۵۰۱)

۴ - عبدالله بن مسعود. (۵۰۲)

۵ - جابر بن عبدالله انصاری. (۵۰۳)

۶ - ابوهریره. (۵۰۴)

۷ - عبدالله بن ابی اوفی اسلمی. (۵۰۵)

۸ - براء بن عازب انصاری. (۵۰۶)

راویان حدیث از تابعین

و از تابعین نیز آنان که نزول آیه را درباره امام علی علیه السلام و روز غدیر می دانند عبارتند از:

۱ - امام باقر علیه السلام. (۵۰۷)

۲ - امام جعفر صادق علیه السلام. (۵۰۸)

۳ - عطیه بن سعد عوفی. (۵۰۹)

۴ - زید بن علی. (۵۱۰)

۵ - ابو حمزه ثمالی. (۵۱۱)

راویان حدیث از علمای عامه

جماعت بسیاری از علماء عامه این حدیث را در کتب خود نقل کرده اند از قبیل:

- ۱ - ابو جعفر طبری. (۵۱۲)
- ۲ - ابی حاتم رازی. (۵۱۳)
- ۳ - حافظ ابو عبدالله محاملی. (۵۱۴)
- ۴ - حافظ ابن مردویه. (۵۱۵)
- ۵ - ابو اسحاق ثعلبی. (۵۱۶)
- ۶ - ابو نعیم اصفهانی. (۵۱۷)
- ۷ - واحدی نیشابوری. (۵۱۸)
- ۸ - حاکم حسکانی. (۵۱۹)
- ۹ - ابو سعید سجستانی. (۵۲۰)
- ۱۰ - ابوالقاسم ابن عساکر شافعی. (۵۲۱)
- ۱۱ - فخر رازی. (۵۲۲)
- ۱۲ - ابو سالم نصیبی شافعی. (۵۲۳)
- ۱۳ - شیخ الاسلام حمّوئی. (۵۲۴)
- ۱۴ - سید علی همدانی. (۵۲۵)
- ۱۵ - ابن صباغ مالکی. (۵۲۶)
- ۱۶ - قاضی عینی. (۵۲۷)
- ۱۷ - نظام الدین نیشابوری. (۵۲۸)
- ۱۸ - کمال الدین میدی. (۵۲۹)
- ۱۹ - جلال الدین سیوطی. (۵۳۰)

۲۰ - میرزا محمد بدخشانی. (۵۳۱)

۲۱ - شهاب الدین آلوسی. (۵۳۲)

۲۲ - قاضی شوکانی. (۵۳۳)

۲۳ - قندوزی حنفی. (۵۳۴)

۲۴ - شیخ محمد عبده. (۵۳۵)

دیدگاه شیعه در آیه تبلیغ

شیعه معتقد است آیه تبلیغ مربوط به ولایت امام علی علیه السلام بوده و مصداق ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَلَايَاتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ است، زیرا:

اولاً: خداوند متعال در این مورد اهتمام بسیاری کرده است به حدی که اگر این موضوع ابلاغ نشود گویا رسالت پیامبر ابلاغ نشده است. و این امری جز مسأله امامت و زعامت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام نیست که عهده دار وظائف و شؤونات نبی به جز وحی است.

ثانیاً: از آیه فوق استفاده می شود که ابلاغ این امر برای رسول خداصلی الله علیه وآله دشوار بوده است، زیرا خوف آن را می داده که برخی از فرمان او سرپیچی کرده و با ایجاد اختلاف و تشتت زحمات ۲۳ ساله او را بر باد دهند، و این مطلب - با مراجعه به تاریخ - جز ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام چیز دیگری نبوده است.

در یک بررسی اجمالی در آیات قرآن خواهیم دید که رسول خداصلی الله علیه وآله

میثاق بر نبوت داشته (۵۳۶) و از ناحیه خداوند مأمور به استقامت و صبر بوده است. (۵۳۷) از این رو در تبلیغ دین خدا و رساندن پیام ها هیچ کوتاهی نکرده و در برابر درخواست غیر معقول و بهانه جویی ها هرگز سر تسلیم فرود نیاورده است. (۵۳۸) پیامبر خداصلی الله علیه وآله در ابلاغ پیام ها حتی در مواردی که به نوعی تحمیل آن برای دیگران سنگین می بود مانند داستان زینب همسر زید، (۵۳۹) استیحای از مؤمنان، (۵۴۰) ابلاغ همین آیه مورد بحث و ... چیزی را به دلیل ترس از خود و یا امر دیگر فروگذار نکرده است.

بنا بر این، دلیل دل نگرانی پیامبرصلی الله علیه وآله را باید در جای دیگر (نه ترس از قتل) جستجو کرد، و آن پیامدهای وخیم تکذیب منافقان و عکس العمل منفی برخی از یاران حضرت صلی الله علیه وآله در برابر این پیام بوده که منجر به حبط عمل آنان و شدت نفاق و کفر منافقان می شد. و از سوی دیگر با تکذیب و کفر آنان، ادامه رسالت و حتی اصل رسالت ناکام می ماند و موجب هدم دین می شد.

ثالثاً روایات صحیح السند نیز از طرق شیعه و سنی شأن نزول آیه «اکمال» را درباره حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می دانند.

نتیجه این که مقصود از ﴿مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ امر ولایت حضرت علی علیه السلام است که پیامبرصلی الله علیه وآله مأمور به ابلاغ آن بوده است.

بررسی شبهات

توضیح

برخی از علمای اهل سنت در صدد توجیه دیگری برای آیه برآمده اند تا ربطی به مسأله غدیر نداشته و از مؤیدات ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به حساب نیاید. اینک این توجیها را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ - نزول آیه در مورد حراست پیامبرصلی الله علیه وآله در مدینه

اهل سنت بر اساس برخی از روایات می گویند: پیش از نزول این آیه از پیامبرصلی الله علیه وآله حراست می شد ولی پس از نزول آن و تضمین خداوند بر حفظ جان ایشان، عذر نگهبانان را خواستند، و فرمودند: «بروید، خداوند من را حفظ خواهد کرد».

پاسخ اولاً: این روایات بر فرض احراز صدور، درصدد بیان مورد نزول آیه نیست و با آن منافاتی ندارد، بلکه در آنها تنها استناد پیامبر خداصلی الله علیه وآله را به بخشی از این آیه نشان می دهد و چون در متن برخی از روایات تصریح شده این تریخ از ناحیه رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه بوده است، احتمال دارد در فاصله غدیر خم تا وفات پیامبر خداصلی الله علیه وآله باشد.

ثانیاً: اساساً مفسران اهل سنت این روایات را غریب دانسته و بر این قول متفق اند که چون آیه مذکور مدنی و در اواخر بعثت نازل شده است، با حراست ابو طالب در مکه پیوندی ندارد.

ثالثاً: قول به اینکه آیه فوق دو بار یکی در اوائل بعثت و دیگری در مدینه در اواخر بعثت نازل شده باشد، (۵۴۱) نمی تواند مشکلی را حل کند؛ زیرا بر فرض که آیه در اوائل بعثت نازل شده باشد و در آن تضمین خداوند بر حفظ پیامبر صلی الله علیه وآله باشد ولی نیازی به نگهبانی رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه توسط یارانش نخواهد بود.

۲- نزول آیه در مورد حراست در مکه

سیوطی از ابن عباس نقل می کند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال شد: کدام آیه بر شما گران آمد؟ حضرت فرمود: «در ایام موسم در منا بودم و مشرکان عرب و سایر مردم در آنجا بودند. جبرائیل بر

من نازل شد و گفت { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... } من برخاستم و ندا دادم: ای مردم! چه کسی مرا یاری می کند تا پیام پروردگارم را برسانم و برای او بهشت باشد. ای مردم! بگویید: لا اله الا الله و من رسول خدایم تا رستگار شده، نجات یابید و به بهشت روید. پس هیچ کس از مرد و زن و کودک نبود جز آن که مرا با خاک و سنگ هدف قرار دادند و در صورتم آب دهان انداختند و گفتند: دروغگو است... پس عموی ایشان عباس آمد و حضرت را از دست آنان نجات داد و آنان را به عقب راند». (۵۴۲)

پاسخ حدیث از موضوعات و جعلیات بنی العباس بوده تا در برابر علویان فضیلتی بسازند زیرا:

اولاً: آیه مذکور به اتفاق شیعه و سنی در اوائل بعثت در مکه نازل نشده است. و تکرار نزول هم وجهی ندارد.

ثانیاً: این حدیث خبر واحد است و مخالفت است با تمام احادیثی که مخالفت با این مضمون دارد.

۳ - نزول آیه در جنگ با بنی انمار!!

ابن ابی حاتم به نقل از جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «در جنگ پیامبر خداصلی الله علیه و آله با بنی انمار، حضرت بر سر چاهی نشستند. مردی به نام «وارث» یا «غورث بن حارث» از بنی نجار قصد کشتن حضرت را کرد... وی نزد پیامبر آمد و گفت: شمشیرت را بده تا ببویم. حضرت آن را به وی داد. آن گاه از دستش لیز خورده و افتاد. پیامبرصلی الله علیه و آله به او فرمود: خداوند بین تو و آنچه می خواستی انجام دهی مانع شد. آنگاه این آیه نازل شد: { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ

پاسخ اولاً: ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: «حدیث جابر بدین صورت غریب است». (۵۴۴)

ثانیاً: در نقل این داستان اختلاف است، زیرا ابو هریره آن را به نحو دیگری نقل می کند. (۵۴۵) و اختلاف در نقل سبب وهن روایت است.

ثالثاً: این داستان با متن آیه سازگاری ندارد؛ زیرا در آن ضمانت بر حفظ پیامبر خداصلی الله علیه و آله به خاطر ابلاغ پیام خداوند می باشد.

رابعاً: توطئه برای قتل رسول خدا تازگی نداشته تا در اثر آن در اواخر بعثت، خداوند طبق آیه مذکور، ضمانت بر حفظ پیامبرصلی الله علیه و آله کند.

خامساً: این جریان با تمام روایاتی که از طریق فریقین نقل شده منافات دارد، زیرا در آن ها نگرانی پیامبر از تبلیغ دستوری بوده که بر ایشان نازل شده است.

۴ - نزول آیه درباره رجم و قصاص

برخی از اهل سنت در شأن نزول آیه می گویند: «خداوند به پیامبرش دستور داد تا آن چه را که درباره حکم رجم و قصاص بر وی نازل شده اعلان کند. در واقع این اعلان برخوردی در برابر موضع یهود بود که می خواستند به نحوی از حکم رجم زنانی محصنه و قصاص که در تورات آمده است فرار کنند. از این رو افرادی را نزد رسول خداصلی الله علیه و آله فرستادند تا از ایشان درباره این دو موضوع سؤال کنند، جبرئیل نازل شد و حکم رجم و قصاص را آورد. (۵۴۶)

این افراد از اهل سنت می گویند آیات ۴۱ تا ۴۳ که پیش از آیه مورد بحث در همین سوره مائده است در این باره می باشد.

پاسخ اولاً: این قول بدون دلیل و مخالف با اقوال تمام صحابه است.

ثانیاً: متن این آیات در ردّ این قول کافی است، چون یهود در

زمان نزول این سوره در اواخر بعثت تار و مار شده و سر جایشان نشسته بودند و در موقعیتی قرار نداشتند که بتوانند به حضرت زبانی برسانند تا خداوند وعده حفظ به او دهد.

۵ - نزول آیه درباره مکر یهود!!

اولین کسی که آیه «تبلیغ» را در مورد مکر یهود تفسیر کرده مقاتل بن سلیمان است. (۵۴۷) و پس از وی طبری و بغوی و محمد بن ابی بکر رازی این قول و تفسیر را اختیار کرده اند. (۵۴۸) فخر رازی نیز پس از احتمالات فراوان در مورد نزول آیه مورد بحث همین قول را برگزیده و تنها دلیل آن را نیز سیاق یا تناسب آیات قبل و بعد دانسته که جملگی درباره یهودیان است. (۵۴۹)

پاسخ اولاً- سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر صلی الله علیه وآله در حجه الوداع نازل شده است، و در آن موقع یهود شوکتی نداشته اند تا پیامبر از آن ها خوف داشته باشد و احتیاج به محافظت و عصمت و نگهبانی از آنها داشته باشد.

ثانیاً: قرآن بر ترتیب نزول آن نبوده تا بتوان به سیاق آیات آن بر ظهور یک معنا تمسک کرد.

ثالثاً: سیاق بر فرض ظهور دادن، قرینه مقامی است و در برابر نص روایات و قرینه های دیگر ظهوری نخواهد داشت.

رابعاً: بنا بر گفته فخر رازی، حکمی که خداوند درباره یهود نازل کرد و به قدری بر آنان گران تمام شد که موجب تأخیر در ابلاغ آن از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله گردید، این بود: {يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ...} «ای اهل کتاب شما بر هیچ چیز نیستید تا آن که...». در حالی که قرآن پیش از این آیه در آیه ۶۴ همین سوره خطاب تندتری

به یهود دارد: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا...﴾؛ «و یهود گفتند: دست خدا [با زنجیر] بسته است، دست هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن از رحمت [الهی دور شوند...].»

خامساً: ممکن است که وجود این آیه در بین آیات یهود اشاره به این نکته باشد که منافقانی که پیامبر از آنها خوف داشت به منزله یهود و از سنخ آنان در کفر و ضلالتند.

آیه اکمال

اشاره

از جمله آیاتی که دلالت بر امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام دارد و می تواند پشتوانه بسیار محکمی برای حدیث «غدیر» در افاده معنای ولایت و امامت باشد، آیه معروف به «اکمال» است. خداوند متعال می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ (۵۵۰) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.»

در ذیل آیه روایات بسیاری از فریقین وارد شده که آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است. اینک به بحث و بررسی درباره آن می پردازیم.

بررسی احادیث

توضیح

با مراجعه به مصادر حدیثی اهل سنت پی به وجود روایاتی صحیح السند در رابطه با نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام می بریم، اینک به بررسی برخی از این روایات می پردازیم:

۱ - روایت ابونعیم اصفهانی

ابی نعیم از محمد بن احمد بن علی بن مخلد، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از یحیی حمانی، از قیس بن ربیع، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری نقل می کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در روز غدیر خم به علی علیه السلام دعوت نمود. و امر کرد که هر چه خار و خاشاک زیر درخت بود بکنند. و این واقعه در روز پنجشنبه بود. علی علیه السلام را صدا زد، آن گاه بازوهای او را گرفت و هر دو را بلند نمود به حدی که مردم سفیدی زیر بغل های رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردند. مردم متفرق نشدند تا این که این آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر بر کامل کردن دین و تمام نمودن نعمت، و رضایت پروردگار به رسالت من و به ولایت علی از بعد من. آن گاه فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، بار خدایا هر کس ولایت او را پذیرفت او را دوست بدار و هر که با او دشمنی نمود او را دشمن دار. و هر کس او را یاری کرد یاری کن و هر کس او را خار کرد خارش نما... (۵۵۱)

- محمد بن احمد بن علی بن مَخْلَد معروف به ابن مَحْرَم: از بزرگان شاگردان

ابن جریر طبری و ملازمین او است، که دارقطنی و ابو بکر برقانی او را معتبر دانسته اند، و ذهبی از او به امام تعبیر کرده است. (۵۵۲) و اگر برخی او را تضعیف کرده اند به جهت نقل احادیث مناقب اهل بیت علیهم السلام است.

- محمد بن عثمان بن ابی شیبہ: ذهبی او را به امام حافظ تعبیر کرده و صالح جزره او را توثیق نموده است. و ابن عدی می گوید: من از او حدیث منکری ندیده ام تا آن را نقل کنم. (۵۵۳)

- یحیی حمّانی: او از رجال مسلم در صحیح اوست. و نیز از مشایخ ابی حاتم و مطین و امثال این دو از بزرگان اهل سنت به حساب می آید. و عدّه ای از یحیی بن معین نقل کرده اند که او را صدوق و ثقه معرفی نموده است. و نیز گروهی دیگر از علمای اهل جرح و تعدیل (رجال) او را توثیق نموده اند. و هر کس درباره او سخنی ناشایست گفته به جهت حسد او بوده است. گفته اند که او عثمان را دوست نداشته و درباره معاویه می گفته که او بر غیر ملت اسلام بوده است. (۵۵۴)

- قیس بن ربیع: او از رجال ابی داود و ترمذی و ابن ماجه به حساب می آید. و ابن حجر او را صدوق دانسته است. (۵۵۵)

- ابو هارون عبدی: که همان عماره بن جوین است، او از مشاهیر تابعین بوده و از رجال بخاری در «خلق افعال العباد»، و ترمذی و ابن ماجه و از شیوخ ثوری و حمّادین و دیگران از بزرگان اهل سنت بوده است. گرچه برخی به جهت تشیع بر او خرده گرفته اند، (۵۵۶) ولی نمی توانند او را رد کنند؛ زیرا حدیث

او در کتب بخاری و دو کتاب از صحاح اهل سنت وارد شده است. و دیگر این که در جای خود به اثبات رسیده که شیعه بودن راوی حدیث در صورتی که راستگو باشد مضرّ به حدیث او نیست. (۵۵۷)

۲- روایت خطیب بغدادی

خطیب بغدادی از عبدالله بن علی بن محمد بن بشران، از علی بن عمر حافظ، از ابو نصر حبشون بن موسی بن ایوب خلّال، از علی بن سعید رملی، از ضمیره بن ربیعہ قرشی، از ابن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابی هریره نقل کرده که گفت: هر کس در روز هجدهم ذی حجه روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه بر او نوشته خواهد شد. و آن روز غدیر خم است، زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من ولیّ مؤمنین نیستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: هر که من مولای اویم پس علیّ مولای اوست. عمر بن خطاب گفت: مبارک باد، مبارک باد ای پسر ابی طالب! تو مولای من و مولای هر مسلمان شدی. آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...}... (۵۵۸).

بررسی سند

- ابن بشران (م ۴۱۵): خطیب بغدادی او را صدوق، ثقه، ثبت و ... معرفی کرده است. و ذهبی نیز او را عدل دانسته است. (۵۵۹)

- علی بن حافظ: همان دارقطنی است (م ۳۸۸) که علمای رجال او را بسیار تمجید کرده اند. (۵۶۰)

- ابو نصر حبشون: ذهبی او را صدوق دانسته و خطیب بغدادی نیز او را توثیق کرده و درباره او قول مخالفی ذکر نکرده است.

- علیّ بن سعید رملی: ذهبی تصریح به

وثاقت او کرده و می گوید: تا به حال کسی را ندیدم که درباره او مذمتی بگوید. (۵۶۱)

- ضمره بن ربیعہ (م ۲۰۲): او از رجال بخاری در کتاب «الادب المفرد» و چهار صحیح دیگر از صحاح اهل سنت است. عبدالله بن احمد از پدرش نقل کرده که او صالح الحدیث و از ثقات به حساب می آید. عثمان بن سعید دارمی از یحیی بن معین و نسائی توثیق او را نقل کرده، و ابو حاتم او را صالح، و محمد بن سعد او را ثقه مأمون خیر دانسته و گفته که افضل از او وجود ندارد. (۵۶۲)

- عبدالله بن شوذب (م ۱۵۶)؛ او از رجال ابی داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه است. ذهبی می گوید: جماعتی او را توثیق کرده اند، (۵۶۳) و ابن حجر او را صدوق عابد معرفی نموده است. (۵۶۴) و از سفیان نقل کرده که ابن شوذب از ثقات مشایخ ما به حساب می آید. و ابن معین و ابن عمار و نسائی نیز او را ثقه معرفی کرده است. و ابن جبان نیز او را در جمله ثقات به حساب آورده است. (۵۶۵)

- مطر وراق (م ۱۲۹): او از رجال بخاری و رجال مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان صحاح است. (۵۶۶)

- شهر بن حوشب (م ۱۱۲): او از رجال بخاری در کتاب «الادب المفرد» و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان صحاح به حساب می آید و همین معنا در توثیق او نزد اهل سنت کافی است. (۵۶۷)

۳ - روایت ابن عساکر

ابن عساکر به طرق مختلف این مضمون را نقل کرده است. به یک سند از خطیب بغدادی نقل کرده قبلاً ذکر شد.

در سندی دیگر از ابو بکر بن مزرفی،

از حسین بن مهتدی، از عمر بن احمد، از احمد بن عبدالله بن احمد، از علی بن سعید رقی، از ضمیره، از ابن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب از ابی هریره همان مضمون قبل را نقل کرده است. (۵۶۸)

بررسی سند

- ابوبکر بن مزرفی (م ۵۲۷): ابن جوزی می گوید: «من از او حدیث شنیدم، مردی ثابت در نقل حدیث، عالم و دارای عقیده نیک بود». (۵۶۹) و ذهبی نیز او را ثقه و متقن دانسته است. (۵۷۰)

- ابو الحسین بن مهتدی، (م ۴۶۵): خطیب بغدادی او را ثقه، و سمعانی او را ثقه معرفی کرده و احادیث او را قابل احتجاج دانسته است. (۵۷۱)

- عمر بن احمد: او که همان ابن شاهین است (م ۳۸۵)، خطیب بغدادی و ابن ماکولا- او را ثقه امین، و دارقطنی و ابو الولید باجی و ازهری او را ثقه، و ذهبی او را شیخ صدوق حافظ معرفی کرده است. (۵۷۲)

- احمد بن عبدالله بن احمد همان ابن النیری سابق است. بقیه رجال سند قبلاً مورد بررسی قرار گرفت.

۴ - طریق دیگر از ابن عساکر

ابن عساکر نیز از ابو القاسم سمرقندی، از ابو الحسین بن نقور، از محمد بن عبدالله بن حسین دقاق، از احمد بن عبدالله بن احمد بن عباس بن سالم بن مهران، معروف به ابن النیری، از سعید رقی، از ضمیره، از ابن شوذب، از مطر وراق از شهر بن حوشب از ابی هریره همین مضمون را نقل کرده است. (۵۷۳)

بررسی سند

- ابو القاسم بن سمرقندی (م ۵۳۶): ابن عساکر و سلفی او را ثقه، و ذهبی او را استاد و امام در حدیث معرفی کرده است. (۵۷۴)

- ابو الحسین بن نقور (م ۴۷۰): خطیب او را

راستگو، و ابن خیرون او را ثقه، و ذهبی او را شیخ جلیل راستگو معرفی کرده است. (۵۷۵)

بقیه رجال حدیث قبلاً به آن ها اشاره شد.

راویان نزول آیه در روز غدیر خم

جماعت بسیاری از علمای اهل سنت روایت نزول آیه در روز هجدهم ذی حجه در سرزمین غدیر خم را در کتاب های خود نقل کرده اند اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰). (۵۷۶)

۲ - حافظ ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰). (۵۷۷)

۳ - حافظ ابی نعیم اصفهانی. (۵۷۸)

۴ - حافظ ابو بکر خطیب بغدادی (م ۴۶۳). (۵۷۹)

۵ - حافظ ابو سعید سجستانی (م ۴۷۷). (۵۸۰)

۶ - ابو الحسن بن مغازلی شافعی (م ۴۸۳). (۵۸۱)

۷ - حافظ ابو القاسم حسکانی. (۵۸۲)

۸ - حافظ ابو القاسم بن عساکر دمشقی شافعی (م ۵۷۱). (۵۸۳)

۹ - خطیب خوارزمی (م ۵۶۸). (۵۸۴)

۱۰ - سبط بن جوزی. (۵۸۵)

۱۱ - شیخ الاسلام حمّوئی. (۵۸۶)

۱۲ - عماد الدین ابن کثیر دمشقی شافعی. (۵۸۷)

۱۳ - جلال الدین سیوطی شافعی. (۵۸۸)

۱۴ - میرزا محمد بدخشی. (۵۸۹)

و دیگران.

در رابطه با شأن نزول آیه سه رأی عمده مطرح است:

۱ - اشاره به دوران عظمت اسلام

فخر رازی احتمال می دهد که کلمه «الیوم» در این آیه در معنای حقیقی خود به کار نرفته است، بلکه معنای مجازی دارد، بدین معنا که «یوم» در این جا به معنای «دوران» و «یک برهه از زمان» است، نه یک قطعه کوتاه از زمان.

طبق این نظریه، آیه نظر به روز خاص و حادثه ویژه ای ندارد، بلکه از شروع و آغاز دوران عظمت اسلام و فرا رسیدن دوران یأس و ناامیدی کفار خبر می دهد.

پاسخ اولاً: معنای مجازی و غیر حقیقی نیاز به قرینه روشنی دارد که فخر رازی برای این معنای مجازی قرینه ای ارائه نمی دهد.

ثانیاً: اگر این تفسیر صحیح بود، نزول آیه بنابر این معنا سزاوارتر بود که در فتح مکه باشد.

ثالثاً: با روایاتی که دلالت بر نزول آیه در هجدهم ذی حجه دارد سازگار نیست.

۲ - نزول آیه در روز عرفه

فخر رازی احتمال دیگری می دهد که بگوییم آیه در روز عرفه بر پیامبر نازل شده و کلمه «یوم» نیز در معنای حقیقی آن به کار رفته است، که همان روز خاص و معینی باشد، یعنی روز هشتم ماه ذی حجه در آخرین سفر حج پیامبر صلی الله علیه و آله که سال دهم هجرت بوده است.

بخاری به سند خود از عمر بن خطاب نقل کرده که مردی از یهود به او گفت: ای امیر المؤمنین: آیه ای در کتاب شما است که می خوانید، اگر بر ما جماعت یهود نازل شده بود آن روز را عید می گرفتیم. عمر گفت: کدامین آیه؟ او گفت: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}. عمر گفت: ما آن روز و مکانی را که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد

می دانیم، آن روز، روز عرفه و روز جمعه بود. (۵۹۰)

پاسخ اولاً: تمام روایات از این قبیل از حیث سند ضعیف است، زیرا از پنج نفر از صحابه نقل شده است، که دو نفر از آن ها عمر بن خطاب و معاویه اند، و از آن جا که در قول به نزول آیه در روز نهم ذی حجه ذی نفع اند، زیرا هر دو غاصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بوده اند، لذا قولشان مورد قبول نخواهد بود.

و نیز از طریق سمره بن جندب و ابن عباس و امام علی علیه السلام نیز نقل شده است، ولی در روایت سمره، عمر بن موسی بن وجیه قرار دارد که ضعیف است و لذا اصل روایت را هیشمی رد کرده است. (۵۹۱) و در سند روایت منسوب به ابن عباس، عتیار مولى بنی هاشم قرار دارد که بخاری در صدد تضعیف او برآمده است... (۵۹۲) در روایت منسوب به امام علی علیه السلام نیز احمد بن کامل واقع شده که دارقطنی او را سهل انگار در نقل حدیث معرفی کرده است. (۵۹۳)

ثانیاً: فخر رازی می گوید: «مورخان و محدثان اتفاق نظر دارند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از نزول این آیه شریفه بیش از ۸۱ یا ۸۲ روز عمر نکرده...». (۵۹۴)

و از طرفی دیگر اهل سنت معتقدند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز دوازدهم ربیع الأول به دنیا آمده است و اتفاقاً در روز دهم ربیع الأول نیز رحلت نموده اند. حال با کمی تأمل پی می بریم که این مدت زمان تنها با مبدئیت هجدهم ذی حجه سازگاری دارد نه نهم عرفه.

ثالثاً: ممکن است که این دو قول را بر فرض صحت این گونه با هم جمع کنیم که

آیه دو بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.

رابعاً: و نیز ممکن است این دو قول را به این نحو جمع کنیم که آیه در روز نهم ذی حجه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده ولی در روز هجدهم پیامبر صلی الله علیه و آله آن را تلاوت کرده است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خداوند مأمور به ابلاغ به ولایت امیر المؤمنین در حجه الوداع بوده است.

خامساً: ممکن است که مقصود از اکمال دین در آن روز کامل شدن اسلام با تبیین حج و ابلاغ ولایت امیر المؤمنین علیه السلام باشد؛ زیرا مطابق برخی از روایات جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و از جانب خداوند به او فرمود که: تو همه چیز را بیان کردی جز دو وظیفه را که باید عملی کنی، یکی حج و دیگر ولایت... (۵۹۵).

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «جایز است که بگوییم: خداوند سبحان بیشتر سوره را که در آن آیه «اکمال» و امر ولایت است در روز عرفه نازل کرده است، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ و بیان ولایت را به روز غدیر خم در هجدهم ذی حجه موکول کرد، گرچه آن را در روز عرفه تلاوت کرده بود. و این که در برخی از روایات آمده که نزول آیه در روز غدیر است، بعید به نظر نمی رسد که مراد تلاوت حضرت همراه تبلیغ امر ولایت باشد که در آن روز انجام گرفته است. بنابراین این توجیه، بین روایات، تنافی وجود ندارد. (۵۹۶)

۳- نزول آیه در روز غدیر خم

نظر شیعه امامی و بسیاری از علمای اهل سنت آن است که آیه «اکمال» در روز هجدهم ذی حجه، در غدیر خم

بر پیامبر نازل شده است، که به برخی از روایات صحیح‌السند اشاره کردیم.

کلینی رحمه الله به سندش از امام باقر علیه السلام در حدیثی نقل کرده که فرمود: «و كانت الفريضة تنزل بعد الفريضة الأولى، و كانت الولاية آخر الفرائض، فانزل الله عز وجل {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...}» (۵۹۷) «فريضة به ترتیب یکی پس از دیگری نازل می شد و ولایت آخرین فريضة ها بود سپس خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...}».

این نظریه با مضمون و محتوای آیه شریفه نیز سازگار است، زیرا:

اولاً: دشمنان اسلام پس از ناکامی در تمام توطئه ها تنها به یک چیز دل بسته بودند و آن این که پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا برود و پس از ارتحال آن حضرت بتوانند به آرزوی خود برسند و ضربه نهایی را بر اسلام وارد سازند. اما وقتی دیدند که آن حضرت در روز هجدهم ذی حجه، سال دهم هجرت در بین عموم مردم شخصی بی نظیر را به جانشینی خود انتخاب کرد، آرزوهای خویش را بر باد رفته دیدند.

ثانیاً: با انتخاب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت و امامت، نبوت به سیر تکاملی خود ادامه داد، و به آن دین خود را تمام و کامل کرد.

ثالثاً: نعمت های خداوند با نصب امامت و رهبری پس از پیامبر تکمیل شد.

رابعاً: بدون شک اسلام بدون امامت و رهبری پس از پیامبر علیه السلام یک دین فراگیر و جهانی نخواهد شد.

استعمالات واژه الیوم

«یوم» در چهار معنا استعمال شده است:

۱ - مدّت زمانی که از طلوع فجر آغاز و به غروب خورشید ختم می شود. بنابر این معنا «یوم» مترادف «نهار» است و به معنای روز

در مقابل شب به کار می رود. مانند: {إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبِّتِهِمْ شُرَعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ} (۵۹۸) «روز شنبه آنان، ماهی هایشان روی آب می آمد، و روز غیر شنبه به سوی آنان نمی آمد.»

و نیز می خوانیم: {فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ} (۵۹۹) «هر کس از شما که در ماه رمضان بیمار یا در سفر باشد، پس روزهای دیگری را روزه بگیرد.»

۲ - مجموع شبانه روز: چنان که بر مجموع نمازهایی که در یک شبانه روز خوانده می شود نمازهای یومیه می گویند.

۳ - عصر، روزگار و برهه ای از زمان، مانند آیه: {تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ} (۶۰۰) «ما این روزهای ظفر و شکست را به نوبت میان مردم می گردانیم.»

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «الدهر یومان: یوم لک ویوم علیک» (۶۰۱) «زمانه دو روز است: یک روز به نفع تو است و یک روز به ضرر تو.»

۴ - مرحله: چنان که درباره خلقت آسمان و زمین فرمود: {الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ} (۶۰۲) «خدایی که آسمان و زمین را در شش مرحله خلق کرد.» و نیز فرمود: {خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ} (۶۰۳) «زمین را در دو مرحله خلق کرد.»

۵ - قیامت: بیشترین استعمال واژه در قرآن کریم مربوط به روز قیامت است. سرّ اینکه از قیامت به «یوم» تعبیر می شود آن است که مرحله دیگری از نظام هستی و مرحله پایانی آن است.

الف و لام در «الیوم» برای عهد است و اشاره به روز معین و مشخصی دارد که نزد گوینده و شنونده معلوم است. بنابر این واژه «الیوم» به معنای امروز در مقابل دیروز و فردا قرار دارد.

حقّ آن

است که آیه، اشاره به برهه ای از روزگار دارد که آغاز آن قطعه زمانی، روز نزول این آیه بوده است. از این رو اختصاصی به دوازده ساعت یا بیست و چهار ساعت ظرف نزول آیه ندارد.

«الیوم» دوم در آیه که به منظور اهمیت دادن به آن روز بزرگ تکرار شده است نیز به همین معناست.

طمع کافران

مراد از «کافران» در جمله {الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ} تنها مشرکان مکه یا حجاز نیست، بلکه به علت مطلق بودنش شامل مشرکان، بت پرستان، یهودیان و مسیحیان و ... نیز می شود.

تلاش کافران به امید نفوذ در دین با انگیزه نابودی آن از برخی آیات قرآن کریم استفاده می شود. خدای سبحان اهداف کافران را در محورهای زیر تشریح کرده است:

۱ - ابتدا تلاش می کردند تا چراغ دین را به طور کلی خاموش کنند و این نهال نو پا را از ریشه بیرون آورند: {يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ}؛ (۶۰۴) «آنان اراده دائمی دارند که نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند. در حالی که خدا می خواهد نورش را تمام و کامل کند هر چند که کافران را خوش نیاید.»

۲ - چون دیدند که موفق به ریشه کن ساختن دین و خاموش کردن چراغ آن نشدند تلاش کردند تا مسلمانان را از دین و آیین شان برگردانند: {لَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا}؛ (۶۰۵) «مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند.»

این تلاش فرهنگی و نظامی اختصاص به مشرکان ندارد، بلکه اهل کتاب نیز در چنین تلاش و کوششی بودند: {وَدَّ كَثِيرٌ

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسِبًا؛ (۶۰۶) «بسیاری از اهل کتاب دوست دارند شما را بعد از ایمان آوردنتان به کفر برگردانند.»

۳- بعد از بی ثمر ماندن کوشش هایشان در دو مرحله قبل، تلاش کردند تا با پیشنهادِ گرویدن به آیین یهود و نصاری در حقیقت دین بدلی بسازند و حسّ دین گرایی آنان را این گونه اقناع کنند. از این رو به مردم عوام می گفتند ﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا؛ (۶۰۷) «کسی داخل بهشت نمی شود جز آن که یهودی یا نصرانی باشد.» یا آن جا که می فرماید: ﴿كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارًا تَهْتَدُوا (۶۰۸)﴾ «یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید.» سران کفر نیز در مقام توصیه به استقامت و پایداری می گفتند: برای حفظ خدایانتان و عبادت آن ها صبر و استقامت به خرج دهید: ﴿أَنْ اْمْسُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ؛ (۶۰۹) «بروید و بر خدایانتان استقامت و پایداری بورزید.»

۴- بعد از آن که همه نقشه های پیشین آنان بر باد رفت به فکر دیگری افتاده و خود را به آن دل خوش کردند و آن اینکه محمدصلی الله علیه وآله فرزند پسری ندارد تا جانشین او و ادامه دهنده راهش باشد. و نیز کسی را به طور علنی به جانشینی خود نصب نکرده است، لذا نقشه ها را برای بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله ریختند و به آن دل خوش کرده بودند که در روز غدیر خم رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرده و بر این سمت در میان جماعت بسیاری نصب نمود. این جا بود که

کافران و منافقان از این نقشه خود نیز مأیوس شدند، و لذا خداوند متعال این آیه را نازل کرد: {الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}؛ (۶۱۰) «امروز کافران از [زوال آیین شما مأیوس شدند، بنابر این از آن ها نترسید، و از [مخالفت من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آیین [جاویدان شما پذیرفتم.»

مقصود از اکمال دین

در این که مقصود از «اکمال دین» در آیه مورد بحث چیست سه نظریه مطرح شده است:

۱ - منظور از «دین» قوانین و احکام شرع است، یعنی در آن روز قوانین اسلام کامل شد، و پس از آن دیگر در اسلام خلأ قانونی وجود ندارد.

پاسخ:

اگر مقصود از اکمال دین، اکمال تشریحی بود باید بعد از نزول آیه حکمی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نمی گشت، با این که مطابق روایات بسیار آیه کلاله و آیه ربا و برخی دیگر از احکام بعد از آن روز بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.

طبری از براء بن عازب نقل می کند که آخرین آیه ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد آیه: {يَسْئَلُكَ قُلُوبُ الَّذِينَ يَفْتَنُوكُمْ فِي الْكَلَالَةِ} (۶۱۱) است.

ابو حیان اندلسی می گوید: «بعد از این آیه - آیه اکمال - آیات بسیاری از قبیل آیات ربا و آیات کلاله و دیگر آیات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد.»

۲ - برخی معتقدند که منظور از دین در آیه «اکمال» حجج است، یعنی در آن روز خاص و با شکوه، خداوند حجج

شما را کامل کرد.

پاسخ:

اولاً: حجّ جزء شریعت اسلامی است نه دین، و حمل دین بر شریعت که جزئی از آن، حجّ است خلاف ظاهر به نظر می رسد.

ثانیاً: این توجیه با ظاهر کلمه «الیوم» سازگاری ندارد؛ زیرا مقصود از «الیوم» ظرف زمان حاضر و همان زمان نزول و ابلاغ آیه می باشد. باید مشاهده کرد که در آن روز چه اتفاقی افتاده که به سبب آن دین کامل شده است. می دانیم که در آن روز جز ابلاغ ولایت امیر المؤمنین علیه السلام واقعه دیگری نبوده است.

۳ - مقصود از «اکمال دین» کامل شدن ارکان آن به توسط ولایت و امامت امیر المؤمنین است؛ زیرا با ادامه نبوت از کانال امامت است که دین به قله کمال خود خواهد رسید.

ویژگی های روز غدیر در آیه

مطابق آیه سوم از سوره مائده، شش ویژگی برای روز غدیر خم که هجدهم ذی حجه بوده و در آن روز، واقعه غدیر و نصب امامت حضرت امیرعلیه السلام بوده، وجود دارد:

۱ - امید تمام دشمنان را که برای نابودی اسلام دندان طمع تیز کرده بودند، به یأس مبدل کرد: {الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا}.

۲ - افزون بر تبدیل شدن امیدشان به یأس، آن چنان زمینه فعالیت آن ها را خنثی کرد که ترس مسلمانان را از آنان بی جهت دانست: {فَلَا تَخْشَوْهُمْ}.

۳ - امکان داشت که مسلمانان با پشت پا زدن و نادیده گرفتن آن نعمت بزرگ، کفران نعمت کنند و زمینه غضب الهی و بازگشت سلطه کفار را فراهم و امید تازه ای در آنان ایجاد کنند، از این رو برای پیشگیری از این مسأله فرمود: {وَ اَخْشَوْنِ}.

۴ - پیشرفتی کیفی (کمال) در دین الهی ایجاد کرد و

مايه تکامل آن گرديد: {أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ}.

۵ - پیشرفتی کمی (تمامیت) در نعمت مطلق الهی (ولایت) ایجاد کرد، و آن را به مراحل پایانی و اتمام رساند: {وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي}.

۶ - در مرحله ابلاغ نیز خدا راضی شد تا اسلام با ولایت، دین ابدی مردم گردد: {وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا}.

بنابر این، آن روز آغاز برهه ای جدید در تاریخ اسلام شد.

کیفیت نزول آیه

برخی از علمای شیعه به اقتضای ظاهر روایات، احتمال داده اند که این بخش از آیه جدا از بقیه بخش ها نازل شده و هنگام جمع آوری قرآن در این جا قرار داده شده است، در حالی که غالب یا همه مفسران اهل سنت می گویند: مجموع این آیه با هم نازل شده و قسمت های گوناگون آن، مضمون مشترک دارد. از این رو لازم است هر دو احتمال به طور جداگانه مورد بحث و گفتگو قرار گیرد:

۱ - علمای شیعه می گویند: تعدد یا وحدت آیات به تنهایی نمی تواند دلیل تعدد یا وحدت نزول باشد، یعنی همان گونه که دو آیه بودن، نشان تعدد نزول نیست، یک آیه بودن نیز دلیل وحدت نزول تمام بخش های آن نمی تواند باشد. مثلاً در آیه تطهیر که در سوره احزاب آمده، نشان می دهد، که این آیه، مستقل از قبل و بعد خودش است، چنان که مضمون و محتوای آن شهادت می دهد که مخاطبی غیر از مخاطب قبل و بعد خود دارد. شأن نزولی که علمای اهل سنت نیز نقل کرده اند نشان می دهد این فقره از آیه در واقعه ای خاص نازل شده است.

در آیه محلّ بحث نیز مطلب از همین قرار است؛ زیرا هنگام بیان حکم خون، مردار، گوشت

خوک و ... می فرماید: {الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...}.

همان طور که می دانیم معلوم شدن حکم خون و امثال آن موجب یأس دشمن و تکمیل دین نمی شود. شاهدش آن است که این احکام، قبلاً در دو سوره مکی - انعام، آیه ۱۴۵ و نحل، آیه ۱۱۵ - و نیز در آیه ۱۷۳ از سوره بقره، که اولین سوره مدنی است، نازل شده بود ولی عنوان یأس کفار و تکمیل دین در آن ها مطرح نیست، در حالی که اگر نزول و ابلاغ این احکام دارای چنین خاصیتی باشد باید در آن سوره ها نیز {الْيَوْمَ يَئِسَ} ذکر می شد.

بدین ترتیب {الْيَوْمَ...} نمی تواند اشاره به روز نزول حکم خون، مردار، و ... باشد، بلکه باید اشاره به روزی باشد که در آن، حادثه مهم دیگری واقع شده است. از این جهت شیعه اعتقاد دارد آیه {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...} اشاره به روزی دارد که نبی اکرم صلی الله علیه و آله آیه «تبلیغ» را عملی نمود. آن چه که خداوند می فرماید: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ؛ (۶۱۲) «ای پیامبر! آن چه که از سوی پروردگارت به تو نازل شد به مردم ابلاغ کن.» امری که اگر امتثال نمی شد زحمات بیست و سه ساله آن حضرت به هدر می رفت و رسالت الهی ابلاغ نمی گردید.

نتیجه این که یا باید بگوییم: این دو بخش، جدای از قبل و بعد خود نازل شده، لیکن هنگام جمع آوری قرآن به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا به دستور کسانی که بعد از آن حضرت به جمع آوری قرآن پرداختند - طبق مبانی مختلف در تدوین قرآن - در این جا قرار گرفته است.

یا این که بگوییم: این دو جمله همراه قبل و بعد خود نازل شده، لیکن به روز نزول آیه، از آن جهت که ظرف نزول برخی احکام فقهی است اشاره ندارد، بلکه جمله معترضه ای است که بین این جملات قرار گرفته است.

مؤید این مدعا این است که اگر این دو جمله را حذف کنیم بقیه آیه، تامّ و کامل خواهد بود و خللی در معنای آن وارد نمی شود. چنان که حذف آیه تطهیر خللی در معنا ایجاد نمی کند، بلکه معنا روشن تر و ترجمه و تفسیر راحت تر خواهد شد.

۲ - احتمال دیگر این که این جمله همراه بقیه قسمت های آیه نازل شده و جدای از آن ها نیست، چنان که مفسران عامه بر این باورند.

با این احتمال نیز می توان گفت: «الیوم» اشاره به روز نزول احکام مذکور در آیه است؛ زیرا وحدت نزول، نقشی در این جهت ندارد. همان گونه که صدر آیه ۲۹ سوره یوسف با خطاب به حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: {يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا}؛ «ای یوسف! از این حادثه صرف نظر کن.» و در ذیل آن خطاب به همسر عزیز مصر آمده است: {وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ}؛ «و تو ای زن! از گناه خویش استغفار کن.» با آن که مجموع این ها یک آیه بیشتر نیست و نامی از همسر عزیز مصر به میان نیامده است. کسی ادعا نکرده که هر دو بخش آیه خطاب به یک نفر است. بنابر این، گرچه در محاورات و گفتگوهای عرفی، از وحدت سیاق به عنوان یک اصل و قاعده ای عقلایی نام می برند و بدان توجه و عنایت دارند؛ لیکن نمی توان گفت: یک قاعده کلی و عمومی است و

همیشه می تواند دلیل یا مؤید باشد، به ویژه اگر قرینه داخلی یا خارجی بر خلاف آن وجود داشته باشد.

برخی می گویند: در ابتدای آیه سوم مائده سخن از گوشت های حرام است، و در انتهای آن، سخن از اضطرار و ضرورت و حکم آن و در وسط آن دو آیه «اکمال» آمده است، اگر مقصود از آیه اکمال مسأله ولایت و امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله است چه تناسبی با صدر و ذیل آیه دارد؟

پاسخ:

آیات قرآن به صورت یک کتاب کلاسیک تنظیم نشده است، بلکه به همان شکلی که نازل می گشت به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله ثبت می شد. بنابر این ممکن است صدر آیه مورد بحث به خاطر سؤالاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد گوشت های حرام شده، قبل از واقعه غدیر نازل شده باشد، و بعد از مدتی واقعه غدیر پیش آمده و آیه مورد بحث نازل گشته و کتاب و نویسندگان وحی آن را به دنبال حکم گوشت های حرام ثبت کرده اند. سپس مسأله اضطرار یا مصداقی از مصداقی آن رخ داده و حکم آن نازل شده و ذیل آیه را که حاوی حکم اضطرار است به دنبال قسمت وسط آیه ثبت کرده باشند. بنابر این، با توجه به نکته فوق، لازم نیست آیات تناسب خاصی با هم داشته باشند.

آیه سأل سائل

آیه سأل سائل

یکی از آیاتی که درباره قصه غدیر خم نازل شده و دلالت حدیث غدیر بر امامت و ولایت و خلافت حضرت علی علیه السلام را تأیید می کند آیه «سأل سائل» است. خداوند متعال می فرماید: {سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ}؛ (۶۱۳) «تقاضاکننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شود.

این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند.»

اصل قصه چیست؟ و چگونه ارتباط با واقعه غدیر دارد؟ و چگونه دلالت حدیث بر امامت و ولایت را تأیید می کند؟ سؤال هایی است که در این مبحث به آن می پردازیم.

اعتراف به نزول آیه در مورد قصه غدیر

اشاره

برخی از علمای اهل سنت این آیه را مربوط به قصه غدیر می دانند از قبیل:

۱ - ابو اسحاق ثعلبی

او می گوید: از سفیان بن عیینه درباره تفسیر قول خداوند عز وجل {سَأَلَ سَائِلٌ} سؤال شد که در شأن چه کسی نازل شده است؟ او در جواب گفت: تو از من درباره مسأله ای سؤال کردی که کسی قبل از تو از من سؤال نکرده بود. حدیث کرد مرا پدرم از جعفر بن محمد از پدرانش: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله در سرزمین غدیر خم به سر می بردند مردم را ندا داده و همه را جمع کرد. آنگاه دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست. این خبر شایع شد و در همه کشورها و شهرها پیچید. از آن جمله خیر به حارث بن نعمان فهری رسید. او در حالی که بر شتر خود سوار بود وارد سرزمین ابطح شد و از شتر خود پایین آمده شتر را خوابانید و پای او را بست. آن گاه به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمد در حالی که در میان جمعی از اصحاب خود بود. عرض کرد: ای محمد! ما را از جانب خداوند امر کردی تا شهادت به وحدانیت خدا دهیم و این که تو رسول خدایی، ما هم قبول کردیم. و امر نمودی تا پنج نوبت نماز بخوانیم. آن را نیز از تو قبول کردیم. و ما را به زکات و روزه ماه رمضان و حج امر کردی آن ها را نیز قبول کردیم. به این راضی نشدی تا آن که بازوان پسر عمویت را بالا برده و او

را بر ما برتری دادی و گفتی: «من کنت مولاه فعلی مولاه»؛ «هر کس که من مولای اویم این علی مولای اوست.» آیا این مطلبی بود که از جانب خود گفتی یا از جانب خدای عز و جل؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به کسی که جز او خدایی نیست همانا این مطلب از جانب خداوند بوده است. در این هنگام حارث بن نعمان به پیامبر پشت کرده و به سوی راحله خود حرکت کرد در حالی که می گفت: بار خدایا! اگر آن چه محمد می گوید حق است بر من سنگی از آسمان ببار یا عذابی دردناک بر من بفرست. او به شتر خود نرسیده بود که خداوند بر او سنگی فرستاد که بر سر او خورده و از پشت او بیرون آمد و با این طریق به قتل رسید. در این هنگام بود که خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: {سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ}. (۶۱۴)

ترجمه ابی اسحاق ثعلبی ابن خلکان می گوید: «ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری، مفسر مشهور، او یکتای اهل زمان خود در علم تفسیر بود. تفسیری نوشته که با آن بر سایر مفسرین فایق آمده است. عبدالغافر بن اسماعیل فارسی در کتاب سیاق تاریخ نیشابور او را یاد کرده و بر او درود فرستاده و نیز او را صحیح النقل و مورد وثوق و اطمینان دانسته است...».

(۶۱۵)

صفدی نیز درباره او می گوید: «او حافظ، عالم، صاحب نظر در عربیت و موثق است.» (۶۱۶)

ترجمه سفیان بن عیینه سفیان از مشاهیر مورد وثوق نزد اهل سنت است. نووی درباره او می گوید: «سفیان بن عیینه... اعمش، ثوری،

مسعر، ابن جریح، شعبه، همّام، وکیع، ابن مبارک، ابن مهدی، قَطّان، حمّاد بن زید، قیس بن ربیع، حسن بن صالح، شافعی، ابن وهب، احمد بن حنبل، ابن مدینی، ابن معین، ابن راهویه، حمیدی و خلائقی بسیار که قابل شمارش نیستند، از او روایت نقل کرده اند. و ثوری از قَطّان، و او از ابن عیینه روایت نقل کرده است. علما اتفاق بر امامت و جلالت و عظمت مرتبه او دارند». (۶۱۷)

ذهبی گوید: «امام ابو محمد سفیان بن عیینه هلالی شیخ حجاز». شافعی گفته: اگر نبود مالک و سفیان علم حجاز از بین رفته بود... او ثابت قدم در حدیث بود. بهز بن اسد گفته: همانند ابن عیینه را ندیدم... و احمد گفته من کسی را دانایتر به سنن از او نیافتم». (۶۱۸)

یافعی می گوید: «علما در حق او گفته اند که او: امام، عالم، ثابت، باورع بوده و اجماع بر صحت حدیث اوست...». (۶۱۹)

۲ - ابو عبید هروی (م ۲۲۳)

هروی در تفسیرش به نام «غریب القرآن» در ذیل آیه {سَأَلَ سَائِلٌ} می نویسد: «هنگامی که رسول خداصلی الله علیه و آله در غدیر خم آن چه قرار بود ابلاغ کند به مردم رساند و آن مطلب در کشورها و شهرها پخش شد جابر بن نصر بن حارث بن کلده عبدری آمد و عرض کرد: ای محمد! تو ما را از جانب خدا امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا دهیم... تا آخر روایت».

ابن خلکان در ترجمه هروی می نویسد: «او مردی ربّانی، و دارای فنون مختلف در علوم اسلامی بود، روایتش حسن و صحیح النقل بود. و کسی را نمی شناسم که در امر دین او طعنی وارد کرده باشد». (۶۲۰)

۳ - شیخ الاسلام حموئی

او در باب پانزدهم از کتاب «فرائد السمطین» از شیخ عمادالدین عبدالحافظ بن بدران، از قاضی جمال الدین عبدالقاسم بن عبدالصمد انصاری، از عبدالجبار بن محمد خوارزمی بیهقی، از ابی الحسن علی بن احمد واحدی نقل کرده که گفت: من از شیخ ما استاد ابی اسحاق ثعلبی در تفسیرش قرائت کردم که از سفیان بن عیینه درباره این آیه {سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ} سؤال شد که در شأن چه کسی نازل شده است؟ او این حدیث را (که قبلاً ذکر کردیم) نقل نمود... (۶۲۱)

حموئی همان ابراهیم بن محمد بن مؤید بن حمویه صدرالدین ابوالمجامع شافعی است که از شیوخ ذهبی بوده و در سال ۷۲۲ وفات یافته است. علماء اهل سنت او را امام در علوم حدیث و فقه معرفی کرده اند. (۶۲۲)

کتاب او «فرائد السمطین» در سال ۷۱۶ تألیفش به پایان رسیده است.

بغدادی می گوید: «جوینی از کتابش (فرائد السمطین) در سال ۷۱۶ فارغ شد». (۶۲۳)

کتاب او از بهترین کتاب هایی

است که اهل سنت در نقل فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام به رشته تحریر درآورده اند.

۴ - حاکم حسکانی

حاکم حسکانی حنفی این روایت را با سندهای بسیار از برخی از امامان اهل بیت علیهم السلام و تعدادی از صحابه نقل کرده است. اینک ما یک روایت از آن ها را نقل می کنیم:

او از ابوبکر محمد بن محمد بغدادی، و او از ابو محمد عبدالله بن احمد بن جعفر شیبانی، از عبدالرحمن بن حسن اسدی، از ابراهیم بن حسین کسائی، از فضل بن دکین، از سفیان بن سعید، از منصور، از ربیع، از حذیفه بن یمان نقل کرده که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» نعمان بن منذر فهری ایستاد و گفت: ... آنگاه تا آخر قصه را نقل می کند. (۶۲۴)

- ابوبکر محمد بن محمد بغدادی: حافظ عبدالغافر نیشابوری در ترجمه او می گوید: «او فقیه، فاضل، دین دار... بود». (۶۲۵)

- عبدالله بن احمد بن جعفر شیبانی نیشابوری: خطیب بغدادی در ترجمه او می گوید: «او اموال بسیاری داشت، همه آن ها را در راه علم و اهل علم و حج و جهاد و اعمال نیک بکار گرفت، و از تمام علمای هم عصرش بیشتر حدیث شنید... او مورد وثوق است...». (۶۲۶)

- عبدالرحمن بن حسن اسدی: خطیب بغدادی او را در ترجمه اش تمجید کرده است. (۶۲۷) گرچه برخی از معاصرینش او را تضعیف کرده اند ولی بنا بر رأی ذهبی و ابن حجر تضعیف معاصر قابل توجه نیست. (۶۲۸)

- ابراهیم بن حسین کسائی معروف به ابن دیزل: ذهبی درباره او می گوید: «امام حافظ، ثقه، عابد... حاکم او را ثقه مأمون معرفی کرده است...». (۶۲۹)

فضل بن دکین: او از رجال صحاح سته

به شمار می آید. ابن حجر می گوید: «او ثقه، ثبت بوده و از بزرگان شیوخ بخاری به حساب می آید». (۶۳۰)

سفیان بن سعید: او که معروف به ثوری است، شعبه و سفیان بن عیینه و ابو عاصم نبیل و یحیی بن معین و بسیاری از علما او را امیرالمؤمنین در حدیث معرفی کرده اند. سفیان بن عیینه می گوید: اصحاب حدیث سه نفرند: ابن عباس در زمانش، شعبی در زمانش، ثوری در زمانش. عباس دوری می گوید: مشاهده کردم که یحیی بن معین هیچ کس را در فقه و حدیث و زهد و هر چیز، بر سفیان مقدم نمی داشت. او از رجال صحاح سته است. (۶۳۱)

- منصور: همان منصور بن معتمر است که از رجال صحاح سته بوده و ابن حجر در شأن او گفته: «او ثقه، ثبت و اهل تدلیس نبوده است». (۶۳۲)

- ربعی: همان ربعی بن خراش است که از رجال صحاح سته به حساب می آید. ابن حجر او را ثقه و عابد معرفی کرده است. (۶۳۳)

- حذیفه بن یمان: او از اصحاب جلیل القدر است.

راویان حدیث از اهل بیت علیهم السلام و اصحاب

این روایت را برخی از امامان اهل بیت علیهم السلام و نیز برخی از صحابه نقل کرده اند از قبیل:

۱ - امام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲ - امام محمد باقر علیه السلام.

۳ - امام جعفر صادق علیه السلام.

۴ - عبدالله بن عباس.

۵ - حذیفه بن یمان.

۶ - سعد بن ابی وقاص.

۷ - ابی هریره.

راویان حدیث از عامه

مضمون این حدیث را عده ای از علمای اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند از قبیل:

۱ - حافظ ابو عبید هروی (۲۲۳). (۶۳۴)

۲ - ابوبکر نقّاس موصلی بغدادی (۳۵۱). (۶۳۵)

۳ - ابو اسحاق ثعلبی نیشابوری (۴۲۷). (۶۳۶)

۴ - حاکم حسکانی حنفی. (۶۳۷)

۵ - ابوبکر یحیی قرطبی (۵۶۷). (۶۳۸)

۶ - سبط بن جوزی حنفی (۶۵۴). (۶۳۹)

۷ - شیخ الاسلام حموئی. (۶۴۰)

۸ - شیخ محمد زرنندی حنفی. (۶۴۱)

۹ - نورالدین ابن صبیّغ مالکی. (۶۴۲)

۱۰ - سید نورالدین سمهودی شافعی. (۶۴۳)

۱۱ - ابو السعود عمادی. (۶۴۴)

۱۲ - شمس الدین شریینی شافعی. (۶۴۵)

۱۳ - سید جمال الدین شیرازی. (۶۴۶)

۱۴ - شیخ زین الدین مناوی شافعی. (۶۴۷)

۱۵ - شیخ برهان الدین علی حلبی شافعی. (۶۴۸)

۱۶ - سید مؤمن شبلنجی شافعی. (۶۴۹)

۱۷ - شیخ احمد بن باکثیر مکی شافعی. (۶۵۰)

۱۸ - شیخ عبدالرحمن صفوری. (۶۵۱)

۱۹ - شمس الدین حنفی شافعی. (۶۵۲)

۲۰ - ابو عبدالله زرقانی مالکی. (۶۵۳)

۲۱ - قندوزی حنفی. (۶۵۴)

و دیگران.

دلالت حدیث

این روایت از جمله شواهد و قرائنی است که دلالت بر معنای سرپرستی در حدیث غدیر دارد، زیرا اگر مقصود از مولا در حدیث غدیر محبت و یا نصرت بود چه ضرورتی داشت که حارث بن نعمان این گونه با رسول خدا صلی الله علیه و آله مواجه کرده و در نهایت امر از خداوند تقاضای مرگ کند؟ به طور حتم او از حدیث غدیر معنای سرپرستی و امامت حضرت علی علیه السلام را فهمیده بود، لذا به جهت عنادی که با حضرت داشت تحمل نیاورده، حسد او باعث شد که چنین درخواستی از خداوند نماید.

پاسخ به شبهات

توضیح

برخی از متعصبین از علمای اهل سنت درصدد توجیه یا تکذیب این حدیث برآمده اند اینک به این شبهات پرداخته و هر یک را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد:

۱ - سوره معارج مکی است!!

ابن تیمیه در یک سری از اشکالات خود بر این حدیث می گوید: «سوره معارج که این آیه در اول آن آمده است به اتفاق اهل علم مکی است، در نتیجه نزول آن ده سال یا بیشتر قبل از واقعه غدیر بوده است». (۶۵۶)

پاسخ اجماعی را که ابن تیمیه ادعا کرده متیقن از آن نزول مجموع سوره در مکه است نه مجموع آیات آن؛ زیرا ممکن است که خصوص این آیه مدنی باشد.

اگر کسی اشکالی کند قاعده در این که سوره ای مکی یا مدنی است این است که اول آن سوره آیه اش در کجا نازل شده باشد، و چون افتتاح سوره با آیه مدنی است پس با مکی بودن سوره سازگاری ندارد.

در جواب می گوئیم: این ادعا خلاف واقع است زیرا چه بسیار مواردی که بر خلاف این مطلب آمده است:

الف - سوره عنکبوت: تمام آیات آن مکی است به جز ده آیه از اول آن. (۶۵۷)

ب - سوره کهف: تمام آیات آن مکی است به جز هفت آیه از اول آن که مدنی است. (۶۵۸)

ج - سوره مطففین: تمام آیات آن مکی است به جز آیه اول آن. (۶۵۹)

د - سوره لیل: تمام آیات آن مکی است به جز آیه اول آن. (۶۶۰)

ه - سوره مجادله: تمام آیات آن مدنی است به جز ده آیه از اول آن. (۶۶۱)

و - سوره بلد: تمام آیات آن مدنی است به جز آیه اول آن. (۶۶۲)

۲ - خداوند با وجود پیامبر عذاب نخواهد کرد!!

ابن تیمیه نیز می گوید: «این آیه به سبب مطلبی است که مشرکین در مکه گفته اند، و بعد از آن هم عذابی به خاطر آن نازل نشد؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا

كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ؛ (۶۶۳) «ولی [ای پیامبر!] تا تو در میان آن ها هستی، خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد. و [نیز] تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.» (۶۶۴)

پاسخ اولاً: منافاتی ندارد که عذاب خداوند در مکه بر مشرکین وارد نشده باشد ولی در این مکان بر حارث نازل گشته باشد.

ثانیاً: از برخی روایات استفاده می شود که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله برخی از اشخاص مورد عذاب قرار گرفتند.

الف - مسلم در صحیح خود به سندش از ابن مسعود نقل می کند که قریش نافرمانی رسول خدا نمود و از قبول اسلام سرباز زد پیامبر صلی الله علیه و آله در حق آن ها نفرین کرد و به خداوند عرض کرد: «بار خدایا! همانند هفت سال یوسف بر آنان قحطی بفرست. در این هنگام بود که خشک سالی شبه جزیره حجاز را فرا گرفت و کار به جایی رسید که مردار می خوردند. و از شدت گرسنگی و عطش آسمان را همانند دود مشاهده می کردند...» (۶۶۵)

ب - ابن عبدالبر نقل می کند: پیامبر هر گاه راه می رفت به طرف راست و چپ مایل می شد. حکم بن عاص آن حرکت را به جهت استهزای حضرت انجام می داد. پیامبر صلی الله علیه و آله روزی او را دید که چنین کاری را انجام می دهد، حضرت او را نفرین کرد که خدا کند که چنین شوی. از همان روز به حالتی مبتلا شد که هنگام راه رفتن بدنش می لرزید. (۶۶۶)

ج - بیهقی به سند خود از اسامه بن زید نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را به محلی فرستاد، او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بست. حضرت صلی الله علیه و آله او را نفرین

کرد. او را مشاهده کردند که از دنیا رفته و شکمش پاره شده است. و هنگام دفن هر چه کردند او را خاک کنند زمین او را قبول نکرد. (۶۶۷)

از این قضایا و قصه های دیگر استفاده می شود که مقصود از عذابی که با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه پیامبران از مردم برداشته می شود عذاب عمومی است نه عذاب خصوصی و مربوط به یک فرد یا دو فرد، و این مطلب موافق با مقتضای حکمت است، زیرا گاهی ضرورت چنین اقتضائی را دارد.

۳ - اگر چنین بود باید معجزه می شد!!

ابن تیمیه می گوید: «اگر این واقعه صحیح بود باید همانند قصه اصحاب فیل به عنوان معجزه ای در بین همه مردم پخش می شد و همه آن را می دانستند در حالی که چنین نیست». (۶۶۸)

پاسخ اولاً: قیاس ابن تیمیه یک قضیه و واقعه فردی را به قصه اصحاب فیل قیاس مع الفارق است، زیرا در مورد قصه اصحاب فیل حادثه ای عظیم و همگانی اتفاق افتاد و لذا سریع خبر آن بین مردم پخش شد، بر خلاف قصه حارث بن نعمان که قضیه ای فردی و در محدوده ای خاص بوده است.

ثانیاً: از آن جا که این قصه از فضائل حضرت امیر علیه السلام به حساب می آید لذا سعی مدرسه خلفا در طول تاریخ در مخفی داشتن آن بوده است.

۴ - مسلمان عذاب دنیوی نمی شود!!

ابن تیمیه می گوید: «از ظاهر کلمات حارث استفاده می شود که او مسلمان بوده و به مبادی پنجگانه اسلامی اعتراف داشته است. و معلوم است که در دنیا خصوصاً در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله کسی که مسلمان است عذاب نمی شود». (۶۶۹)

پاسخ از حدیث مذکور همان گونه که اسلام حارث استفاده می شود از آن حرفی که در آخر کلامش زده استفاده می شود که مرتد شده و در حقیقت مشرک است. و لذا او استحقاق چنین عذابی را داشته است.

سرّ اعراض اکثر صحابه از نص غدیر

اشاره

بعد از بحث های طولانی که با برخی از اهل تسنن درباره شیعه و حقایق و ولایت بلا فصل امیر المؤمنین می شود، و بعد از آن که ادله امامت و خلافت آن حضرت از جمله حدیث غدیر ملاحظه می گردد و پی به صحت سند و قوت دلالت آن برده می شود، آخرین سؤال یا اشکالی که از طرف اهل سنت مطرح می شود این است که چه شد که با وجود این هجوم از آیات و روایات در شأن و امامت علی علیه السلام، صحابه به آن ها بی اعتنایی کرده و توجهی به آن نکردند؟ علی بن ابی طالب علیه السلام را رها کرده و به سراغ دیگران رفتند و آن ها را به خلافت برگزیدند؟ آیا اعراض مردم سبب سست شدن روایات نمی شود؟

شیخ سلیم البشیری بعد از بحث طولانی با مرحوم سید شرف الدین عاملی و تصدیق احادیث ولایت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «من چه بگویم! از طرفی به این ادله نگاه می کنم آن ها را از حیث سند و دلالت تمام می یابم، ولی از طرف دیگر می بینم که اکثر صحابه از علی علیه السلام اعراض نمودند، و این بدان معناست که به این

روایات عمل نکرده اند، من با این سیاهی لشکر چه کنم؟» (۶۷۰)

لذا جا دارد که به این سؤال پرداخته و موضوع را به طور وضوح بیان کنیم تا حق روشن گردد.

عامل اول: وجود دو خط فکری در میان صحابه

توضیح

هرکس که مطالعه ای در رابطه با حیات صحابه در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن داشته باشد، پی می برد که دو اتجاه و خط فکری در میان آن ها حاکم بوده است:

الف - خط فکری اجتهاد در مقابل نصّ:

این خط فکری معتقد است که لازم نیست به تمام آن چه که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن خبر و دستور داده ایمان آورده و تعیداً آن را قبول کنیم، بلکه می توان در نصوص دینی مطابق با مصالحی که درک می کنیم اجتهاد کرده و در آن تصرّف نماییم. این خط فکری از مبانی اساسی مدرسه خلفا قرار بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مصائب فراوانی را از این نوع خط فکری تحمّل نمود.

ب - در مقابل این اتجاه و خط فکری، خط فکری دیگری است که معتقد است، باید در مقابل مجموعه دستورات دین و شریعت تسلیم بوده و تعبد کامل داشت. این خط فکری همان طریق و ممشای اهل بیت و به تعبیر دیگر مدرسه اهل بیت است.

طرفداران طریق اجتهادی

از آن جا که اجتهاد در مقابل نصوص به جهت رعایت مصالح، امری موافق با میل و طبیعت انسان است، لذا گروهی از صحابه از همان زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله دست به این کار زده و عملاً با حضرت به مقابله پرداختند، که می توان از سردمداران این جرأت و خط فکری را عمر بن خطاب دانست. او کسی بود که در صلح حدیبیه شدیداً با پیامبر برخورد کرد (۶۷۱) و در اذان تصرّف کرده (حیّ علی خیر العمل) (۶۷۲) را از آن ساقط نمود و به جای آن (الصلاه خیر من النوم) (۶۷۳) را در اذان

صبح اضافه کرد. او از متعه النساء منع کرده (۶۷۴) و حج تمتع را نیز تعطیل نمود. (۶۷۵) او در برخی از امور امثال تجهیز لشکر اسامه (۶۷۶) و احضار قلم و دوات برای پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت نوشتن وصیتش، مخالفت عملی نمود. (۶۷۷) این ها همه دلالت بر وجود یک نوع خط فکری خاص در بین برخی از صحابه داشته است که به جهت آن برداشت و خط فکری این گونه با پیامبر عمل می کردند. آن ها پیامبر را در غیر وحی قرآنی یک فرد عادی بیش نمی دانستند.

عمر بن خطاب در توجیه مخالفت با پیامبر صلی الله علیه و آله در نوشتن وصیت نامه خود می گوید: «من می دانستم که پیامبر چه چیزی قصد داشت بنویسد، او اراده نموده بود تا به اسم علیّ تصریح کند، ولی من به جهت مهربانی و احتیاط بر اسلام از آن امتناع نمودم». (۶۷۸)

عذر مدرسه خلفا در مخالفت با امام علی علیه السلام با مراجعه به تاریخ و کلمات رؤسای مدرسه خلفا پی می بریم که در عملکرد خود برای گرفتن حقّ خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به بهانه هایی تمسک جستند که نه تنها عذری شرعی و عقلانی برای عمل آن ها نیست، بلکه خود، دلالت بر بطلان افکار آن ها می باشد. اینک به برخی از این توجیهاات اشاره می کنیم:

۱ - کراهت قریش:

گاهی در توجیه عمل ناشایست خود به جمله ای تمسک می کردند که غرزدگان امروز نیز این شعار را بر زبان خود جاری ساخته و آن را دنبال می کنند. آنان می گفتند: قریش کراهت دارد که نبوت و خلافت در یک خاندان قرار گیرد، اگر نبوت در خاندان بنی هاشم بوده، امامت و خلافت نبی باید در خاندانی دیگر قرار گیرند. (۶۷۹) و از آنجا

که باید توسعه سیاسی در حکومت اسلامی باشد، لذا به خاطر جلب نظر قریش، خلافت و امامت را از علی علیه السلام که از بنی هاشم است سلب می نمایم.

پاسخ:

بهترین پاسخ را در آن زمان ابن عباس در ردّ این استدلال داده است. او در جواب آنها گفت: «اگر قریش خلافت را برای خود انتخاب کرد به جهت آن که خواست و اراده خدا بود، اشکالی ندارد، ولی حق، خلاف این امر است، خداوند متعال گروهی را متّصف به کراهیت کرده و فرموده است: {ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ}؛ (۶۸۰) «این به خاطر آن است که از آن چه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد!».

خواست خداوند چنین بوده که علی و اهل بیتش را بر دیگران برتری دهد، زیرا قلوب آنان از قلب رسول خدا است. آنان کسانی اند که خداوند رجس و پلیدی را از وجودشان دور کرده و قلبشان را پاک گردانیده است.» (۶۸۱)

در حکومتی که به اسم اسلام و دین برپا شده معنا ندارد که به خاطر جلب توجه عده ای بی دین و بی تفاوت و دشمن اسلام و مسلمین، به آن ها امتیاز داده و حتّی پست های کلیدی را در اختیار آنان قرار داد، یا حاکم عادل اسلامی که از جانب خداوند متعال برای رهبری جامعه معین شده را عزل کرده و اشخاص ناقابلی را بر این سمت گماشت. آیا این قریش که بر آن ها دل می سوزاند همان کسانی نبودند که در مدت عمر پیامبر صلی الله علیه و آله چه در مکه و چه در مدینه، به اسلام و مسلمین و شخص پیامبر ضربه های هولناکی

زدند و در آخر نیز به جهت ترس و خوف از مسلمین اسلام اختیار کردند؟

آیا به خاطر جلب توجه آنان باید دست از حقّ و حقیقت شسته و صاحب حقّ را خانه نشین کرد و کسانی را به جای او بر حکومت اسلامی نشانند که از اسلام و دین چندان اطلاعی ندارند؟

۲ - عرب تحمّل علی علیه السلام را ندارد:

گاهی در توجیه غضب خلافت امام علی علیه السلام این گونه عذر می آوردند: از آن جا که علی علیه السلام مظهر عدل و عدالت است عرب تاب و توان عدالت او را ندارد لذا صلاح نیست که او خلیفه مردم باشد. (۶۸۲)

پاسخ:

اولاً: این اجتهاد در مقابل نص است. کسانی که بر فرض چنین نیتی داشتند آیا مشاهده این همه سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصایای او با تأکیدات فراوان در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام را نکردند؟ آیا آنان پیامبر را معصوم و خیرخواه و مصلحت اندیش امت نمی دانند؟ آیا به خاطر عدم تحمّل حقّ می توان از حقّ گذشت و به باطل روی آورد؟ باطلی که جز گمراهی چیز دیگری در آن نیست. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ (۶۸۳) «پس بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟!».

اگر امر چنین است چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهت تألیف قلوب مشرکین، از مواضع اصولی خود هیچ قدمی عقب نشینی نکرد حتی حاضر شد تمام مشکلات و گرفتاری ها از قبیل هجرت از موطن اصلی خود و جنگ را بپذیرد، ولی قدمی از مواضع خود عقب نشینی نکند.

ثانیاً: آیا عرب نسبت به اشخاص دیگر غیر از علی علیه السلام استقامت و رضایت داشتند که با علی نداشتند؟ مگر نه این بود که

سعد بن عبادہ رئیس قومی بزرگ با ابوبکر مخالفت کرد؟ (۶۸۴) مگر نه این است که گروهی به طور کلی از دین رسول خداصلی الله علیه وآله خارج شده و مرتد گشتند؟ مگر نه این است که برخی قسم یاد کردند که ما تا ابد با ابافصیل بیعت نمی کنیم؟ (۶۸۵) مگر نبود که انصار در سقیفه بر ابوبکر اعتراض کردند و غضب قریش را به این جهت برانگیختند تا کار به جایی رسید که بین آنان درگیری شد و به یکدیگر فحش و ناسزا گفتند؟ (۶۸۶)

هرگز انصار قصدشان این نبود که علی علیه السلام را از خلافت عزل کنند، زیرا اکثر آنان می گفتند: ما با کسی غیر از علی بیعت نمی کنیم. (۶۸۷)

هرگز قبائل عرب قصد تمرد بر امام علی علیه السلام را در صورت به خلافت رسیدن نداشتند. آنان در بین خود کسی را غیر از علی علیه السلام اولی به مقام خلافت بعد از رسول نمی دانستند.

آلوسی در توجیه این قصه که چرا رسول خداصلی الله علیه وآله ابوبکر را از تبلیغ سوره براءت کنار زد و علی بن ابی طالب را بر این کار انتخاب کرد و فرمود: «نباید سوره را کسی غیر از من یا کسی که از سنخ خود من است ابلاغ کند» می گوید: «زیرا عادت عرب بر این بود که کسی متولی عهد میثاق الهی و نقض آن نشود مگر خود پیامبر یا کسی که از نزدیکان او باشد، تا حجّت بر مردم تمام گردد». (۶۸۸)

از کلام آلوسی به خوبی استفاده می شود که مردم نماینده و شخص منتخب رسول خداصلی الله علیه وآله را به خوبی می پذیرفتند، ولی چه کنیم که عده ای با شیطنت و زیرکی خاص عقول مردم

را تخدیر کرده و به انحراف کشیدند.

حقّ آن است: کسی که عرب یا قریش بر او استقامت نداشت و زیر بار او نمی رفت علی علیه السلام نبود بلکه همان چند نفر از مهاجرین بودند که ماهیتشان بر همه معلوم بود و لذا برای پیش بردن آمال شوم و مطامع خود از هر راهی حتی تهدید و زور استفاده می کردند.

ابن ابی الحدید می گوید: «اگر شلاق و تازیانه عمر نبود خلافت ابوبکر پابرجا نمی شد.» (۶۸۹)

آنان به جای این که مردم را به حق و حقیقت و ولایت به حقّ امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت کنند، مردم را از او دور کرده و عقول آنان را تخدیر کردند، مردم را فریب داده و خلافت را به نام خود تمام کردند. آنان خصوصاً عمر به همان اندازه که برای تثبیت خلافت ابی بکر فعالیت کردند اگر نیمی از آن را برای تثبیت خلافت علی علیه السلام به کار می گرفتند هرگز کار به اینجا نمی کشید. مگر ابوسفیان، طلحه و زبیر در آن زمان از سردمداران و طرفداران علی علیه السلام نبودند، مگر ابوسفیان رئیس قریش پیشنهاد بیعت با علی علیه السلام را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نداد. مگر گروهی از مهاجرین و انصار در خانه آن حضرت به جهت مخالفت با ابی بکر تحصّن نکردند تا آن که آن ها را با زور و تهدید برای بیعت بردند، مگر زبیر شمشیر نکشید و نگفت که این شمشیر را غلاف نمی کنم تا با علی بیعت شود؟ (۶۹۰)

این ها که حقّ را به بهانه های مختلف از علی علیه السلام گرفتند تنها به فکر حکومت و مطامع شخصی خود بودند و هیچ گاه به فکر دیگران و اسلام نبودند ولی با این

بهبانها ها عقول مردم را تخدير نمودند.

خضري مي گويد: «شكي نيست كه اگر خليفه از آل بيت نبوت مي بود به طور حتم مردم بيشتري به آن ميل پيدا کرده و با رغبت تمام با او بيعت مي کردند همان گونه كه با رغبت و ميل با پيامبر بيعت کرده و به او گرويدند، زيرا جنبه هاي ديني، اثر محكمي در ميان مردم دارد. به همين جهت است كه در اوائل قرن دوم عده اي به عنوان اهل بيت پيامبر صلي الله عليه وآله مردم را به خود دعوت کرده و به پيروي رسيدند...» (۶۹۱)

۳ - كمى سنّ:

عمر بن خطاب در جواب اعتراض ابن عباس كه چرا حقّ اميرالمؤمنين عليه السلام را گرفتيد مي گويند: «من گمان نمي كنم كه علت منع علي از خلافت غير از اين باشد كه قوم، او را كوچك به حساب مي آوردند».

ابن عباس در جواب عذر عمر بن خطاب مي گويد: «خداوند از آن جهت كه او را اختيار كرد علي عليه السلام كوچك نشمرد» (۶۹۲)

مگر مقام و فضيلت به سن است؟ مگر نه اين است كه اسامه بن زيد جواني نوزده يا بيست ساله بيش نبود، چرا پيامبر اين قدر اصرار بر امارت او بر لشكر خود داشت، حتّي با اصرار فراوان از جانب عمر و ابوبكر و ديگران كه او كم سنّ است، در ميان ما بزرگان و پيرمردان ورزيده جنگ وجود دارد چرا او را بر اين امر انتخاب كرديد؟ حضرت به سخنان آنان گوش نداد و فرمود: «اگر در امارت او ترديد مي كنيد قبلاً در امارت پدرش نيز ترديد داشتيد». از اين عمل كرد پيامبر استفاده مي شود كه مقام و منصب به لياقت است نه به سنّ.

۴ - خدا نخواست:

برخي نيز در

توجیه عملکرد غلط خود به جبر متوسل می شوند و می گویند: «اگر چنین شد جهتش این بود که خدا نخواست تا علی علیه السلام به خلافت برسد، گرچه رسول خدا بر این امر اصرار می ورزید. و هنگام تعارض بین مراد خداوند و مراد رسول او حق تقدم با خداست.» (۶۹۳)

پاسخ:

اولاً: این توجیه در حقیقت باز کردن باب جبرگرایی است، که اگر این مسئله باب شود به همه امور حتی گناهان بشر نیز تعمیم داده می شود و در نتیجه تمام مبانی عقلایی و عقلی و نقلی بر هم خواهد ریخت. خداوند هر فعلی را با اختیار از بشر درخواست کرده نه به جبر.

ثانیاً: مگر درخواست ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اختصاص به رسول خدا دارد تا با خواست خداوند متعال تعارض داشته باشد؟ مگر خداوند متعال در آیات متعدد همچون آیه ولایت، سخن از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به میان نیاورده است؟

ثالثاً: مگر ممکن است که رسول خداصلی الله علیه وآله اراده چیزی کند که خلاف اراده و مراد خدا باشد؟ مگر قرآن نمی فرماید: {قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ} (۶۹۴) «بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا [نیز] شما را دوست بدارد.»

و نیز در جایی دیگر می فرماید: {مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ} (۶۹۵) «کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.»

نتیجه: در توجیه اول از اعراض صحابه از امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله گفتیم که: دو اتجاه و روش فکری در میان صحابه حاکم بوده است، برخی خود را صاحب نظر در مقابل شریعت دانسته و در مقابل آن مصلحت اندیشی کرده و

اجتهاد می نمودند. اینان در مورد ادله خلافت و امامت علی علیه السلام نیز چنین کردند، در صدد توجیه آن به انواع حیلها برآمدند.

و از طرفی دیگر امر برای گروهی دیگر از صحابه مشتبه شد، زیرا آنان صاحبان این خط فکری را از صحابه می پنداشتند، کسانی که با پیامبر حشر و نشر داشتند، باور نمی کردند که اینها شیطنت کرده و پا بر روی حق و حقیقت بگذارند.

گروهی دیگر به تعبیر علی علیه السلام «همج رعاع» بوده با هر بادی میل پیدا می کردند. خصوصاً آن که داهیه و مصیبت وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اثر سنگینی بر آنان گذاشته بود که قدرت فکر کردن در امور را از آنان گرفته بود، و لذا رؤسای مدرسه خلفا این وقت را بهترین موقعیت برای اجرای نقشه های خود پنداشتند و سریع به سقیفه رفتند و مسئله خلافت را به نفع خود به پایان رساندند.

عامل دوم: حقد و کینه

امام علی علیه السلام کسی بود که پدران و اجداد کافر و فاسق عده ای از همین افراد تازه مسلمان را در جنگ ها به قتل رسانده بود و لذا کینه عجیبی در دل از این جهت نسبت به آن حضرت داشتند.

علی بن حسن بن فضال از پدرش نقل می کند که: از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضاعلیه السلام سؤال کردم درباره امیرالمؤمنین علیه السلام: چه شد که مردم از او اعراض کرده و به دیگری میل پیدا کردند، در حالی که فضیلت و سابقه او در اسلام و منزلت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند؟ حضرت فرمود: جهتش این است که امام علی علیه السلام پدران و اجداد و برادران و عموها و خاله ها و نزدیکان آنان را که

دشمن خدا و رسول او بودند تا حدّ زیادی به قتل رسانید، لذا به این جهت کینه حضرت را در دل گرفتند، و نمی خواستند که او متولی امورشان شود ولی از غیر علی علیه السلام در دل کینه ای نداشتند آن گونه که از علی علیه السلام داشتند، زیرا کسی به مانند علی علیه السلام در جهاد بر ضدّ مشرکان شرکت نکرده بود. و به همین جهت بود که از او اعراض کرده و به سراغ دیگری رفتند.» (۶۹۶)

عبدالله بن عمر به علی علیه السلام عرض کرد: «چگونه قریش تو را دوست بدارد در حالی که تو در روز بدر و احد هفتاد نفر از بزرگان آنان را به قتل رساندی.» (۶۹۷)

از امام زین العابدین علیه السلام و نیز ابن عباس سؤال شد: چرا قریش نسبت به علی علیه السلام بغض داشت؟ امام علیه السلام فرمود: «زیرا دسته اول آنان را به جهنم واصل کرده، و دسته آخر را نیز خوار و ذلیل کرد.» (۶۹۸)

ابوحفص می گوید: «حریر بن عثمان شدیداً بر علی علیه السلام حمله می کرد و بر بالای منابر او را دشنام می داد و همیشه می گفت: من او را به جهت این که پدرانم را به قتل رسانید دوست ندارم.» (۶۹۹)

لذا در تاریخ مشاهده می کنیم که یزید بن معاویه بعد از به شهادت رساندن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب به سر مبارک کرده و اشعار ابن زبیری را می خواند که در آن اشاره به مقابله به مثل از کشته های بدر است.

لیت اشیاخی بیدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل لأهلوا واستحلوا فرحاً

ثم قالوا یا یزید لاتشل قد قتلنا القوم من ساداتهم وعدلناه بیدر فاعتدل لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء ولا وحی نزل لست من خندق

ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل (۷۰۰)

عامل سوم: امام علی علیه السلام مرد عدالت

امام علی علیه السلام کسی بود که بدون جهات الهی و تقوایی کسی را بر دیگری مقدم نمی داشت، او کسی بود که همه را به یک دید نگاه می کرد، از این جهت خلافتش خوشایند عده ای نبود، آنان می خواستند کسی به خلافت منصوب شود که بین آنان تبعیض قرار داده و بهره ای بیشتر از بیت المال مسلمین به آنان برساند.

ابن ابی الحدید می نویسد: «مهمترین سبب در اعراض عرب از امیرالمؤمنین علیه السلام مسئله مالی بود، زیرا علی علیه السلام شخصی نبود که کسی را بی جهت بر دیگری برتری دهد، عرب را بر عجم تفضیل بخشد همان گونه که پادشاهان چنین می کردند. او کسی بود که هرگز اجازه نمی داد تا شخصی به جهات خاصّ به او متمایل گردد...» (۷۰۱)

او نیز از هارون بن سعد نقل می کند که عبدالله بن جعفر بن ابی طالب به علی علیه السلام عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! از تو می خواهم که دستور دهی به من کمکی شود، به خدا سوگند که هیچ نفقه ای ندارم جز اینکه مرکب خود را بفروشم تا با آن امور معاش خود را بگذرانم.

حضرت فرمود: «نه به خدا سوگند، من چیزی را برای تو نمی یابم جز آن که تو عمویت را امر کنی تا سرقت کرده و از آن به تو چیزی بدهد.» (۷۰۲)

همو می گوید: «از جمله منحرفین از علی علیه السلام انس بن مالک است، کسی که مناقب آن حضرت را کتمان کرده و به خاطر میل به دنیا کمک به دشمنان آن حضرت نمود...» (۷۰۳)

عامل چهارم: دشمنی با بنی هاشم

تاریخ گواهی می دهد که قریش زمان رسول خداصلی الله علیه وآله عداوت و دشمنی خاصی با بنی هاشم داشت. تا هنگامی که آن حضرت زنده بود از هیچ آزار و

اذیتی فروگذار نکرد؛ زیرا بعد از ظهور اسلام و دعوت پیامبر به دین جدید مشاهده کردند که با خسارت عظیمی از ناحیه او و دینش مواجه شده اند، خصوصاً آن که هدف اصلی این دین بر قلع و قمع بت پرستی و اعتقادات آنان برپا شده است. آنان مشاهده می کردند که روز به روز محمدصلی الله علیه وآله در قلوب مردم نفوذ کرده و مردم به او و دین و آیینش جذب می شوند و در مقابل آن ها جبهه ای عظیم تشکیل داده اند. لذا کینه آن حضرت را به دل گرفته در صدد جبهه گیری با او برآمده و شدیداً به مقابله پرداختند.

عباس بن عبدالمطلب روزی در حالی که غضبناک بود بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد. حضرت به او فرمود: چه چیز تو را به غضب درآورده است؟ عرض کرد: ای رسول خدا! ما چه کرده ایم با قریش که هرگاه به خودشان می رسند با روی باز همدیگر را در آغوش می گیرند ولی هر گاه با ما ملاقات می کنند طور دیگری معامله می کنند؟

راوی می گوید: در این هنگام بود که رسول خداصلی الله علیه وآله به حدی غضبناک شد که صورتش قرمز گشت، آن گاه فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست در قلب کسی ایمان داخل نمی شود تا این که شما را به خاطر خدا و رسولش دوست بدارد... (۷۰۴)

رسول خداصلی الله علیه وآله از آن جا که برای پیشبرد اهداف الهی خود مجبور بود تا با آنان مقابله کند، لذا در این راستا از علی علیه السلام کمک های فراوان گرفت. برخی از آنان که اقوام و افراد عشیره خود را در جنگ ها از دست داده بودند کینه

خشم خود را بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی بن ابی طالب ریخته و از او قصاص نمودند، و نگذاشتند تا به حقی که خداوند برای او معین کرده بود برسد.

عمر بن خطاب در مناظره ای که با ابن عباس دارد در آخر آن می گوید: «به خدا سوگند همانا علی پسر عمویت از همه به خلافت سزاوارتر است، ولی قریش تحمّل او را ندارد.» (۷۰۵)

انس بن مالک می گوید: «با رسول خدا و علی بن ابی طالب بودیم گذرمان به باغی افتاد، علی عرض کرد: ای رسول خدا! آیا نمی بینی که این باغ چقدر زیباست؟ پیامبر فرمود: باغ تو در بهشت از این بهتر است. انس می گوید: ما بر هفت باغ گذر کردیم، و این سؤال و جواب در آن ها تکرار شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و ما نیز توقف نمودیم، آن گاه سر خود را بر علی گذاشت و شروع به گریه نمود. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! چه چیز تو را به گریه درآورد؟ پیامبر فرمود: کینه ها در سینه های قومی که آن ها را بر تو آشکار نمی سازد تا من از دنیا بروم...» (۷۰۶)

پیامبر در حدیثی خطاب به علی علیه السلام کرده و فرمود: «همانا امت زود است که بعد از من بر تو حيله کنند.» (۷۰۷)

و نیز خطاب به علی علیه السلام فرمود: «آگاه باش همانا زود است که بعد از من مشکلاتی خواهی دید. علی علیه السلام عرض کرد: آیا در سلامت دینی هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری در سلامت دینی خواهی بود.» (۷۰۸)

عثمان روزی خطاب به علی علیه السلام کرده و گفت: «چه کنم اگر قریش تو را دوست ندارد، زیرا تو کسی

هستی که از آنان در جنگ بدر هفتاد نفر را به قتل رساندی» (۷۰۹)

امام علی علیه السلام به خداوند عرضه می دارد: «بار خدایا! به تو از قریش شکایت می کنم، آنان انواعی از شرّ و خدعه در سر داشتند که بر رسولت پیاده کنند ولی از آن عاجز ماندند و تو بین آنان با نیاتشان حائل شدی، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله دور مرا گرفتند و نیت شوم خود را بر من جاری ساختند. بار خدایا! حسن و حسین را حفظ گردان، و تا زنده ام آن ها را از گزند قریش مصون دار، و هنگامی که جانم را گرفتی تو بر آنان مراقب باش و تو بر هر چیز شاهی» (۷۱۰)

شخصی به امام علی علیه السلام عرض کرد: خبر بده مرا، اگر پیامبر فرزند پسری داشت که به حدّ بلوغ و رشد رسیده بود آیا عرب امر خلافت را به او واگذار می کرد؟

حضرت فرمود: «هرگز، بلکه اگر آن تدبیری که من انجام دادم انجام نمی گرفت عرب او را می کشت. عرب نسبت به کار محمّد کراهت داشت، و از آن چه خداوند به فضلش به او داده بود حسد می ورزید...» (۷۱۱)

عواقب انکار نصّ غدیر

اشاره

اکثر مسلمانان بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از نصّ غدیر اعراض نموده و آن را انکار کرده یا به فراموشی سپردند در حالی که قرآن مردم را به متابعت از آن دعوت کرده بود، و در نتیجه گرفتار مشکلات و مصیبت های فراوانی شدند.

۱ - خداوند متعال می فرماید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ؛ (۷۱۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی

چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد.»

۲- و نیز می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾؛ (۷۱۳) «هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری [در برابر فرمان خدا] داشته باشد، و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکار گرفتار شده است.»

۳- و نیز می فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾؛ (۷۱۴) «پروردگار تو هر چه می خواهد می آفریند، و هر چه بخواهد برمی گزیند، آنان [در برابر او] اختیاری ندارند.»

اعتراف اهل سنت به عواقب انکار نص

توضیح

طبیعی به نظر می رسد که انکار نص شرعی و الهی بر امام معصوم و واگذاری آن بر امت دارای عواقب و خطراتی خواهد بود که از روشنفکران اهل سنت نیز پوشیده نمانده است. اینک به نقل برخی از عبارات آنها می پردازیم:

۱- دکتر احمد محمود صبحی

او می گوید: «نحوه فکر اهل سنت در مسئله سیاست و اصول حکم یا به تعبیری جامع تر نظام بیعت، بسیاری از چالش ها را ایجاد نمود. سه خلیفه اول هر کدام به طریقی بر خلاف طریق دیگری حکم کردند، حال چگونه ممکن است که رأی اسلام را از عملکرد گوناگون آنان استنباط کرده و جمهور مسلمین بر آن اتفاق داشته باشند.» (۷۱۵)

او نیز می گوید: «هنگامی که معاویه به فکر افتاد تا خلافت را از بعد خودش برای فرزندش یزید به ارث گذارد در نظام اسلامی بدعت گذارده و در آن تقلید جدیدی ایجاد نمود که با آن سنت سلف را تغییر داد، و خلافت را شبیه پادشاهان فارس و بیزنطی ها نمود، و خلافت را - آن گونه که جاحظ گفت - به پادشاهی قیصر و کسری تبدیل نمود.» (۷۱۶)

او نیز می گوید: «هر چه که به اسم اسلام از تسلط و زور در عصر خلفاء جائز اتفاق افتاد دین خدا از آن متبری است، و گناه آن تا روز قیامت به گردن کسانی است که چنین حکومتی داشتند.» (۷۱۷)

۲- جاحظ

او در عین حال که از طرفداران عثمان است به روش معاویه در حکومت داری اعتراض کرده و می گوید: «... معاویه در حکومت طریقه استبداد را پیش گرفت، و بر بقیه اعضای شورا و بر جماعت مسلمین از انصار و مهاجرین در سالی که آن را «سال جماعت» نامیدند استبداد به خرج داد. سالی که سال جماعت نبود بلکه سال تفرقه و قهر و جبر و غلبه بود. سالی که در آن امامت به پادشاهی کسروی منتقل شد و خلافت منصبی قیصری گشت...» (۷۱۸)

۳- ابن قتیبه

او می گوید: «جهمیّه و مشبّهه در تأخیر علیّ - کرم الله وجهه - غلّو کرده و حقّش را ضایع کردند و در گفتار خود لجاجت به خرج دادند گرچه تصریح به ظلم خود نکردند و خون او را بدون حقّ و از روی تعدّی بر زمین ریختند... و او را به جهت جهل شان از امامت امامان خارج کرده و در جمله امامان فتنه گر قرار دادند، و بر خلافت او به جهت اختلاف مردم اسم خلافت نگذاشتند و در عوض یزید بن معاویه را به جهت اجماع مردم بر او مستوجب خلافت دانستند...» (۷۱۹)

۴ - مقریزی

او می نویسد: «خدا و رسولش راست گفته اند که بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله خلفائی خواهند آمد که به هدایت و دین حقّ قضاوت نمی کنند و سنت های هدایت را تبدیل می نمایند...» (۷۲۰)

۵ - ابن حزم ظاهری

او می گوید: «یزید فرزند معاویه در اسلام آثار قبیحی را از خود بجا گذارد: اهل مدینه و بزرگان قوم و بقیه صحابه را در روز حرّه در آخر دولتش به قتل رسانید، و حسین و اهل بیتش را در اول دولتش به قتل رسانید. و ابن زبیر را در مسجدالحرام محاصره کرد و حرمت کعبه و اسلام را بر پا نداشت...» (۷۲۱)

او نیز در «المحلّی» می گوید: «پادشاهان بنی امیه تکبیر را در نماز اسقاط کردند و خطبه نماز عید فطر و قربان را مقدم داشتند تا آن که این مطلب بر روی زمین پخش شد. لذا صحیح است که بگوییم عمل هیچ کس به جز رسول خدا حجت نیست...» (۷۲۲)

۶ - ابوالثناء آلوسی

او در تفسیر آیه شریفه: {وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا}؛ (۷۲۳) «و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره درخت نفرین شده را که در قرآن ذکر کرده ایم. ما آن ها را بیم داده [و انداز] می کنیم، اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آن ها نمی افزاید!». روایاتی از ابن جریر از سهل بن سعد، و از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در «الدلائل» و ابن عساکر از سعید بن مسیب، و روایت ابن ابی حاتم از یعلی بن مرّه و از ابن عمر، درباره خواب پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که بنی امیه از منبر او همانند بوزینه بالا می رفتند. این خواب بر او دشوار آمد و خداوند این آیه را نازل کرد... (۷۲۴)

۷ - دکتر طه حسین مصری

او در کتاب «مرآه الاسلام» می گوید: «... خداوند مکه را در قرآن حرمت داده و نیز مدینه پیامبرصلی الله علیه وآله را محترم شمرده است، ولی بنی امیه مدینه و مکه را مباح کردند. از یزید بن معاویه شروع شد که او سه بار مدینه را مباح کرده و غارت نمود. عبدالملک بن مروان نیز به حجاج بن یوسف اجازه داد تا مکه را مباح گرداند و چه جنایاتی که در آن جا انجام داد. همه این ها برای این بود که بلاد مقدّس برای فرزندان ابی سفیان و بنی مروان خاضع گردد. ابن زیاد با امر یزید بن معاویه کشتن حسین و فرزندان و برادرانش و به اسارت گرفتن دختران رسول خداصلی الله علیه وآله را

مباح کرد... مال مسلمانان ملک خلفا شد و آن گونه که دوست داشتند انفاق می نمودند نه آن گونه که خدا دوست می داشت...» (۷۲۵)

او نیز می گوید: «طغیان و سرکشی اصلی از اصول حکم بین شرق و غرب عالم شد. زیاد و فرزندان او در روی زمین فساد می کردند تا حکومت را برای بنی امیه قرار دهند، و بنی امیه برای آنان این فساد را مباح کرده بود. و حجاج بعد از زیاد و فرزندش وارد عراق شد و عراق را پر از شرّ و منکر نمود.» (۷۲۶)

او نیز در کتاب «الفتنه الکبری» می گوید: «علیّ نزدیکترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او تربیت شده پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین او بر ودیعه اش بود. او به حکم عقد اخوتی که با پیامبر بسته بود برادر او بود. او داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و پدر ذریه رسول صلی الله علیه و آله بود. او صاحب پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین او در بین اهل بیتش بود. و به نصّ حدیث نبوی منزلت نزد پیامبر همانند منزلت هارون نزد موسی است. اگر تمام مسلمانان چنین می گفتند و به حکم این مطلب علیّ را انتخاب می نمودند هرگز از حقّ دور نمی شده و منحرف نمی شدند...

و همه چیز نشانگر کاندیداتوری علی بر خلافت بود... خویشاوندی او با پیامبر صلی الله علیه و آله، سابقه او در اسلام، جایگاه او در بین مسلمین، بلاهای حسنی که در راه خدا کشیده، و سیره او که هرگز در آن انحراف و اعوجاج نبوده است و شدت او در دین و فقاقت و فهمش نسبت به کتاب و سنت و استقامت رأیش، همگی زمینه ساز امامت و خلافت او بود...

بنی هاشم از امر خلافت به طور عمد دور شدند و قریش بودند که آنان را چنین کردند، زیرا از آن می ترسیدند که برای بنی هاشم جماعتی جمع شود، و نمی خواستند که خلافت به دست قبیله ای دیگر غیر از قبیله خودشان قرار گیرد». (۷۲۷)

او نیز می گوید: «هر چه مردم درباره معاویه بگویند ولی او فرزند ابوسفیان رهبر مشرکان در جنگ احد و خندق است. او فرزند هند است که باعث قتل حمزه بود، که شکم او را دریده و جگر او را بیرون آورد، امری که نزدیک بود پیامبر از آن جان تهی کند...». (۷۲۸)

۸ - موزخ مشهور سید امیر علی هندی

«حکومت بنی امیه تنها اصول خلافت و تعلیمات آن را تغییر نداد بلکه حکومت آنان منجر به واژگون شدن اساس مبدأ اسلام شد». (۷۲۹)

او در جایی دیگر می گوید: «با به دست گرفتن خلافت توسط معاویه در شام حکومت بت پرستی سابق باز گشته و جای دمکراسی اسلامی را گرفت...». (۷۳۰)

و در جایی دیگر می گوید: «و این چنین بت پرستی مکه باز گشته و سر از شام در آورد». (۷۳۱)

او نیز می گوید: «بنی امیه به جز عمر بن عبدالعزیز اهل بت پرستی بوده و به مراعات نکردن شرع و ارکان دین مباحات می کردند، همان دینی که اعتراف به داشتن آن می کردند... آنان کرسی خلافت را با جرائم دو چندان خود ملوث نمودند و در دریاها خون غوطه ور ساختند...». (۷۳۲)

۹ - دکتر احمد امین مصری

او در کتاب «ضحی الاسلام» می گوید: «... نظر اهل سنت به خلافت متعادل تر و قوی تر و نزدیک تر به عقل است! گر چه باید آنان را مؤاخذه شدید نمود بر این که نظریه خود را به طور محکم و قوی پیاده نکردند، آنان امامان خود را به طور صریح انتقاد نکردند، و هنگامی که ظلم نمودند در مقابلشان نایستادند، و هنگامی که ستم کردند آنان را در راه مستقیم قرار ندادند، و احکامی را که بتواند جلوی ظلم خلیفه را بر امت بگیرد وضع نکردند، بلکه در مقابل آنها تسلیمی داشتند که ناخوشایند بود، و لذا آنان بزرگترین جنایت را بر امت وارد ساختند». (۷۳۳)

او نیز در کتاب «یوم الاسلام» می گوید: «رسول اسلام در آن مرضی که با آن از دنیا رحلت نمود اراده کرد که متولی امر مسلمین بعد از خود را تعیین کند آن جا که بنا بر نقل صحیحین فرمود: بیاورید تا نامه ای

بنویسم که بعد از من گمراه نشوید... ولی آنان امر خلافت را برای هر کسی از مسلمانان که قصد داشته باشند قرار می دهند، و لذا تا این زمان در امر خلافت اختلاف وجود دارد. اسلام در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله قوی و متین بود ولی چون از دنیا رحلت نمود معرکه های خانمان سوز شروع شد». (۷۳۴)

او نیز می گوید: «از مظاهر خلاف، اختلافی بود که صحابه در مورد متولی امر خلافت بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله پیدا کردند، و این خود ضعف لیاقت آن ها را می رساند، زیرا قبل از آن که پیامبرصلی الله علیه وآله دفن شود اختلاف نمودند...». (۷۳۵)

او نیز در کتاب «فجرالاسلام» می نویسد: «چون بنی امیه خلافت را به دست گرفتند عصبیت همانند عصر جاهلیت به حال خود بازگشت». (۷۳۶)

۱۰ - دکتر علی سامی نشار

او می گوید: «... خلیفه دمشق گوش هایش در جاهلیت اولی از صوت کنیزان و مغنیان و آلات لهو و لعب پر شده بود. او به طور علنی و مخفیانه مرتکب گناه می شد... و فحشاء را بین مردم گسترش می داد...». (۷۳۷)

او نیز می نویسد: «ابوسفیان عقیده کفرآمیزش را هنگامی که عثمان بن عفان به حکومت رسید ابراز داشت، آن جا که گفت: حکومت بعد از تیم و عدی به شما رسید، پس به مانند کره آن را دست به دست کنید و میخ های آن را در بنی امیه قرار دهید، زیرا خلافت ملک و حکومت است و من نمی دانم که بهشت و دوزخی باشد». (۷۳۸) و عثمان گر چه او را طرد نمود ولی چیزی نگذشت که ریسمان های این خانواده کافر بر جایگاه های خلافت قرار گرفت، و زمانی که این خانواده متولی امر حکومت شدند نفس های مسموم آن ها در بیشتر

احیان ظاهر شد». (۷۳۹)

او نیز می گوید: «من معاویه را از ستم دادن به حسن - علیه السلام - تبری نمی کنم، زیرا این مرد ابداً مسلمان تام نبود، بلکه به تمام معنای کلمه جاهلی بود که استعداد ارتکاب هر گونه گناهی در راه فرزندش یزید را داشت. این مردی که آزاد شده در فتح مکه بود مُرد بعد از آن که برخی از بزرگان صحابه همچون حجر بن عدی و اصحابش را به نحو مرگ صبر به قتل رسانید. او مُرد بعد از آن که از مردم برای فرزندش یزید بیعت گرفت، و لذا امر خلافت به پادشاه جاهلی منتقل شد که با آن آل معاویه خلافت را یکی پس از دیگری به ارث بردند». (۷۴۰)

۱۱ - عباس محمود عفاذ

او در کتاب خود «معاویه فی المیزان» می نویسد: «قیام دولت بنی امیه بعد از عصر خلافت حادثه ای عظیم و پرخطر در تاریخ اسلام و تاریخ عالم بود». (۷۴۱)

طبری مدرکی را از سعید بن سوید نقل می کند که معاویه خطاب به مردم گفت: «من با شما نجنگیدم تا روزه داشته و نماز خوانده و حج بجا آورده و زکات دهید، زیرا من می دانم که شما این اعمال را انجام می دهید، ولی من با شما قتال کردم تا امیر بر شما گردم». (۷۴۲)

۱۲ - دکتر محمود خالدی: استاد دانشگاه یرموک، اردن.

او می نویسد: «بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله نظام خلافت به طور جدیدی ظهور پیدا کرد... و باب اجتهاد در آن راه پیدا نمود. نحوه خلافت مورد بحث و جدل و اجتهاد بین عموم مسلمین قرار گرفت، و آراء و نظریات متعددی حول آن پدید آمد و فرقه ها و جماعت های سیاسی و دینی حول شکل خلافت و طریقه اختیار خلیفه و خانه ای که از آن اختیار می شود پدید آمد، و این اختلاف منجر به ظهور شکل ها و نمونه های مختلفی از خلافت شد...». (۷۴۳)

این مشکلات و اختلافات همه از عوارض و آثار انکار نصّ بر اهل بیت و در رأس آنان علی بن ابی طالب بوده است.

۱۳ - مصطفی رافعی، دکترای حقوق در دانشگاه پاریس

او درباره عصر بنی امیه می گوید: «در این عصر شما انقلابی گسترده بلکه ریشه ای در تطبیق خلافت به عنوان نظام حکومتی مشاهده می کنید. حکومتی که از جوهر اولش به عنوان یک عمل دینی دور شده است. در این عصر بود که خلیفه برای خود کاخ می سازد، و سریر انداخته و شرطه برپا می دارد... در این عصر است که معاویه سنت جدیدی را بکار گرفته است و برای پیاده کردن و تثبیت آن تمام حيله ها را به کار گرفته تا این نظام بین عموم مسلمانان مورد متابعت قرار گیرد». (۷۴۴)

۱۴ - محمد رشید رضا

او در تفسیر «المنار» می نویسد: «... چگونه بنی امیه بعد از آن حکومت اسلام را فاسد نمود و قواعد آن را خراب کرد، و برای مسلمانان حکومت شخصی ابدی جعل نمود، پس وزر آن و وزر هر کس که به آن عمل کرده و عمل می کند تا روز قیامت

بر گردن او است» (۷۴۵)

این مشکلات همه از انکار نصّ الهی بر امامت و خلافت خلیفه مسلمین صورت گرفت. اگر مسلمانان نصّ بر امامان بعد از رسول خدا را انکار نمی کردند هرگز به این مصیبت ها گرفتار نمی شدند، مصیبت هایی که علمای اهل سنت به آن اعتراف کرده و از آن ها گله دارند، مصیبت هایی که هرگز جامعه شیعی به جهت پیروی از اهل بیت علیهم السلام به آن مبتلا- و گرفتار نشد.

برپایی جشن غدیر

اشاره

یکی از اعمالی که مسلمین در طول تاریخ در موقعیت های خاص انجام می دهند برپایی مراسم جشن و شادی در روزها یا شب های خاصی است. این کار به دلیل اهمیت و مبارک بودن آن موقعیت انجام می شود؛ خواه ولادت امامی باشد یا بعثت پیامبر و یا مناسبت خاص.

مسلمین به جهت استفاده معنوی در آن اوقات مقدس و کسب فیض از معصومین در چنین مجالسی شرکت کرده و با بزرگداشت آن به برکات عظیمی دست می یابند، ولی متأسفانه وهابیون در طول تاریخ علاوه بر این که از چنین برکاتی استفاده نمی کنند، دیگران را نیز از برپایی چنین مجالسی منع کرده و از این طریق خواست دشمنان اسلام را جامه عمل می پوشانند، زیرا دشمن هرگز نمی خواهد مسلمانان با مقدساتشان تجدید عهد نمایند. به خاطر اهمیت موضوع، آن را در این جا بررسی می کنیم.

فتاوی وهابیون

۱ - ابن تیمیه می گوید: «... نوع دوم از ایام، روزهایی است که در آن اتفاقی افتاده است؛ همانند هجدهم ذی حجه و این که برخی آن روز را عید می گیرند اصل و اساسی ندارد، زیرا پیشینیان و نیز اهل بیت و دیگران آن روز را عید نگرفتند و اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستور متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد، این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث حضرت عیسی علیه السلام را عید می گیرند» (۷۴۶)

۲ - شیخ عبدالعزیز بن باز می گوید: «جایز نیست برای پیامبر و غیر پیامبر مراسمی برپا شود و این عمل از بدعت های در دین است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین و دیگران از صحابه و تابعین اینچنین عملی انجام نداده اند» (۷۴۷)

۳ - اعضای دائمی فتاوی وهابیون می گویند:

«جایز نیست در سوگ انبیا و صالحین و نیز زنده کردن یاد آنان در روز تولدشان و برداشتن علم، چراغانی و شمع نصب کردن بر قبورشان مراسمی برگزار شود، زیرا تمام این امور از بدعت‌هایی است که در دین وارد شده و از موارد شرک است و پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیا و صالحین گذشته این چنین نکرده‌اند. صحابه و هیچ یک از امامان مسلمین هم در طول سه قرن که بهترین قرن هاست چنین نکردند.» (۷۴۸)

۴ - ابن فوزان می گوید: «بدعت‌های این عصر زیاد است؛ از جمله برپایی جشن به مناسبت ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول می باشد.» (۷۴۹)

۵ - ابن عثیمین می گوید: «برپایی مراسم جشن تولد برای فرزند که در آن تشبّه به دشمنان خداست از عادت مسلمین نبوده، بلکه از دیگران به ارث گذاشته شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به قومی شبیه شود از زمره آن قوم به حساب می آید.» (۷۵۰)

برپایی جشن مظهر حبّ و بغض

حبّ و بغض دو امری است که بر نهاد انسان عارض شده و از آن دو به میل و عدم میل نفس انسان تعبیر می کنند.

وجوب محبت

توضیح

از ادله عقلی و نقلی استفاده می شود که محبت به برخی افراد بر انسان واجب است؛ از جمله:

۱ - خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبت به او اصالتاً واجب است، آن هم به جهت دارا بودن جمیع صفات کمال و جمال و وابستگی همه موجودات به او. لذا خداوند می فرماید: **قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ**؛ (۷۵۱) «[ای رسول بگو ای مردم اگر شما پدران، پسران، برادران، زنان و خویشاوندان خود و اموالی که جمع کرده و مال التجاره ای که از کساد شدن آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشته اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خداوند فسّاق و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

۲ - رسول خدا صلی الله علیه و آله

از جمله کسانی که باید به خاطر خدا دوست بداریم، رسول گرامی اسلام است، زیرا او واسطه فیض تشریح و تکوین است. لذا در آیه فوق در کنار نام خداوند از او هم یاد شده و به محبت او امر شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله فرمود: «أَحْبُوا اللَّهَ لَمَا يَغْذُوكُمْ وَ أَحْبُونِي بِحَبِّ اللَّهِ»؛ (۷۵۲) «خداوند را از آن جهت دوست بدارید که به شما روزی می دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت نیز از جمله عواملی است که انسان را به سوی آن حضرت جذب کرده و محبتش را در دل ایجاد می کند.

۳ - آل بیت پیامبر علیهم السلام

از جمله کسانی که محبت به آن ها واجب است، اهل بیت رسول خدا علیهم السلام است، زیرا با قطع نظر از آن که آنان مجمع فضایل و کمالات بوده و واسطه فیض تکوین و تشریح الهی اند، پیامبر صلی الله علیه وآله به محبت ورزیدن به آنان امر نموده است؛ مثلاً در همان حدیث فوق پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید: «و أَحْبُوا أَهْلَ بَيْتِي لِحَبِّي»؛ «و اهل بیتم را به خاطر من دوست بدارید.»

عوامل لزوم حب آل رسول

از آن جا که محبت به پیامبر صلی الله علیه وآله واجب است، محبت به آل رسول نیز به جهات زیر واجب و لازم است:

۱ - انتساب آنان به صاحب رسالت. لذا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است مگر سبب و نسب من.»

۲ - اهل بیت، محبوب خدا و رسول اند؛ همان گونه که در حدیث «رایه» و حدیث «طیر» به آن ها اشاره شده است.

۳ - حب اهل بیت علیهم السلام اجر و مزد رسالت محمدی است؛ همان طور که خداوند متعال می فرماید: {قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى}. (۷۵۳)

۴ - روز قیامت از محبت آل رسول سؤال می شود: {وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ}. (۷۵۴) سبط بن جوزی از مجاهد چنین نقل می کند: روز قیامت از محبت علی علیه السلام سؤال می شود. (۷۵۵)

۵ - معصومین علیهم السلام عدل کتاب الهی اند؛ همان طور که پیامبر صلی الله علیه وآله در حدیث «ثقلین» به آن اشاره فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي».

۶ - محبت به اهل بیت علیهم السلام شرط ایمان است، زیرا در احادیث صحیح از طریق شیعه و سنی وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «ای علی! دوست ندارد

تو را مگر مؤمن و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

۷- اهل بیت کشتی نجات امت اند؛ چنان که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی، و من تخلف عنها غرق.»

۸- حبّ اهل بیت، شرط قبولی اعمال و عبادات است، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «اگر امت من روزه بدارند تا آن که مانند کمان ها کمرشان خم شده و دل ها فرو رود و نماز بدارند به حدّی که مانند تارها گردند، ولی تو را دشمن بدارند، خداوند آنان را به رو در آتش جهنّم می اندازد.» (۷۵۶)

۹- اهل بیت امان اهل زمین اند؛ همان گونه که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «اهل بیت من امان اهل زمین اند.»

این نکته قابل توجه است که محبت به مثابه نیرو محرکه ای است که قوای انسان را تحریک کرده تا به سوی محبوب و اقتدای به او پرکشد.

حال در جمع بندی از این مطالب به این نتیجه می رسیم که برپایی مراسم جلوه ای از جلوه های محبت نسبت به محبوب است، زیرا از طرفی می دانیم که مردم در درجات محبت مختلف اند و از طرفی دیگر اثر محبت تنها اقبال نفس و تحریک نفسانی نیست، بلکه ظهور و بروز داشته و در رفتارهای خارجی هم مؤثر است. البته اثر بیرونی آن هم تنها اطاعت و انقیاد از محبوب نیست - همان گونه که برخی می گویند - بلکه آثار و جلوه های دیگری نیز دارد که اطلاق ادله لزوم محبت تمام آن ها را شامل می شود، مگر آن که با ادله دیگر معارضه داشته باشد؛ مثل قتل نفس در محبت محبوب.

جلوه های حب در زندگی انسان عبارت اند از:

۱- اطاعت و

انقیاد؛

۲ - زیارت محبوب؛

۳ - تکریم و تعظیم محبوب؛

۴ - برآورده کردن حاجات محبوب؛

۵ - دفاع از محبوب؛

۶ - حزن و اندوه در فراق محبوب؛ همانند حزن یعقوب در فراق یوسف.

۷ - حفظ آثار محبوب؛

۸ - احترام به فرزندان و نسل او؛

۹ - بوسیدن آنچه به او مرتبط است؛

۱۰ - برپایی مراسم جشن در مناسبت ها و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

برپایی مراسم از دیدگاه قرآن

اشاره

با مراجعه به قرآن پی می بریم که برپایی مراسم و یادبود از مسائلی است که اصل آن را قرآن امضا، بلکه بدان ترغیب نموده است:

۱ - از آیات مربوط به حج پی می بریم که بیشتر آن ها در حقیقت برپایی یادبود انبیا و اولیای الهی است، که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

الف - مقام ابراهیم علیه السلام

خداوند متعال می فرماید: {وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى}؛ (۷۵۷) «مقام ابراهیم را جایگاه پرستش خداوند قرار دهید.»

خداوند متعال امر می کند که مسلمین از جاهای پای حضرت ابراهیم تبرک جسته و آن جا را به عنوان مصلی انتخاب کنند تا یاد حضرت ابراهیم علیه السلام و بنای کعبه زنده گردد.

بخاری در صحیح خود نقل می کند که هنگام ساختن خانه خدا اسماعیل سنگ می آورد و ابراهیم نیز خانه را بنا می نمود، تا آن که ساختمان بالا رفت، سنگی را آوردند و ابراهیم بالای آن رفت و هر دو با این حالت ساختمان خانه خدا را به اتمام

ب - صفا و مروه

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾؛ (۷۵۹) «صفا و مروه از شعائر دین خداست، پس هر کس حج خانه کعبه یا اعمال مخصوص عمره به جای آورد پس باکی نیست که سعی صفا و مروه نیز به جای آورد.»

خداوند متعال سعی بین صفا و مروه را از مناسک حج قرار داد تا کوشش هاجر بین صفا و مروه در خاطره ها زنده گردد.

بخاری نقل می کند: ابراهیم هنگامی که هاجر و فرزندش اسماعیل را در سرزمین مکه رها نمود، آب تمام شد و عطش شدیدی بر هر دو غلبه نمود، فرزند از شدت عطش به خود می پیچید. هاجر به طرف کوه صفا رفت تا این وضعیت فرزند را نبیند و در ضمن سعی کند تا کسی را پیدا نموده و از او آب طلب نماید، ولی مایوس از کوه پایین آمد و با شتاب به طرف کوه مروه رفت، از کوه بالا آمد تا شاید شخصی را مشاهده نموده و از

او آب طلب کند، ولی در این مکان نیز کسی را مشاهده نمود. این عمل هفت بار تکرار شد. ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: به این جهت است که حجاج هفت بار بین صفا و مروه طواف می نمایند. (۷۶۰)

ج - قربانی

خداوند متعال می فرماید: {فَبَشِّرْهُ بِبُحَيْرٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَيَجْعَلُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ * فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ * وَ نَادَيْتَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ * وَ فَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ فَبَشِّرْهُ بِبُحَيْرٍ *} (۷۶۱) «پس مژده پسر بردباری را به او دادیم. آن گاه [که آن پسر رشدی یافت با او به سعی و عمل شتافت. ابراهیم گفت: ای فرزند گرامی من! در عالم خواب چنین دیدم که تو را قربانی کنم، نظرت در این واقعه چیست؟ گفت: ای پدر! هرچه مأموری انجام ده، که ان شاء الله مرا از صابرين خواهی یافت. پس چون هر دو تسلیم امر حق گشتند، او را برای کشتن به روی افکند، ما در آن حال خطاب کردیم که ای ابراهیم! تو مأموریت عالم رؤیا را انجام دادی ما نیکوکاران را چنین نیکو پاداش می دهیم، این ابتلا- همان امتحانی است که حقیقت حال ایمان را روشن می کند و ما بر او ذبح بزرگی فدا ساختیم.»

خداوند متعال به پاس این فداکاری، حاجیان را امر نموده تا در منا به حضرت ابراهیم اقتدا کرده و به یادبود آن عمل عظیم و

امتحان بزرگ، گوسفندی را در سرزمین منای قربانی نمایند.

د - رمی جمرات

احمد بن حنبل و طیالسی در مسندهای خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می کنند: جبرئیل ابراهیم را به سوی جمره عقبه برد، در آن هنگام شیطان بر او نمایان گشت، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب نمود که صدای شیطان از آن بلند شد. سپس نزد جمره وسطی آمد، باز شیطان بر او ظاهر شد، در آن هنگام نیز هفت سنگ بر او پرتاب نمود که صدای او بلند شد. آن گاه به سوی جمره قصوی آمد، باز هم شیطان بر او ظاهر شد و حضرت ابراهیم او را با هفت سنگ رمی نمود، به حدی که صدایش در آمد. (۷۶۲)

مشاهده می نمایم که چگونه خداوند متعال به خاطر یادبود این قضیه آن عمل را برای حجاج واجب کرده تا یاد واقعه اتفاق افتاده زنده بماند.

۲ - خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ (۷۶۳) «و هر کس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد، این صفت دل های با تقواست.»

کیفیت استدلال به این آیه شریفه آن است که شعائر جمع شعیره به معنای نشانه است و شعائر خداوند به معنای نشانه های خداوند و دین اوست. لذا هر عملی که مردم را به سوی خدا و دینش رهنمون و یادآوری کند، جزء شعائر الهی است که یکی از آن ها برپایی مراسم جشن غدیر است که در آن وقت مردم با ذکر فضایل و کمالات آن ولی، به خداوند متعال نزدیک می شوند.

۳ - خداوند متعال می فرماید: ﴿وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾ (۷۶۴) «و یادآوری ده آنان را به روزهای خداوند.»

مقصود از ایام خدا، ایام

غلبه حق بر باطل و ظهور حق است، که غدیر نیز یکی از مصادیق آن است، زیرا در آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله، جانشین خود را به مردم معرفی کرد، تا ادامه دهنده راه خود باشد.

۴ - خداوند متعال می فرماید: {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ}؛ (۷۶۵) «[ای رسول خدا به امت بگو: من از شما اجر رسالت جز این نمی خواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید.»

بنابراین با برپایی مراسم غدیر و یادبود آن مقداری از اجر رسالت نبوی را ادا کرده ایم.

۵ - خداوند متعال می فرماید: {وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ * وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَافَىٰ}؛ (۷۶۶) «قسم به شب تاریکی که جهان را در پرده سیاه بپوشاند.»

حلبی در سیره حلبیه می گوید: «خداوند متعال در این آیه به شب میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله قسم یاد کرده است. برخی گفته اند که مراد، شب اسراء است و مانعی ندارد که قسم به هر دو باشد.» (۷۶۷)

واضح است که قسم خوردن به چیزی حکایت از اهمیت آن دارد. لذا با قسم، یاد آن را در ذهن مردم زنده کرده تا آن را مورد احترام قرار دهند. مراسم غدیر نیز از همین قبیل است.

۶ - خداوند متعال در تأیید یاری رسانان و تعظیم کنندگان پیامبر می فرماید: {فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَبُوا لَهُ وَ اتَّبَعُوا النَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ}؛ (۷۶۸) «پس آنان که به او گرویدند و حرمت و عزت او را نگاه داشتند و یاریش کردند و از نوری که به او نازل شده پیروی کردند آن گروه به حقیقت رستگاران عالمند.»

خداوند متعال در این آیه شریفه یاری کنندگان و تعظیم کنندگان

پیامبر را ستوده و به رستگاری بشارت داده است. حال آیا برپایی مراسم در روز میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله یا مبعث او و یا غدیر خم که جشن وصایت و جانشینی رسول است از مصادیق تکریم و تعظیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست؟

۷ - خداوند متعال در شأن پیامبر می فرماید: {وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ}؛ (۷۶۹) «نام تو را بلند کردیم.»

بنابراین برپایی مراسم غدیر، نوعی بالا بردن سطح فکری مردم نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین او و شناساندن موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم است.

اگر کسی اشکال کند که طبق مفاد آیه شریفه، نصرت و تکریم و تعظیم پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاص به خداوند متعال دارد.

در جواب می گوئیم: خداوند در جایی دیگر می فرماید: {وَيُنصركَ اللهُ نَصْرًا عَظِيمًا}؛ (۷۷۰) آیا کسی در این مورد گمان می کند که نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوص به خداوند است و ما در این باره هیچ تکلیف نداریم؟

۸ - هم چنین خداوند می فرماید: {وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ}؛ (۷۷۱) «و ما این حکایات و اخبار انبیا را بر تو بیان می کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار گردانیم.»

از این آیه به خوبی استفاده می شود که حکمت بیان سرگذشت انبیا برای پیامبر صلی الله علیه و آله تثبیت قلب پیامبر صلی الله علیه و آله است، تا در مشکلات ثابت قدم باشد. شکی نیست که مسلمانان در این برهه از زمان احتیاج بیشتری به تثبیت قلوب دارند. لذا جا دارد که به مناسبت های خاص همانند روز میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله یا مبعث یا غدیر خم، مردم را در محلی مقدس جمع

کرده و آنان را به فضیلت آن روز یا شب آگاه ساخته و با سیره و فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا سازیم تا قلوب مردم به دین الهی تقویت شود.

برپایی مراسم از دیدگاه احادیث

با مراجعه به روایات نیز می توان به مشروعیت چنین مجالسی پی برد:

۱ - مسلم از ابن قتاده نقل می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد علت استحباب روزه روز دوشنبه سؤال شد؟ فرمود: بدان جهت است که من در آن روز متولد شده و در آن روز بر من قرآن نازل گشت. (۷۷۲)

۲ - مسلم از ابن عباس نقل می کند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد مشاهده نمود که یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند، از علت آن سؤال نمود؟ گفتند: این روزی است که خداوند موسی و بنی اسرائیل را بر فرعون پیروز گردانید، لذا آن روز را تعظیم می دارند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما سزاوارتر به این عمل هستیم. لذا دستور داد تا روز عاشورا را روزه بدارند. (۷۷۳)

ابن حجر عسقلانی بنا بر نقل سیوطی بدین حدیث بر مشروعیت برپایی مراسم ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال نموده است. (۷۷۴)

۳ - حافظ بن ناصرالدین دمشقی نقل می کند: «به نقل صحیح وارد شده که در روز دوشنبه به ابولهب تخفیف عذاب داده می شود، به جهت آن که کنیزش ثویبه را در میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله از روی خوشنودی آزاد کرد». (۷۷۵)

از این مورد به طریق اولویت استفاده می کنیم که برپایی مراسم در مولد پیامبر صلی الله علیه و آله و یادبود آن حضرت از طرف یک مؤمن ارزش عظیمی دارد.

۴ - بیهقی از انس چنین نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از

نبوتش از طرف خود گوسفندی را عقیقه نمود، با آن که در روایات وارد شده که ابوطالب برای پیامبر در روز هفتم ولادتش گوسفندی را عقیقه کرده بود. (۷۷۶)

سیوطی می گوید: «عقیقه هیچ گاه دوبار تکرار نمی شود، لذا باید این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله را بر این حمل کنیم که پیامبر به جهت اظهار شکر از این که خداوند او را آفریده و رحمت برای عالمیان قرار داده است، عقیقه نمود؛ همان گونه که آن حضرت بر خود درود می فرستاد و به همین جهت مستحب است که ما هم به جهت شکر گذاری به درگاه الهی، در روز ولادتش اجتماع نموده و با اطعام دادن و امثال این امور که جنبه تقرّبی دارد شکر خدا را اظهار نماییم». (۷۷۷)

۵ - ترمذی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت در مورد فضیلت روز جمعه فرمود: در آن روز است که آدم خلق شد. (۷۷۸)

از این حدیث استفاده می شود که برخی از ایام به جهت اتفاق خاص و مبارکی که در آن رخ داده، فضیلت دارد، حال چه رسد به روزی که در آن روز، میلاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یا روز تعیین جانشین برای او باشد.

فواید برپایی مراسم

برپایی مراسم و یادبود اولیای الهی آثار و برکاتی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - در این مراسم مردم با بنیان گذار دین و مکتب و مذهب خود تجدید عهد و پیمان می بندند که ادامه دهنده راه او باشند و به خود چنین وانمود می کنند که امام و مقتدایش چنین شخصیتی است که باید در راه او قدم بردارند.

۲ - با اظهار توبی و ارتباط باطنی با آن حضرت از فیوضات

معنوی و برکات وجود او بهره مند می شود.

۳ - شیعیان با برپایی این مراسم در حقیقت به دشمنان خود این پیام را می رسانند که ما کسانی هستیم که رهبرمان مولا علی علیه السلام است او ظلم ستیز و طرد کننده ظالم بود. او در راه پیاده شدن احکام الهی با هیچ کس مماشات نداشت او... ما نیز این خط را دنبال کرده و با پیروی از او چنین خواهیم کرد.

۴ - هر ساله مسلمانان در آن روز به یاد پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی افتاده و محبتشان نسبت به او زیادتر می گردد.

۵ - برخی از کمالات و فضایل آن حضرات تشریح و توضیح داده می شود و مردم نیز با تأسی کردن به آنان به خدا نزدیک تر می شوند.

۶ - با اظهار فرح و شادی، ایمان و ارادت خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای الهی ابراز داشته و آن را مستحکم می سازند.

۷ - در پایان مجلس با اطعام و پخش شیرینی به ثواب اطعام رسیده و گروهی از ضعفا از این مجالس بهره مادی نیز می برند.

۸ - در این مجالس یاد خدا زنده شده و مقدار زیادی از آیات قرآن تلاوت می شود.

۹ - فرصت مناسبی است که مردم بیشتر بر پیامبر خود درود بفرستند.

۱۰ - هم چنین موقعیت مناسبی برای دعوت مردم به خدا و دستورات او فراهم می گردد.

عید غدیر در اسلام

اشاره

از جمله اموری که موجب جاودانگی داستان غدیر گشته و مفاد آن را ثابت و محقق ساخته است، عید قرار گرفتن آن است. روز غدیر، عید به شمار آمده و روز و شب آن همراه با عبادت و خشوع و جشن و نیکی به ضعیفان و توسعه بر

خود و خانواده قرار گرفته است و مردم در این جشن، لباس های خوب و زینت های خود را می پوشند.

هر گاه مردم به این گونه امور گرایش داشته باشند، در پی عوامل آن رفته، از راویان آن جستجو کرده و به سرودن اشعار و نقل کردن آن می پردازند و این گونه در هر دوره ای، همه ساله توجه نسل ها به آن معطوف می شود و همواره سندهای واقعه و متون و اخبار مربوط به آن خوانده می شود و ماندگار می گردد. در رابطه با عید غدیر از دو جهت بحث است:

۱ - عدم اختصاص به شیعه

این عید، تنها به شیعه مربوط نیست، هر چند که شیعه، دلبستگی خاصی نسبت به آن دارد. فرقه های دیگر مسلمین هم در عید گرفتن غدیر، با شیعه شریکند. و بزرگانی از غیر شیعه در فضیلت این روز و عید بودنش به خاطر تعیین امیر المؤمنین علیه السلام به مقام والای ولایت از سوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخنانی ابراز کرده اند؛ چرا که این موسم، موسم شادمانی هواداران حضرت علی علیه السلام است؛ چه او را به عنوان جانشین بلا فصل پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند، چه چهارمین خلیفه.

بیرونی در «الآثار الباقیه» روز غدیر خم را از روزهایی می داند که اهل اسلام آن را از اعیاد به حساب آورده اند. (۷۷۹)

ابن طلحه شافعی می گوید: «روز غدیر خم، امیر المؤمنین علیه السلام آن را در شعر خود ذکر کرده و آن روز عید و موسم به حساب می آید، زیرا آن روز وقتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به این منزلت منصوب کرده و بر سایر خلائق برتری داده است». (۷۸۰)

و نیز می گوید: «هر معنایی که اثباتش ممکن است و لفظ مولی برای

رسول خداصلی الله علیه وآله بر آن دلالت داشته باشد، حضرت صلی الله علیه وآله آن را برای علی علیه السلام قرار داده است، و این مرتبه ای است بلند، و منزلتی است عظیم، و درجه ای است عالی، و مکانتی است رفیع، که پیامبرصلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام را به آن اختصاص داده است. و لذا آن روز، روز عید و موسم سرور برای اولیای الهی گشته است.» (۷۸۱)

از کتب تاریخ، استفاده می شود که ائمت اسلامی در شرق و غرب، در عید بودن آن متفق اند و مصریان و مغربیان و عراقیان، به جایگاه آن اعتنا و اهتمام داشته اند. و روز غدیر نزد آنان به عنوان روزی مشخص برای نماز، دعا، خطبه و مدیحه سرایی مشهور بوده است، و نامگذاری این روز به عید، مورد اتفاق بوده است. (۷۸۲)

ابن خلکان می گوید: «پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگام بازگشت از مکه در حجه الوداع، وقتی به غدیر خم رسید، میان خود و علی علیه السلام عقد برادری بست و او را برای خود، همچون هارون برای حضرت موسی علیه السلام دانست و فرمود: «خدایا! کسانی که ولایت او را پذیرا شدند دوست بدار و کسانی که تحت سلطه ولایت او نرفته و با او دشمنی ورزیدند دشمن بدار، و یارانش را یاور باش و خوارکنندگانش را خوار کن.» و شیعه را به این روز، دل بستگی خاصی است. (۷۸۳)

سخن ابن خلکان را مسعودی تأیید کرده است، آن جا که می گوید: فرزندان حضرت علی علیه السلام و شیعیان او این روز را بزرگ می دارند. (۷۸۴)

ثعالبی نیز پس از آن که شب غدیر را از شب های مشهور نزد ائمت شمرده است می نویسد: «و این، شبی است که فردایش

پیامبر خداصلی الله علیه وآله در غدیر خم، بر فراز جهاز شتران خطبه خواند و فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه...»، و شیعیان، این شب را گرامی داشته، به احیاء و عبادت می پردازند». (۷۸۵)

۲ - مبدأ عید غدیر

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مبدأ این عید بزرگ به عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باز می گردد. مبدأ آن زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه وآله در صحرای غدیر خم حضرت علی علیه السلام را به امامت و ولایت از جانب خداوند منصوب کرد. در آن روز هر مؤمنی بدین جهت مسرور شد. و لذا نزد حضرت علی علیه السلام آمده و بر او تبریک گفتند. از جمله کسانی که او را تبریک گفتند عمر و ابوبکر بود که قبلاً به آن اشاره کردیم. و نیز به جهت تبریک و بزرگداشت این واقعه افرادی از قبیل حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عباده انصاری و دیگران این واقعه را به شعر درآوردند.

پیام های غدیر

برخی در این زمان با طرح «کاربردی کردن غدیر» درصدد پیاده کردن پیام های «غدیر» در جامعه اسلامی اند. اینک جا دارد این موضوع به طور دقیق موشکافی و بررسی شده که «غدیر خم» چه پیام هایی داشته است؟ آیا پیام های آن اختصاص به عصر رسول صلی الله علیه وآله و بعد از وفات او داشته یا قابل اجرا و پیاده شدن تا روز قیامت است؟ اینک به برخی نکته ها و پیام های غدیر که برپایی جشن ها سبب یادآوری و ابلاغ آن به مردم می شود می پردازیم:

۱ - بعد از هر پیامبری احتیاج به شخصیتی معصوم است که در خط او بوده و ادامه دهنده راه و تبیین کننده مرام آن پیامبر است، و لاقلاً در حد حفظ کیان و مجموعه شریعت، نگهبان و پاسدار دین باشد، همان گونه که رسول خداصلی الله علیه وآله برای بعد از خود جانشینی را در این امر معین نمود، و

در این زمان این شخص امام مهدی علیه السلام است.

۲ - جانشینان پیامبران باید از جانب خداوند منصوب شده و توسط پیامبر معین و معرفی گردند، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود جانشین معین کرد؛ زیرا مقام امامت مقامی الهی است و هر امامی باید از جانب خداوند به طور خاص و عام بر این سمت منصوب گردد.

۳ - یکی از پیام های غدیر مسأله رهبری و صفات و خصوصیات او است، هر کس نمی تواند رهبر و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی باشد، رهبر باید کسی همانند حضرت علی علیه السلام باشد که در خط پیامبر بوده و مجری فرمان و دستورات او باشد و گرنه بر مردم است که با او بیعت نکنند. در نتیجه: مسأله غدیر با مسأله سیاسی اسلام گره خورده است.

ما در کشور یمن مشاهده می کنیم که از اواسط قرن چهارم به بعد مسأله جشن های غدیر مطرح بوده و هر سال در روز غدیر خم آن صحنه عظیم را به نمایش می گذارند و مردم آن روز تجدید خاطر کرده و با وضعیت و شرایط رهبری در جامعه نبوی آشنا می شوند. گرچه در سال های اخیر حکومت وقت پی به آثار و پیام های مهم آن برده و شدیداً با برپایی آن مقابله کرده است و حتی هر سال تعدادی به جهت اصرار برای برپایی آن کشته می شوند، ولی مردم در برپایی آن مصمم اند، و این به جهت آثار و برکات و پیامدهای این قضیه در جامعه اسلامی است.

۴ - غدیر یک پیام همیشگی دارد و آن این که الگوی جامعه اسلامی و رهبر و مقتدای آن بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

باید حضرت علی علیه السلام و امثال او از امامان معصوم باشند. آنان کسانی هستند که بر ما ولایت و سلطه دارند و ما باید با تقرب و نزدیکی به آن بزرگواران تحت سلطه تکوین و تشریح آنان قرار گرفته تا از برکات فیض وجودشان بهره مند شویم.

۵- غدیر و برپایی جشن های آن نمادی از تشیع است، و در حقیقت واقعه غدیر اعلام این پیام است که باید همیشه با حقّ که بر محوریت حضرت علی علیه السلام و اولاد او است پیمان بست تا به پیروزی نایل شد.

۶- نکته و پیام دیگری که از واقعه غدیر استفاده می شود اینکه انسان باید در ابلاغ حق و حقیقت اصرار ورزیده و از بیان آن کوتاه نیاید؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرچه می دانست مردم بعد از وفاتش به سفارشات او عمل نخواهند کرد، ولی حجت را بر مردم تمام کرده و در هیچ موقعیت مناسب خصوصاً در حجه الوداع و در غدیر خم از بیان حق و پافشاری بر آن کوتاه نیامد.

۷- یکی دیگر از پیام های غدیر که تا روز قیامت باقی است مسأله مرجعیت دینی اهل بیت علیه السلام است، و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در همین ایام بود که حدیث «ثقلین» را بیان کرده و مردم را به رجوع به اهل بیت معصومش برای اخذ شریعت خود رهنمون ساخت.

۸- یکی دیگر از پیام های غدیر آن است که در برخی از مواقع به جهت حفظ مصلحت و در نظر گرفتن مصلحت اهمّ باید از مصلحت مهمّ گذشت و آن را فدای مصلحت اهمّ نمود. حضرت علی علیه السلام با آن که از جانب خداوند

سبحان و با ابلاغ رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی منصوب شد، ولی هنگامی که مقابله و جنگ و خونریزی به جهت به دست آوردن حق خود را به صلاح و مصلحت اسلام و مسلمین ندید، تنها به موعظه و تذکر و اتمام حجّت و اظهار مظلومیت خود اکتفا کرد تا اسلام محفوظ بماند؛ زیرا به طور حتم اگر حضرت علی علیه السلام غیر از آن چه انجام داد، عمل می نمود فاجعه ای بزرگ بر اسلام و مسلمین وارد می شد که جبران پذیر نبود. و این درسی برای امت اسلامی تا روز قیامت است، که گاهی باید به جهت حفظ مصلحت اهم از امر مهم گذشت.

۹- اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت خداوند سبحان در بیان حق و حقیقت و اتمام حجت بر مردم است، همان گونه که در آیه «اکمال» به آن اشاره شده است.

۱۰- برای تبلیغ و بیان حق باید اعلان عمومی کرده و مخفی کاری ننمود، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله در حجه الوداع به جهت ابلاغ امر ولایت اعلان عمومی نمود، و نیز قبل از پراکنده شدن مردم در ملاء عام ولایت را ابلاغ نمود.

۱۱- مسأله خلافت و جانشینی و رهبری صحیح امت اسلامی در رأس امور است و هیچ گاه نباید معطل گردد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله با وجود آنکه در مدینه مرض خطرناکی وارد شده و گروه زیادی را زمین گیر ساخته بود، ولی به جهت ابلاغ امر ولایت به این مشکل توجهی نکرده سفر خود را انجام داد و در آن سفر موضوع ولایت و جانشینی و رهبری بعد از

خود را به مردم ابلاغ نمود.

۱۲ - موضوع رهبری صحیح در جامعه اسلامی به منزله شالوده و روح اسلام و شریعت است و در صورتی که ابلاغ نگردد رکن و ستون فقرات جامعه اسلامی از هم متلاشی خواهد شد. لذا قرآن در این باره خطاب به پیامبرش می فرماید: ﴿وَأِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ (۷۸۶) «و اگر چنین نکنی رسالت پروردگارت را نرسانده ای.»

بررسی اشکالات وهابیون

توضیح

با وجود ادله فراوان از آیات، روایات و سیره مسلمین بر جواز، بلکه رجحان برپایی مراسم یادبود، باز هم وهابیون در مقابل عمل مسلمین ایستاده و با انواع ایرادات سست، مانع برپایی این عمل مقدس می شوند. اینک به ذکر برخی از ایرادات و پاسخ آن ها می پردازیم:

اشکال اول

برپایی مراسم و یادبود، نوعی عبادت غیر خدا است. (۷۸۷)

پاسخ در جای خود اشاره شده است که عنصر مقوم عبادت، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت کسی است که او را تعظیم می نماییم. لذا در صورتی که تکریم و تعظیمی از این عنصر خالی باشد اصطلاحاً آن را عبادت نمی گویند.

اشکال دوم

برپایی چنین مراسمی همراه با اموری است که غالباً حرام است؛ همانند اختلاط زنان با مردان، قرائت مدح با موسیقی و غنا. (۷۸۸)

پاسخ عمل گناه در هر مکان و زمانی حرام است؛ خواه در مراسم باشد یا غیر آن، ولی ما نمی توانیم عملی ممدوح و پسندیده را به جهت امور جانبی که گاهی اتفاق می افتد مانع شویم، بلکه باید از اعمال خلاف و حرام جلوگیری نماییم. (۷۸۹)

اشکال سوم

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خانه های خود را قبر و قبر مرا عید قرار ندهید». (۷۹۰) ابن قیم به این حدیث بر حرمت برپایی مراسم استدلال کرده است. (۷۹۱)

پاسخ اولاً: دلیل، اخص از مدعا است؛ زیرا روایت تنها اشاره به قبر پیامبر دارد، نه مطلق مکان ها.

ثانیاً: جهت آن شاید این باشد که انسان باید در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله با خضوع و خشوع باشد و این مسئله با اظهار فرح و سرور در کنار قبر سازگاری ندارد ولی منافاتی ندارد که در جایی دیگر انجام گیرد.

سبکی می گوید: محتمل است که معنای حدیث این باشد: قبر مرا مانند روزهای عید قرار ندهید، بلکه در کنار قبر من زیارت و سلام و دعا بخوانید. (۷۹۲)

اشکال چهارم

در برپایی مراسم و مولودی خوانی تشبه به نصارا است. (۷۹۳)

پاسخ اولاً: تشبه از عناوین قصدی است که در ترتب حکم بر آن احتیاج به قصد دارد. حال سؤال می کنیم که آیا احدی از مسلمین در برپایی مراسم، قصد تشبه به کفار و نصارا را دارد؟ قطعاً جواب منفی است.

بخاری در کتاب مغازی از صحیح خود در باب غزوه احد نقل می کند: ابوسفیان برای تحریک مشرکین صدا داد: زنده باد بت هُبل. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما نیز جواب او را بگویید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: الله اعلی و اجل. ابوسفیان بار دیگر شعار دیگری را برای تحریک مشرکین به حمله سرداد: برای ماست عَزَا و شما عَزَا ندارید. پیامبر فرمود: شما نیز جواب او را بدهید. عرض کردند: چه بگوییم؟ فرمود: بگویید: الله مولانا و لا مولی لکم... (۷۹۴)

آیا کسی مثل وهابیون می تواند به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض نموده و بگوید:

ای رسول خدا! این عمل تو تشبه به کفار است و جایز نیست؟ مگر خداوند متعال در قرآن کریم فرموده: {كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ}؛ (۷۹۵) «بر شما روزه نوشته و حتمی شده؛ همان گونه که بر اقوام قبل از شما نیز نوشته شده بود. پس مجرد تشابه یک عمل با کردار پیشینیان دلیلی بر بطلان آن نیست.»

شیخ شلتوت در کتاب الفتاوی در جواب سؤال کسی که از او درباره کلاه هایی که از غرب وارد می شود سؤال نمود، می فرماید: «صحیح نیست که بگوییم این کلاه ها زئی خاص غیرمسلمین و شعار غیراسلامی است، بلکه مسلمان و غیرمسلمان در آن مساوی است و آنچه که مسلمانان به سر می گذارند به قصد تشبه به غیر مسلمین در خصوصیات دینشان نیست، بلکه به جهت جلوگیری از حرارت خورشید یا سرمای زمستان از آن استفاده می کنند. لذا مشکلی ندارد.» (۷۹۶)

ثانیاً: اساس جواز یک عمل؛ انطباق آن با کتاب و سنت است، خواه شبیه به عمل دیگران باشد یا نه و ما مشروعیت آن را با ادله عام و خاص ثابت کردیم.

ثالثاً: همان گونه که از کلام شیخ شلتوت استفاده شد، مقصود از تشبه به نصارا تشبه در اختصاصیات آنان از قبیل صلیب و زدن ناقوس است، نه در هر عملی.

اشکال پنجم

سلف صالح این عمل را انجام ندادند.

پاسخ اولاً: در اصول به اثبات رسیده که عدم فعل معصوم دلالت بر حرمت، و فعل معصوم دلالت بر وجوب ندارد، بلکه تنها عدم فعل، دلالت بر عدم وجوب و فعل دلالت بر عدم حرمت دارد. پس مجرد انجام ندادن دلیل بر حرمت و عدم جواز نیست.

ثانیاً: سیره و عمل مسلمین تا عصر

ابن تیمیه، برپایی مراسم بوده و اهل سنت تصریح دارند که اجماع حجت است.

ثالثاً: این که در کلام ابن تیمیه آمده: سلف صالح محبتشان نسبت به رسول خدا بیشتر بوده و اگر جایز می بود حتماً این عمل را انجام می دادند، این حرف، خلاف احادیث نبوی است، زیرا در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به صحابه آمده: «همانا زود است که اقوامی بیایند که از شما محبتشان نسبت به من بیشتر باشد». (۷۹۷)

اشکال ششم

اختصاص دادن روزی خاص برای اظهار فرح و شادی بدعت است.

پاسخ اولاً: همان گونه که به اثبات رسیده، گاهی مکانی به جهت مظروفش شرف پیدا می کند، زمان نیز این چنین است؛ برخی از زمان ها به جهت عمل خاصی که در آن انجام گرفته ارزش مند است؛ همانند شب قدر که قرآن می فرماید: {إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ}؛ «ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم.» پس اگر مراسمی را در وقت خاصی که همان میلاد پیامبر یا غدیر است انجام می دهیم به جهت آن است که شب مبارکی است.

ثانیاً: اوامر شارع گاهی به شیئی به عنوان عام آن تعلق می گیرد، که تطبیقش بر مصادیق بر عهده مکلف است؛ همانند کمک به فقرا، که حکم بر موضوعی کلی است (کمک به فقرا)، ولی تطبیق آن بر مصادیق خاص به عهده مکلف واگذار شده تا هر نوع کمکی که فقیر لازم دارد و مقدر اوست انجام دهد. در این جا نیز تطبیق آن بر وقتش به مکلف واگذار شده تا در هر وقتی که مناسب می بیند پیاده نماید.

پی نوشت ها

۱ تا ۱۵۰

(۱) بازخوانی اندیشه تقریب، اسکندری، ص ۳۲.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

(۳) همان، آیه ۱۰۵.

(۴) سوره حجرات، آیه ۱۰.

(۵) سوره انعام، آیه ۱۵۹.

(۶) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

(۷) انفال، آیه ۴۶.

- ٨) سورة انبياء، آيه ٩٢.
- ٩) سورة هود، آيه ١٧.
- ١٠) سورة اعلیٰ، آيه ١٩.
- ١١) سورة بقره، آيه ١٢٤.
- ١٢) سورة آل عمران، آيه ١٠٣.
- ١٣) بحار الانوار، ج ٤٤، ص ٣٢٩.
- ١٤) الصواعق المحرقة، ص ٩٠.
- ١٥) جامع البيان، ج ٤، ص ٢١.
- ١٦) المصنّف، ابن ابی شيبه.
- ١٧) شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٦٨.
- ١٨) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٤٩.
- ١٩) همان، ج ٣، ص ١٥١.
- ٢٠) الملل و النحل، ج ١، ص

(٢١) اسلامنا، رافعى، ص ٥٩؛ مجله رساله الاسلام، تاريخ ١٣ ربيع الاول ١٣٧٨ هجرى، قاهره.

(٢٢) فى سبيل الوحده الإسلاميه، ص ٦٤.

(٢٣) همان.

(٢٤) دفاع عن العقيدته والشريعته، ص ٢٥٧.

(٢٥) فى سبيل الوحده الاسلاميه، ص ٦٦.

(٢٦) تاريخ التشريع الاسلامى.

(٢٧) تاريخ المذاهب الاسلاميه، ص ٣٩.

(٢٨) مجله رساله الثقلين، شماره ٢، سال اول ١٤١٣ هجرى، ص ٢٥٢.

(٢٩) فى سبيل الوحده الاسلاميه.

(٣٠) نظرات فى الكتب الخالده، ص ٣٣.

(٣١) عبد الله بن سبأ، ج ١، ص ١٣.

(٣٢) الغدير، ج ٤، ص ٤ و ٥.

(٣٣) مع رجال الفكر فى القاهره، ص ٤٠.

(٣٤) لماذا اخترت مذهب اهل البيت عليهم السلام، ص ١٦ و ١٧.

(٣٥) ثم اهتديت، ص ٢٠٤.

(٣٦) منهج فى الانتماء المذهبى، ص ٣١١.

(٣٧) صالح الوردانى، الخدعه، العقل المسلم بين أغلال السلف وأوهام الخلف.

(٣٨) المتحولون، ج ١، ص ١٢٣.

(٣٩) همان، ج ٣، ص ١٢٦.

(۴۰) همان، ج ۳، ص ۱۲۷.

(۴۱) همان، ج ۳، ص ۸۷ و ۸۶، به نقل از صالح الوردانی.

(۴۲) به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۶۷۷۱، قسمتی از سخنرانی ایشان در اهواز.

(۴۳) همان، ج ۳، ص ۱۱۳.

(۴۴) همان، ج ۳، ص ۱۱۷.

(۴۵) همان.

(۴۶) المتحولون، ج ۱، ص ۷۰۹.

(۴۷) همان، ج ۱، ص ۴۶۲.

(۴۸) نهج البلاغه، عبده، ج ۲، ص ۱۹.

(۴۹) همان، ص ۱۹.

(۵۰) همان، ج ۱، ص ۲۷۸.

(۵۱) همان، ج ۲، ص ۵۵.

(۵۲) همان، ج ۵، ص ۳۶۲.

(۵۳) نهج البلاغه، صحیحی صالح، خطبه ۱۴۷.

(۵۴) سوره احزاب، آیه ۲۱.

(۵۵) سوره نساء، آیه ۱۴۱.

(۵۶) بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۴۴؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۲۴۶.

(۵۷) سوره مائده، آیه ۱۰۴.

(۵۸) سوره زحرف، آیه ۲۳.

(۵۹) سوره احزاب، آیات ۶۸ و ۶۶.

٦٠) الترغيب و الترهيب، ج ٣، ص ٣٤١.

٦١) سنن ابن ماجه، ج ٢، ص ١٣٢٢، ح

۳۹۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۲۷۷۸.

(۶۲) سوره انعام، آیه ۵۹.

(۶۳) سوره نحل، آیه ۷۷.

(۶۴) سوره نمل، آیه ۶۵.

(۶۵) سوره جن، آیه ۲۶.

(۶۶) سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۲، ح ۳۹۹۲؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۳۴، ح ۲۷۷۸.

(۶۷) فیض القدير، ج ۲، ص ۲۱.

(۶۸) مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۲۸.

(۶۹) الاعتصام، ج ۲، ص ۱۸۹.

(۷۰) لوامع الانوار، ج ۱، ص ۹۳.

(۷۱) سلسله الاحاديث الصحيحه، ج ۱، ص ۳۵۹.

(۷۲) صحيح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۶.

(۷۳) همان، ج ۴، ص ۱۱۰.

(۷۴) صحيح بخاری، ج ۷، ص ۲۰۸؛ صحيح مسلم، ج ۷، ص ۶۶.

(۷۵) احقاق الحق، ج ۲، ص ۲۹۶، به نقل از كتاب المواهب طبری شافعی.

(۷۶) مناقب خوارزمی، ص ۱۰۵.

(۷۷) ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر، رقم ۸۳۴.

(۷۸) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۱۸.

(۷۹) خطبه حضرت زهرا علیها السلام؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۳۴.

(۸۰) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۳۵؛ فدک در تاریخ، شهید صدر.

- (٨١) صحيح بخارى، ج ٦، ص ١٦.
- (٨٢) تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٤٣١.
- (٨٣) همان، ج ٤، ص ٥٣.
- (٨٤) حليه الاولياء، ج ١، ص ٤٤.
- (٨٥) رك: معالم المدرستين، ج ١، ص ٢٧٣-٢٧٩.
- (٨٦) اصول كافى، ج ٢، ص ١٣١.
- (٨٧) تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٤٢٩.
- (٨٨) الامامه و السياسه، ج ١، ص ٣٢.
- (٨٩) همان، ص ١٦٨.
- (٩٠) سوره طه، آيات ٢٩ و ٣٠.
- (٩١) ينابيع الموده، باب ٧٦، ح ١.
- (٩٢) تاريخ يعقوبى، ج ١، ص ٧.
- (٩٣) كامل ابن اثير، ج ١، ص ٥٤ و ٥٥.
- (٩٤) همان، ص ٦٢.
- (٩٥) تاريخ يعقوبى، ج ١، ص ٢٨.
- (٩٦) اثبات الوصيه، ص ٧٠.
- (٩٧) كنز العمال، ج ١١، ص ٦١٠، ح ٣٢٩٥٣؛ مجمع الزوائد، ج

٩، ص ١١٣ و ١١٤.

(٩٨) الرياض النضرة، ج ٣، ص ١٣٨.

(٩٩) صحيح ترمذی، ج ٥، ص ٤٦٠؛ طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ١٠١.

(١٠٠) صحيح ترمذی، ج ٥، ص ٦٣٧.

(١٠١) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٢٧.

(١٠٢) سوره یونس، آیه ٣٥.

(١٠٣) کنز العمال، ج ٦، ص ١٩، ح ١٤٦٥٣.

(١٠٤) مجمع الزوائد، ج ٥، ص ٢٣٢؛ مسند احمد، ج ١، ص ١٦٥.

(١٠٥) احقاق الحق، ج ٤، ص ٢.

(١٠٦) سوره مائده، آیه ٥٥.

(١٠٧) در المنثور، ج ٢، ص ٢٣٩ و...

(١٠٨) سوره شوری، آیه ٢٣.

(١٠٩) احیاء المیت بفضائل اهل البیت علیه السلام، ص ٢٣٩؛ در المنثور، ج ٦، ص ٧؛ جامع البیان، ج ٢٥، ص ١٤؛ مستدرک حاکم، ج ٢، ص ٤٤٤؛ مسند احمد، ج ١، ص ١٩٩ و...

(١١٠) سوره احزاب، آیه ٣٣.

(١١١) صحيح مسلم، ج ٢، ص ٣٣١.

(١١٢) سوره بقره، آیه ٢٠٧.

(١١٣) المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ٤.

(١١٤) شرح ابن ابی الحدید، ج ١٣، ص ٢٦٢.

(١١٥) مسند احمد ابن حنبل، ج ١، ص ٣٤٨.

- ١١٦) تاريخ الامم والملوك، ج ٢، ص ٩٩-١٠١.
- ١١٧) سورة آل عمران، آيه ٦١.
- ١١٨) مسند احمد، ج ١، ص ١٨٥.
- ١١٩) صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٢٠.
- ١٢٠) سنن ترمذى، ج ٥، ص ٥٩٦.
- ١٢١) المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١٥٠.
- ١٢٢) المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١٤ و....
- ١٢٣) الامام على بن ابى طالب، ص ٤٣.
- ١٢٤) فى رحاب على.
- ١٢٥) على بن ابى طالب عليه السلام بقيه النبوه و خاتم الخلافه، ص ١١٠.
- ١٢٦) المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ٥٥٠، ح ٦٠٤٤.
- ١٢٧) مشهد الإمام على عليه السلام فى النجف، ص ٦.
- ١٢٨) المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١٨٣؛ مسند احمد، ج ١، ص ٢٠٩؛

- تاريخ طبرى، ج ٢، ص ٣١١.
- (١٢٩) تاريخ طبرى، ج ٢، ص ٥٦.
- (١٣٠) عقبريه الامام على عليه السلام، ص ٤٣.
- (١٣١) علموا اولادكم محبه آل بيت النبى صلى الله عليه وآله، ص ١٠١.
- (١٣٢) على امام الأئمه، ص ٩.
- (١٣٣) عقبريه الامام على، ص ٤٣.
- (١٣٤) علموا اولادكم محبه آل بيت النبى صلى الله عليه وآله، ص ١٠١.
- (١٣٥) على بن ابى طالب عليه السلام، ص ٥٠؛ مشهد الامام على فى النجف، ص ٣٦.
- (١٣٦) مسند احمد، ج ٥، ص ٦٦٢، ح ١٩٧٩٦؛ كنز العمال، ح ١١، ص ٦٠٥، ح ٢٣٩٢٤ و... .
- (١٣٧) شرح ابن ابى الحديد، ج ٣، ص ٢٦٠.
- (١٣٨) صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٥٩٥.
- (١٣٩) على امام الأئمه، ص ١٠٧.
- (١٤٠) تذكره الخواص، ص ٤٦.
- (١٤١) عقبريه الامام على، ص ٢٩.
- (١٤٢) سجع الحمام فى حكم الامام، ص ١٨.
- (١٤٣) عقبريه الامام على، ص ١٥.
- (١٤٤) علموا اولادكم محبه آل بيت النبى صلى الله عليه وآله، ص ١٠٩.
- (١٤٥) مناقب خوارزمى، ص ٤٠.
- (١٤٦) صحيح ترمذى، ج ٥، ص ٦٣٧.
- (١٤٧) المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١٢٧.

١٤٨) مسند احمد، ج ٥، ص ٢٦؛ مجمع الزوائد، ج ٥، ص ١٠١.

١٤٩) تاريخ ابن عساکر، ج ٥، ص ٦٢؛ اسدالغابه، ج ٤، ص ٢٢.

١٥٠) تاريخ ابن عساکر، ج ٣، ص ٣٦؛ مسند احمد، ج ٥، ص ١١٣؛ طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ١٠٢.

١٥١ تا ٣٠٠

١٥١) مسند احمد، ج ١، ص ٣٢٨ و...

١٥٢) عبقریه الامام علی، ص ١٩٥.

١٥٣) شرح ابن ابی الحدید، ج ١، ص ١٧.

١٥٤) مستدرک حاکم، ج ٢، ص ٣٦٦؛ مسند احمد، ج ١، ص ٨٤؛ کنز العمال، ج ٦، ص ٤٠٧؛ تاريخ بغداد، ج ١٣، ص ٣٠٢ و...

١٥٥) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٨٢.

(١٥٦)

مسند احمد، ج ١، ص ٢٠٩؛ تاريخ طبري، ج ٢، ص ٣١١.

(١٥٧) تاريخ طبري، ج ٢، ص ٥٦.

(١٥٨) الفصول المهمه، ص ١٤؛ مطالب السؤل، ص ١١؛ تاريخ طبري، ج ٢، ص ٥٨.

(١٥٩) نهج البلاغه، خطبه ١٩٢.

(١٦٠) مسند احمد، ج ١، ص ٣٤٨؛ تاريخ طبري، ج ٢، ص ٩٩؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ٤؛ شرح ابن ابی الحديد، ج ١٣، ص ٢٦٢.

(١٦١) الخصائص، ح ١٠٢.

(١٦٢) مسند احمد، ج ٥، ص ٢٦.

(١٦٣) الإصابه، ج ٢، ص ٣٠.

(١٦٤) كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٣٠٢.

(١٦٥) الخصائص، ح ١١٢.

(١٦٦) السنن الكبرى، ج ٥، ص ١٤١٤، ح ٨٥٢٠.

(١٦٧) تفسير قرطبي، ج ١١، ص ١٧٤؛ تفسير فخر رازی، ج ٢٢، ص ١٣٧؛ روح المعاني، ج ١٦، ص ٢٨٤.

(١٦٨) سيره ابن هشام، ج ٣، ص ٢١٦؛ تاريخ طبري، ج ٣، ص ١٢؛ كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٢١٩.

(١٦٩) مسند احمد، ج ١، ص ٣؛ سنن ترمذی، ج ٥، ح ٣٧١٩؛ سنن ترمذی، ج ٥، ح ٨٤٦١.

(١٧٠) مسند احمد، ج ١، ص ٣٣١؛ سنن ترمذی، ج ٥، ص ٣٧٣٢؛ البدايه والنهائيه، ج ٧، ص ٣٧٤.

(١٧١) الرياض النضره، ص ٢٦؛ ذخائرالعقبی، ص ٧٢.

(١٧٢) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٣٨؛ مسند احمد، ج ٦، ص ٣٠٠.

(١٧٣) ملل و نحل، شهرستانی، ج ١، ص ٢٣.

(١٧٤) ر.ک: طبقات ابن سعد، ج ٤، ص ٦٦؛ تاريخ ابن عساکر، ج ٢، ص ٣٩١؛ کنز العمال، ج ٥، ص ٣١٣؛ تاريخ يعقوبی، ج

٢، ص ٩٣؛ شرح ابن ابی الحديد، ج ٢، ص ٢١؛ مغازی واقدي، ج ٣، ص ١١١؛ تاريخ ابن خلدون، ج ٢، ص ٤٨٤.

؛ سيره حليبه، ج ٣، ص ٢٠٧.

(١٧٥) سورة حشر، آيه ٧.

(١٧٦) سورة نساء، آيه ٦٥.

(١٧٧) ر.ك: صحيح بخارى: كتاب المرضى، ج ٧، ص ٩؛ صحيح مسلم، كتاب الوصيه، ج ٥، ص ٧٥؛ مسند احمد، ج ٤، ص ٣٥٦، ح ٢٩٩٢.

(١٧٨) كتاب سليم بن قيس، ج ٢، ص ٦٥٨.

(١٧٩) صحيح بخارى، كتاب مغازي، باب ٧٨؛ صحيح مسلم، كتاب وصيت، باب ٥.

(١٨٠) شرح ابن ابى الحديد، ج ١٢، ص ٢١.

(١٨١) طبقات ابن سعد، ج ٣، ص ٢٢٥؛ مقرئى، الامتاع، ص ٥١١؛ ارشاد السارى، ج ٦، ص ٣٢٩.

(١٨٢) سورة مائده، آيه ٦٧.

(١٨٣) سورة مائده، آيه ٦.

(١٨٤) الغدير، ج ١، ص ٣١-٣٦؛ طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ١٧٣؛ الامتاع، مقرئى، ص ٥١٠؛ ارشاد السارى، ج ٩، ص ٤٢٦؛ سيره حليبه، ج ٣، ص ٢٥٧؛ سيره زيني دحلان، ج ٢، ص ١٤٣؛ تذكره الخواص، ص ٣٠؛ خصائص نسائى، ص ٩٦؛ دائره المعارف، فريد وجدى، ج ٣، ص ٥٤٢.

(١٨٥) معجم البلدان، ج ٢، ص ٣٨٩.

(١٨٦) مراصد الاطلاع، ج ١، ص ٣١٥ و٤٨٢.

(١٨٧) معجم البلدان، ج ١، ص ١١١.

(١٨٨) مناقب على بن ابى طالب عليه السلام، ص ٢٢، ح ٣١.

(١٨٩) الرياض النضره، ج ٣، ص ١١٣.

(١٩٠) ذخائر العقبى، ص ٦٧.

(١٩١) البدايه والنهائيه، ج ٧، ص ٣٨٦؛ اسنى المطالب، ص ٤٨.

١٩٢) مناقب ابن شهر آشوب، ج ٣، ص ٣٤.

١٩٣) العلل و معرفه الرجال، ج ٣، ص ١٦١، رقم ٤٧٢٣.

١٩٤) النهايه، ج ٥، ص ٢٢٨.

١٩٥) المسند.

١٩٦) التاريخ الكبير، ج ١، ص ٣٧٥.

١٩٧) انساب الأشراف، ج ٢، ص ١٠٨.

١٩٨) خصائص النسائي، ص ١٠١٦.

١٩٩) مسند ابى يعلى، ج ١١، ص ٣٠٧.

٢٠٠) تفسير طبرى، ج ٣،

- (٢٠١) المعجم الاوسط، ج ٣، ص ١٣٣.
- (٢٠٢) التمهيد، ص ١٦٩.
- (٢٠٣) الكشف والبيان، ص ١٨١.
- (٢٠٤) ثمار القلوب، ص ٦٣٦، رقم ١٠٦٨.
- (٢٠٥) الاستيعاب، قسم سوم، ١٠٩٩.
- (٢٠٦) تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٩٠.
- (٢٠٧) مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ٢٥، ح ٣٧.
- (٢٠٨) شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٠١، ح ٢١١.
- (٢٠٩) ربيع الابرار، ج ١، ص ٨٤.
- (٢١٠) المناقب، ص ١٥٤، ح ١٨٢.
- (٢١١) ترجمه امام علي عليه السلام، رقم ٥٧٢.
- (٢١٢) التفسير الكبير، ج ٣، ص ٦٣٦.
- (٢١٣) اسد الغابه، ج ١، ص ٣٦٤.
- (٢١٤) شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ١٣.
- (٢١٥) كفايه الطالب، ص ١٦.
- (٢١٦) فرائد السمطين، ج ٢، ص ٢٧٤.
- (٢١٧) نظم درر السمطين، ص ١٠٩.
- (٢١٨) المواقف، ص ٤٠٥.
- (٢١٩) البدايه والنهايه، ج ٥، ص ٢٠٩.

- ٢٢٠) المؤدّه القربى، مؤدّت پنجم.
- ٢٢١) شرح مقاصد، ج ٥، ص ٢٧٣.
- ٢٢٢) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٦٥.
- ٢٢٣) مقدمه ابن خلدون، ج ١، ص ٢٤٦.
- ٢٢٤) شرح مواقف، ج ٨، ص ٣٦٠.
- ٢٢٥) الاصابه، ج ٧، ص ٧٨٠.
- ٢٢٦) الفصول المهمه، ص ٢٤.
- ٢٢٧) شرح تجريد، ص ٤٧٧.
- ٢٢٨) تاريخ الخلفاء، ص ١١٤.
- ٢٢٩) الصواعق المحرقة، ص ٢٥.
- ٢٣٠) كنز العمال، ج ٢، ص ١٥٤.
- ٢٣١) كنوز الحقائق، ج ٢، ص ١١٨.
- ٢٣٢) السيره الحلييه، ج ٣، ص ٢٧٤.
- ٢٣٣) البيان و التعريف، ج ٣، ص ٧٤.
- ٢٣٤) شرح المواهب، ج ٧، ص ١٣.
- ٢٣٥) الاسعاف در حاشيه نور الأبصار، ص ١٥٢.
- ٢٣٦) روح المعانى، ج ٦، ص ١٩٤.
- ٢٣٧) تفسير المنار، ج ٦، ص ٤٦٤.
- ٢٣٨) نثر اللاكلى، ص ١٦٦.
- ٢٣٩) الفوائد المتكاثره فى الأخبار المتواتره.

٢٤٠) التيسير في شرح الجامع الصغير، ج ٢، ص ٤٤٢.

٢٤١) شرح جامع الصغير، ج ٣، ص ٣٦٠.

٢٤٢) المرقاه في شرح المشكاه، ج ٥، ص ٥٦٨.

٢٤٣) نفحات الأزهار، ج ٦، ص ١٢١.

٢٤٤) همان، ص ١٢٦.

٢٤٥) همان، ص ١٢٧.

٢٤٦) الاربعين.

(٢٤٧)

نفحات الأزهار، ج ٦، ص ١٢٥.

(٢٤٨) البدايه و النهايه.

(٢٤٩) طرق حديث من كنت مولاه.

(٢٥٠) اسنى المطالب.

(٢٥١) الأربعين.

(٢٥٢) تشنيف الأذان، ص ٧٧.

(٢٥٣) صواعق المحرقه، ص ٤٢ و ٤٣.

(٢٥٤) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٠٩.

(٢٥٥) السيره الحلبيه، ج ٣، ص ٢٧٤.

(٢٥٦) البدايه و النهايه، ج ٥، ص ٢٨٨.

(٢٥٧) صحيح ترمذی، ج ٢، ص ٢٩٨.

(٢٥٨) مشكل الآثار، ج ٢، ص ٣٠٨.

(٢٥٩) الاستيعاب، ج ٢، ص ٣٧٣.

(٢٦٠) تذكره الخواص، ص ١٨.

(٢٦١) زين الفتى.

(٢٦٢) روح المعاني، ج ٦، ص ٦١.

(٢٦٣) فتح الباری، ج ٧، ص ٦١.

(٢٦٤) مناقب على بن ابى طالب عليه السلام، ص ٢٦.

(٢٦٥) سرّ العالمين، ص ٢١.

(٢٦٦) شرح ابن ابى الحديد، ج ٩، ص ١٦٦، خطبه ١٥٤.

- (٢٦٧) كفايه الطالب، ص ٦١.
- (٢٦٨) العروه لأهل الخلوه، ص ٤٢٢.
- (٢٦٩) طرق حديث من كنت مولاه.
- (٢٧٠) تلخيص المستدرک، ج ٣، ص ٦١٣، ح ٦٢٧٢.
- (٢٧١) طرق حديث من كنت مولاه، ص ١١.
- (٢٧٢) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٤-١٠٩.
- (٢٧٣) المواهب اللدنيه، ج ٣، ص ٣٦٥.
- (٢٧٤) المرقاه فى شرح المشكاه، ج ١٠، ص ٤٦٤، ح ٦٠٩١.
- (٢٧٥) وسيله المآل فى مناقب الآل، ص ١١٧ و١١٨.
- (٢٧٦) نزل الأبرار، ص ٥٤.
- (٢٧٧) اسعاف الراغبين در حاشيه نور الابصار، ص ١٥٣.
- (٢٧٨) السنه، ابن ابى عاصم، با تحقيق البانى، ج ٢، ص ٥٦٦.
- (٢٧٩) سلسله الاحاديث الصحيحه، ح ١٧٥٠.
- (٢٨٠) تاريخ روضه الصفا، ج ٢، ص ٥٤١.
- (٢٨١) المصنف، ج ١٢، ص ٧٨، ح ١٢١٦٧.
- (٢٨٢) المسند، ج ٥، ص ٣٥٥، ح ١٨٠١١.
- (٢٨٣) مسند شيبانى نسوى.
- (٢٨٤) مسند ابى يعلى.
- (٢٨٥) جامع البيان، ج ٣، ص ٤٢٨.
- (٢٨٦) الصواعق المحرقه، ص ٤٤.

(۲۸۷) التمهيد، ص ۱۷۱.

(۲۸۸) الكشف والبيان، در ذيل آيه ۶۷ از سوره مائده.

(۲۸۹) الفصول المهمه، ص ۴۰.

(۲۹۰) تاريخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

(۲۹۱) مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ۱۸، ح ۲۴.

(۲۹۲)

سرّ العالمين، ص ٢١.

(٢٩٣) الملل والنحل، ج ١، ص ١٤٥.

(٢٩٤) المناقب، ص ٩٤، فصل ١٤.

(٢٩٥) التفسير الكبير، ج ١٢، ص ٤٩.

(٢٩٦) النهايه، ج ٥، ص ٢٢٨.

(٢٩٧) اسد الغابه، ج ٤، ص ١٠٨.

(٢٩٨) كفايه الطالب، ص ٦٢.

(٢٩٩) تذكره الخواص، ص ٢٩.

(٣٠٠) الرياض النضره، ج ٣، ص ١١٣.

٣٠١ تا ٤٢٠

(٣٠١) فرائد السمطين، ج ١، ص ٧٧، ح ٤٤.

(٣٠٢) غرائب القرآن، ج ٦، ص ١٩٤.

(٣٠٣) مشكاه المصابيح، ج ٣، ص ٣٦٠، ح ٦١٠٣.

(٣٠٤) نظم درر السمطين، ص ١٠٩.

(٣٠٥) البدايه والنهايه، ج ٥، ص ٢٢٩.

(٣٠٦) الخطط، ج ١، ص ٣٨٨.

(٣٠٧) الفصول المهمه، ص ٤٠.

(٣٠٨) كنز العمال، ج ١٣، ص ١٣٣، ح ٣٦٤٢٠.

(٣٠٩) المواهب اللدنيه، ج ٣، ص ٣٦٥.

(٣١٠) الصواعق المحرقه، ص ٤٤.

- (۳۱۱) فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۱۸.
- (۳۱۲) شرح المواهب، ج ۷، ص ۱۳.
- (۳۱۳) الفتوحات الاسلامیه، ج ۲، ص ۳۰۶.
- (۳۱۴) البدایه والنہایه، ج ۵، ص ۱۸۳.
- (۳۱۵) طبقات الحفاظ، ج ۲، ص ۵۴.
- (۳۱۶) تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۷.
- (۳۱۷) الغدیر، ج ۱، ص ۱۴۵.
- (۳۱۸) همان.
- (۳۱۹) تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۲۳۱.
- (۳۲۰) الغدیر، ج ۱.
- (۳۲۱) نفحات الازهار.
- (۳۲۲) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۲۴۶.
- (۳۲۳) ینابیع الموده، ص ۳۶.
- (۳۲۴) سوره حدید، آیه ۱۵.
- (۳۲۵) ارشاد الساری، ج ۷، ص ۲۸۰.
- (۳۲۶) قاموس المحيط، ج ۴، ص ۴۱۰.
- (۳۲۷) ابن بطریق، العمده، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
- (۳۲۸) این جمله در بسیاری از احادیث غدیر آمده است.
- (۳۲۹) سوره احزاب، آیه ۶.
- (۳۳۰) ارشاد الساری، ج ۷، ص ۲۸۰.

۳۳۱) انوار التنزیل، بیضاوی، ذیل آیه ۶ سوره احزاب.

۳۳۲) الکشاف، ج ۳، ص ۵۲۳.

۳۳۳) مدارک التنزیل، نسفی، ج ۳، ص ۲۹۴؛ تفسیر جلالین، ذیل آیه.

۳۳۴) مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹، و... .

۳۳۵) اسد

الغابه، ج ٦، ص ١٣٦، رقم ٥٩٤٠؛ تاريخ دمشق، ج ١٢، ص ٢٢٦؛ سيره حلبى، ج ٣، ص ٣٧٤.
(٣٣٦) سورة مائده، آيه ٣.

(٣٣٧) البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢١٤؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٥٧.

(٣٣٨) درّ المنثور، ج ٢، ص ٢٩٨.

(٣٣٩) مؤدّه القربى، مؤدّت پنجم.

(٣٤٠) فرائد السمطين، ج ١، ص ٣١٢.

(٣٤١) زاد المعاد، ج ١، ص ١٢١.

(٣٤٢) صحيح مسلم، كتاب الحج، ح ٤٥١؛ سنن ابى داود، ج ٤، ص ٥٤.

(٣٤٣) الرياض النضره، ج ٢، ص ٢٨٩؛ اسد الغابه، ج ٣، ص ١١٤.

(٣٤٤) تذکره الخواص، ص ٣٢.

(٣٤٥) سرّ العالمين، ص ٣٩ و ٤٠، طبع دار الآفاق العربيه، مصر.

(٣٤٦) تذکره الخواص، ص ٦٢.

(٣٤٧) حديقته الحقيقه، حكيم نسائى.

(٣٤٨) مثنوى مظهر حقّ، عطار نيشابورى.

(٣٤٩) مطالب السؤل، ص ٤٤ و ٤٥.

(٣٥٠) تذکره الخواص، ص ٣٠-٣٤.

(٣٥١) كفايه الطالب، ص ١٦٦ و ١٦٧.

(٣٥٢) شرح تائيه ابن فارض، فرغانى.

(٣٥٣) المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار، ج ٢، ص ٢٢٠.

(٣٥٤) شرح مقاصد، ج ٢، ص ٢٩٠.

٣٥٥) المعارف، ابن قتيبه، ص ١٩٤ ؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٣٦٢.

٣٥٦) احقاق الحق، ج ٦، ص ٥٦٠ ؛ ارجح المطالب، ص ٥٨٠.

٣٥٧) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٣٦٢ ؛ السيره الحلييه، ج ٣، ص ٣٣٧.

٣٥٨) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٥٦.

٣٥٩) تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٩٠ ؛ مناقب ابن مغزلى، ص ١٨، ح ٢٤ ؛ تذكره الخواص، ص ٣٠ ؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٧٧، ح ٤٤ و ...

٣٦٠) حليه الاولياء، ج ٦، ص ٥٩-٦٧.

٣٦١) ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٢٨٣، رقم ٣٧٥٦.

٣٦٢) تاريخ مدينه دمشق، ج ٨، ص ١٣٧-١٤٨.

٣٦٣) حليه الاولياء، ج ٣، ص ٧٥.

٣٦٤) الثقات، ج ٥، ص ٤٣٥.

٣٦٥) حليه الاولياء،

ج ٤، ص ١٢٥-١٣٥.

(٣٤٤) خلاصه الخزرجى، ج ٢، ص ٤٤، رقم ٣٥٤٤.

(٣٤٧) تهذيب التهذيب، ج ٥، ص ٢٢٥.

(٣٤٨) تاريخ دمشق، ج ٨، ص ٤٧٥.

(٣٤٩) الطبقات الكبرى، ج ٧، ص ٤٧١.

(٣٧٠) ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ١٢٥، رقم ٥٨٣٣ و ص ١٣١، رقم ٥٨٥١.

(٣٧١) لسان الميزان، ج ٤، ص ٢٤٠، رقم ٥٨٠٤.

(٣٧٢) تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٨٤، رقم ٤٣٩٢.

(٣٧٣) وفيات الاعيان، ج ٣، ص ٢٧٩، رقم ٤٣٤.

(٣٧٤) تذكره الحفاظ، ج ٣، ص ٩٩١، رقم ٩٢٥.

(٣٧٥) مناقب خوارزمى، ص ٣١٣، ح ٣١٤؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٣١٩، ح ٢٥١.

(٣٧٦) الدر النظيم، ج ١، ص ١١٤.

(٣٧٧) الصواعق المحرقة، ص ١٢٤، به نقل از دارقطنى.

(٣٧٨) الامالى، طوسى، ص ٣٣٢، ح ٤٤٧.

(٣٧٩) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٤١، رقم ١٤٤٣؛ لسان الميزان، ج ٢، ص ١٩٨، رقم ٢٢١٢.

(٣٨٠) الاستيعاب، قسم سوم / ١٠٩٨، رقم ١٨٥٥.

(٣٨١) التاريخ الكبير، ج ٢، ص ٣٨٢.

(٣٨٢) تاريخ دمشق، رقم ١١٤٠ و ١١٤١ و ١١٤٢.

(٣٨٣) امالى، ضبى، مجلس ٤١.

(٣٨٤) كفايه الطالب، ص ٣٨٤.

٣٨٥) المناقب، ح ١٥٥.

٣٨٦) جمع الجوامع، ج ٢، ص ١٦٥ و١٦٦؛ مسند فاطمه عليها السلام، ص ٢١.

٣٨٧) كنز العمال، ج ٥، ص ٧١٧-٧٢٦، ح ١٤٢٤١ و١٤٢٤٣.

٣٨٨) سورة نساء، آيه ٥٩.

٣٨٩) سورة مائده، آيه ٥٥.

٣٩٠) سورة توبه، آيه ١٦.

٣٩١) فرائد السمطين، ج ١، ص ٣١٢، ح ٣٥٠.

٣٩٢) شرح ابن ابى الحديد، ج ٤، ص ٧٤، خطبه ٥٦.

٣٩٣) اسد الغابه، ج ٣، ص ٤٦٩، رقم ٣٣٤١.

٣٩٤) مناقب على بن ابى طالب عليه السلام، ابن المغازلى، ص ٢٠، ح ٢٧.

٣٩٥) مسند احمد، ج ١، ص ١٣٥، ح ٦٤٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٧؛ صفه الصفوه، ج ١، ص ١٢١؛ مطالب السؤل، ص

٥٤؛ البدايه والنهايه،

ج ٥، ص ٢١٠ و ج ٧، ص ٣٤٨؛ تذكره الخواص، ص ١٧؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٧٠، ح ٣٦٥١٤؛ تاريخ دمشق، رقم ٥٢٤؛ مسند علي عليه السلام، سيوطي، ح ١٤٤ و ...

(٣٩٦) شرح المواهب، ج ٧، ص ١٣؛ اسد الغابه، ج ١، ص ٤٤١؛ الاصابه، ج ١، ص ٣٠٥؛ قطن الازهار المتناثره، سيوطي، ص ٢٧٨.

(٣٩٧) مسند احمد، ج ١، ص ١٤٢، ح ٦٧٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٦؛ البدايه و النهايه، ج ٧، ص ٣٨٤، حوادث سال ٤٠ هجري؛ الرياض النضره، ج ٣، ص ١١٤؛ ذخائر العقبى، ص ٦٧؛ تاريخ دمشق، رقم ٥٣٢؛ المختاره، حافظ ضياء، ج ٢، ص ٨٠، ح ٤٥٨؛ درّ السحابه، شوكانى، ص ٢١١.

(٣٩٨) مسند احمد، ج ٦، ص ٥١٠، ح ٢٢٦٣٣؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٦؛ المعجم الكبير، ج ٥، ص ١٧٥، ح ٤٩٩٦؛ مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ابن المغازلي، ص ٢٣، ح ٣٣؛ ذخائر العقبى، ص ٦٧؛ البدايه و النهايه، ج ٧، ص ٣٨٣، حوادث سال ٤٠ هـ.

(٣٩٩) مسند احمد، ج ١، ص ١٨٩، ح ٩٥٣؛ البدايه و النهايه، ج ٥، ص ٢٢٩؛ كفايه الطالب، ص ٦٣؛ اسنى المطالب، ص ٤٩؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسائي، ص ١٠١، ح ٨٧ و ص ١٠٢، ح ٨٨؛ سنن نسائي، ج ٥، ص ١٣١، ح ٨٤٧٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٥؛ جامع الاحاديث، سيوطي، ج ١٦، ص ٢٦٣، ح ٧٨٩٩؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٥٨، ح ٣٦٤٨٧ و ...

(٤٠٠) فرائد السمطين، ج

(٤٠١) مسند احمد، ج ١، ص ١٨٩، ح ٩٥٣ و ج ٦، ص ٥٠٤، ح ٢٢٥٩٧؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسائي، ص ١١٧، ح ٩٨؛ سنن نسائي، ج ٥، ص ١٣٦، ح ٨٤٨٣؛ اسد الغابه، ج ٣، ص ٤٩٢، رقم ٣٣٨٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٤؛ البدايه والنهايه، ج ٥، ص ٢٢٩ و ج ٧، ص ٣٨٤؛ المناقب، خوارزمي، ص ١٥٦، ح ١٨٥؛ المعجم الكبير، ح ٥٠٥٨؛ المعجم الاوسط، ح ١٩٨٧؛ تاريخ دمشق، رقم ٥١٧-٥٢٢؛ المختاره، ضياء مقدسي، رقم ٤٧٩ و ٤٨٠ و ٤٨١.

(٤٠٢) مسند احمد، ج ٥، ص ٤٩٨، ح ١٨٨١٥؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٤؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسائي، ص ١١٣، ح ٩٣؛ السنن الكبرى، ج ٥، ص ١٣٤، ح ٨٤٧٨؛ كفايه الطالب، ص ٥٥؛ الرياض النضره، ج ٣، ص ١١٤؛ البدايه والنهايه، ج ٥، ص ٢٣١؛ نزل الابرار، ص ٥٢؛ اسد الغابه، ج ٦، ص ٢٥٢، رقم ٦١٦٩؛ ينابيع الموده، ج ١، ص ٣٦، باب ٤.

(٤٠٣) المناقب، خوارزمي، ص ١٥٦، ح ١٨٥؛ المناقب، ابن المغازلي، رقم ٢٧؛ تاريخ دمشق، رقم ٥٢٠.

(٤٠٤) مسند احمد، ج ١، ص ١٩١، ح ٩٦٤؛ تاريخ بغداد، ج ١٤، ص ٢٣٦؛ مشكل الآثار، ج ٢، ص ٣٠٨؛ اسد الغابه، ج ٤، ص ١٠٨، رقم ٣٧٨٣؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٦٩، ح ٣٦؛ اسنى المطالب، ص ٤٧ و ٤٨؛ البدايه والنهايه، ج ٥، ص ٢٣٠؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٣١، ح ٣٦٤١٧؛ مسند بزّار، رقم ٦٣٢؛ مسند علي عليه

السلام، سيوطي، ص ٤٦؛ مسند ابو يعلى، رقم ٥٦٧؛ جمع الجوامع، ج ٢، ص ١٥٥؛ تاريخ امير المؤمنين عليه السلام، ابن عساكر، رقم ٥١٠؛ المختاره، ضياء مقدسي، ج ٢، ص ٢٧٣، رقم ٦٥٤.

(٤٠٥) مسند احمد، ج ١، ص ١٨٩، ح ٩٥٤؛ خصائص نسائي، ص ١١٧، ح ٩٩؛ سنن نسائي، ج ٥، ص ١٣٦، ح ٨٤٨٤؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٦٨، ح ٣٦؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٥؛ كفايه الطالب، ص ٦٣؛ ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ٢٩٤، رقم ٦٤٨١؛ البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٣٠؛ تاريخ الخلفاء، ص ١٥٨؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٥٨، ح ٣٦٤٨٧؛ مسند بزّار، ج ٣، ص ٣٥، رقم ٧٦٦؛ اسنى المطالب، ص ٤٩؛ المعجم الكبير، ح ٥٠٥٩؛ المعجم الاوسط، ح ١٣٠ و ٥٣٠؛ تاريخ امير المؤمنين عليه السلام، ابن عساكر، رقم ٥١٦ و ٥١٥؛ جمع الجوامع، ج ٢، ص ٧٢؛ درّ السحابه، ص ٢٠٩.

(٤٠٦) حليه الاولياء، ج ٥، ص ٢٦؛ خصائص نسائي، ص ١٠٠، ح ٨٥؛ سنن نسائي، ج ٥، ص ١٣١، ح ٨٤٧٠؛ المناقب، ابن المغازلي، ص ٢٦، ح ٣٨؛ البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٣٠ و ج ٧، ص ٣٨٤؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٥٤، ح ٣٦٤٨٠ و ص ١٥٧، ح ٣٦٤٨٦.

(٤٠٧) اسد الغابه، ج ٥، ص ٢٩٧، رقم ٥١٦٢.

(٤٠٨) همان، ج ٣، ص ٤٩٢، رقم ٣٣٨٢.

(٤٠٩) خصائص نسائي، ص ١٦٧، ح ٥٨؛ السنن الكبرى، ج ٥، ص ١٥٤، ح ٨٥٤٢. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٢٢٨، خطبه ٣٧؛ السيره

الحليه، ج ٣، ص ٢٧٤.

(٤١٠) المعجم الكبير، ح ٨٠٥٨.

(٤١١) كتاب الموالاته، طبرى.

(٤١٢) انساب الاشراف، ترجمه اميرالمؤمنين عليه السلام، رقم ١٦٩.

(٤١٣) لسان الميزان، ج ٢، ص ٣٧٩.

(٤١٤) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٤.

(٤١٥) المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ٤١٩، ح ٥٥٩٤؛ المناقب، خوارزمي، ص ١٨٢، ح ٢٢١؛ تاريخ دمشق، ج ٨، ص

٥٦٨؛ تذكره الخواص، ص ٧٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٧؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٣٣٢، ح ٣١٦٦٢ و ...

(٤١٦) مسند احمد، ج ٦، ص ٥٨٣، ح ٢٣٠٥١ و ٢٣٠٥٢؛ اسد الغابه، ج ١، ص ٤٤١، رقم ١٠٣٨؛ الرياض النضرة، ج ٣، ص ١١٣

؛ البدايه و النهايه، ج ٥، ص ٢٣١ و ج ٧، ص ٣٨٤ و ٣٨٥؛ المعجم الكبير، ج ٤، ص ١٧٣، ح ٤٠٥٣؛ مختصر تاريخ دمشق، ج

١٧، ص ٣٥٤ و ...

(٤١٧) كتاب سليم بن قيس، ج ٢، ص ٧٥٧، ح ٢٥.

(٤١٨) اسنى المطالب، ص ٤٩.

(٤١٩) ينابيع الموده، ج ٣، ص ١٥٠، باب ٩٠؛ كتاب سليم، ج ٢، ص ٧٨٨، ح ٢٦.

(٤٢٠) كتاب سليم، ج ٢، ص ٨٣٤، ح ٤٢.

٥٦٠ تا ٤٢١

(٤٢١) الامامه و السياسه، ج ١، ص ٩٧.

(٤٢٢) مناقب خوارزمي، ص ١٩٩، ح ٢٤٠.

(٤٢٣) شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٢٠٦، خطبه ٣٥؛ وقعه صفين، ص ٣٣٨.

(٤٢٤) مناقب خوارزمي، ص ٢٠٥، ح ٢٤٠؛ تذكره الخواص، ص ٨٥.

(٤٢٥) مسند ابى يعلى موصلى، ج ١١، ص ٣٠٧، ح ٦٤٢٣؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٥.

- (٤٣٠) حليه الاولياء، ج ٥، ص ٣٦٤.
- (٤٣١) عقد الفريد، ج ٥، ص ٥٦-٦١.
- (٤٣٢) الفصل، ج ٤، ص ٢٢٤.
- (٤٣٣) لسان الميزان، ج ٤، ص ٢٢٩، رقم ٥٧٣٧.
- (٤٣٤) المحلّی، ج ١٠، ص ٤٨٢.
- (٤٣٥) مسند احمد، ج ٥، ص ٣٢٦، ح ١٧٨٥٧؛ خصائص نسائي، ص ١٦٢؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٥١، ح ٤٦٧٩ و ...
- (٤٣٦) عقد الفريد، ج ٤، ص ١٥٥.
- (٤٣٧) كنز العمال، ج ١٣، ص ١٩٥، ح ٣٦٥٨٢.
- (٤٣٨) تاريخ طبرى، ج ٥، ص ١٤٥؛ كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٤٣٥.
- (٤٣٩) صحيح مسلم، كتاب الاماره.
- (٤٤٠) الفصل، ج ٤، ص ١٦١.
- (٤٤١) الاصابه، ج ٢، ص ٥١٢، رقم ٥٧٠٤.
- (٤٤٢) المعجم الكبير، ج ١٠، ص ٩٦، ح ١٠٠٧١.
- (٤٤٣) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ٤٣٧، ح ٥٦٦١.
- (٤٤٤) منهاج السنه، ج ٧، ص ٣١٩.
- (٤٤٥) سلسله الاحاديث الصحيحه، ح ١٧٥٠.
- (٤٤٦) البيّنات، محمود زعبي.
- (٤٤٧) سوره حديد، آيه ١٥.
- (٤٤٨) تفسير رازى، ج ٢٩، ص ٢٢٧.

- (۴۴۹) معالم التنزیل، ج ۸، ص ۲۹.
- (۴۵۰) الکشاف، ج ۴، ص ۴۷۶؛ زاد المسیر، ج ۸، ص ۱۶۸؛ غرائب القرآن در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۷، ص ۱۳۱؛ انوار التنزیل؛ مدارک التنزیل، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تفسیر جلالین و ...
- (۴۵۱) شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۹۰.
- (۴۵۲) ابن فارس، معجم مقایس اللغه، ص ۱۱۰۴.
- (۴۵۳) راغب اصفهانی، مفردات، ص ۵۳۳.
- (۴۵۴) المیزان، ج ۶، ص ۱۲.
- (۴۵۵) همان، ج ۵، ص ۳۶۸.
- (۴۵۶) الیّنات.
- (۴۵۷) سوره حج، آیه ۷۸.
- (۴۵۸) تفسیر رازی، ج ۲۳، ص ۷۴.
- (۴۵۹) سوره انعام، آیه ۶۲.
- (۴۶۰) تفسیر نیشابوری، ج ۷، ص ۱۲۸.
- (۴۶۱) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۸.
- (۴۶۲) سوره حدید، آیه ۱۵.
- (۴۶۳) البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۴۷.
- (۴۶۴) کنز العمال، ج ۱۳، ص

(۴۶۵) الرياض النضرة، ج ۱، ص ۲۰۵.

(۴۶۶) المراجعات، رقم ۵۸.

(۴۶۷) سیره نبویه، زینی دحلان در حاشیه سیره حلبیه، ج ۲، ص ۳۴۶.

(۴۶۸) سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۱۲.

(۴۶۹) المراجعات، ص ۴۰۷.

(۴۷۰) البينات.

(۴۷۱) سوره مائده، آیه ۶۷.

(۴۷۲) الميزان، ج ۶، ص ۴۹.

(۴۷۳) الخصائص، ابن بطریق، به نقل از کتاب «ما نزل من القرآن فی علی» از ابی نعیم اصفهانی.

(۴۷۴) تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

(۴۷۵) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۶۹.

(۴۷۶) تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۳.

(۴۷۷) الثقات، ج ۸، ص ۷۴.

(۴۷۸) تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۹.

(۴۷۹) الکامل فی الضعفاء، ج ۵، ص ۱۹۰، رقم ۱۳۴۷.

(۴۸۰) میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸.

(۴۸۱) الکامل فی الضعفاء، ج ۳، ص ۸۳ و ۸۲، رقم ۶۲۵.

(۴۸۲) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۱.

(۴۸۳) ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۸۶.

- (٤٨٤) المنتظم، ج ١٨، ص ٥٤.
- (٤٨٥) سير اعلام النبلاء، ج ٢٠، ص ١٠٩.
- (٤٨٦) همان، ج ١٨، ص ٢٥٤.
- (٤٨٧) همان، ج ١٦، ص ٥٤٠.
- (٤٨٨) همان، ص ٥٣٩.
- (٤٨٩) تاريخ بغداد، ج ١، ص ٣٩٨.
- (٤٩٠) سير اعلام النبلاء، ج ١٥، ص ٦١.
- (٤٩١) همان، ص ٦٠.
- (٤٩٢) المنتظم، ج ١٢، ص ٢٧٩.
- (٤٩٣) سير اعلام النبلاء، ج ١١، ص ٣٩٣.
- (٤٩٤) همان.
- (٤٩٥) تقريب التهذيب، ج ١، ص ١٦٥.
- (٤٩٦) تفسير حبري، ص ٢٦٢.
- (٤٩٧) سوره مائده، آيه ٥٥.
- (٤٩٨) كافي، ج ١، ص ٢٩٠، ح ٥.
- (٤٩٩) الغدير، ج ١، ص ٤٢٤.
- (٥٠٠) تفسير القرآن العظيم، ج ٤، ص ١٧٣، ح ٩:٦٦؛ در المنثور، ج ٣، ص ١١٧؛ ترجمه الامام علي عليه السلام من تاريخ دمشق، ج ٢، ص ٨٥، ح ٥٨٨.
- (٥٠١) الامالي، ص ١٦٢، ح ١٣٣؛ مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام،

ص ٢٤٠، ح ٣٤٩؛ الكشف والبيان، ج ٤، ص ٩٢؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٣٩، ح ٢٤٠.

٥٠٢) مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ٢٣٩، ح ٣٤٦؛ درّ المنثور، ج ٣، ص ١١٧؛ فتح القدير، ج ٢، ص ٦٠؛ روح المعاني، ج ٤، ص ٢٨٢.

٥٠٣) شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٥٥، ح ٢٤٩.

٥٠٤) شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٤٩، ح ٢٤٤؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ١٥٨، ح ١٢٠.

٥٠٥) شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٥٢، ح ٢٤٧.

٥٠٦) مفاتيح الغيب، ج ١٢، ص ٥٠؛ الكشف والبيان، ج ٤، ص ٩٢.

٥٠٧) الكشف والبيان، ج ٤، ص ٩٢؛ ينابيع الموده، ج ١، ص ١١٩، باب ٣٩؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٥٤، ح ٢٤٨؛ مفاتيح الغيب، ج ١٢، ص ٥٠؛ عمدته القارى، ج ١٨، ص ٢٠٦.

٥٠٨) تفسير الحبرى، ص ٢٨٥، ح ٤١.

٥٠٩) النور المشتعل من كتاب ما نزل من القرآن فى علي، ص ٨٦، ح ١٦.

٥١٠) مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ص ٢٤٠، ح ٣٤٨.

٥١١) همان، ص ٢٤٠، ح ٣٤٧.

٥١٢) الولايه فى طريق حديث الغدير.

٥١٣) الدر المنثور، ج ٢، ص ٢٩٨؛ فتح القدير، ج ٢، ص ٥٧.

٥١٤) كنز العمال، ج ١١، ص ٦٠٣، ح ٣٢٩١.

٥١٥) درّ المنثور، ج ٢، ص ٢٩٨.

٥١٦) الكشف والبيان، ج ٤، ص ٩٢.

٥١٧) ما نزل من القرآن فى علي عليه السلام، ص ٨٦.

٥١٨) اسباب النزول، ص ١٣٥.

٥١٩) شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٥٥، ح ٢٤٩.

٥٢٠) كتاب الولاية، به نقل از الطرائف، ج ١، ص ١٢١.

٥٢١) تاريخ مدينة دمشق، ج ١٢، ص ٢٣٧.

٥٢٢) التفسير الكبير، ج ١٢، ص ٤٩.

٥٢٣) مطالب السؤل، ص

(٥٢٤) فرائد السمطين، ج ١، ص ١٥٨، ح ١٢٠.

(٥٢٥) موده القربى، مودت پنجم.

(٥٢٦) الفصول المهمه، ص ٤٢.

(٥٢٧) عمدہ القارى فى شرح صحيح البخارى، ج ١٨، ص ٢٠٦.

(٥٢٨) غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ٦، ص ١٩٤.

(٥٢٩) شرح ديوان اميرالمؤمنين عليه السلام، ص ٤٠٦.

(٥٣٠) الدر المنثور، ج ٣، ص ١١٦.

(٥٣١) مفتاح النجا، ص ٣٤-٣٦، باب ٣، فصل ١١.

(٥٣٢) روح المعانى، ج ٦، ص ١٩٢.

(٥٣٣) فتح القدير، ج ٢، ص ٦٠.

(٥٣٤) ينابيع الموده، ج ١، ص ١١٩، باب ٣٩.

(٥٣٥) المنار، ج ٦، ص ٤٦٣.

(٥٣٦) سورة احزاب، آيه ٧.

(٥٣٧) سورة هود، آيه ١٢.

(٥٣٨) سورة يونس، آيه ١٥.

(٥٣٩) سورة احزاب، آيه ٣٧.

(٥٤٠) همان، آيه ٥٣.

(٥٤١) تفسير ابن كثير، ج ٢، ص ٧٩.

(٥٤٢) درّ المنثور، ج ٣، ص ١٧؛ روح المعانى، ج ٤، ص ٢٩٠؛ فتح القدير، ج ٢، ص ٦١.

(۵۴۳) تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۱۷۳، ح ۶۶۱۴.

(۵۴۴) تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۹.

(۵۴۵) اسباب النزول، سیوطی، ص ۱۵۲؛ درّ المنثور، ج ۳، ص ۱۱۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۹.

(۵۴۶) عمده القاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶؛ تفسیر معالم التنزیل، بغوی، ج ۲، ص ۵۱؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۴۸.

(۵۴۷) تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۴۹۱ و ۴۹۲.

(۵۴۸) جامع البیان، طبری، ج ۴، ص ۳۰۷؛ معالم التنزیل، بغوی، ج ۲، ص ۵۱؛ تفسیر اسأله القرآن المجید و اجوبتها، رازی، ص ۷۴.

(۵۴۹) مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۵۰.

(۵۵۰) سوره مائده، آیه ۳.

(۵۵۱) خصائص الوحی المبین، ص ۶۱ و ۶۲، به نقل از کتاب ما نزل علی من القرآن از ابی نعیم اصفهانی.

(۵۵۲) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۶۱؛ تاریخ

بغداد ج ١، ص ٣٣١؛ شذرات الذهب، ج ٣، ص ٢٦.

(٥٥٣) تاريخ بغداد، ج ٣، ص ٤٣.

(٥٥٤) تهذيب التهذيب، ج ١١، ص ٢١٣-٢١٨.

(٥٥٥) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ١٢٨.

(٥٥٦) تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٣٦١ و٣٦٢.

(٥٥٧) ر.ك: مقدمه فتح الباري.

(٥٥٨) تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٩٠.

(٥٥٩) سير اعلام النبلاء، ج ١٧، ص ٣١١.

(٥٦٠) تاريخ بغداد، ج ١٢، ص ٣٤؛ سير اعلام النبلاء، ج ١٦، ص ٤٤٩.

٥٦١ تا ٧٠٠

(٥٦١) ميزان الاعتدال، ج ٤، ص ١٢٥.

(٥٦٢) تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٣١٩ و٣٢٠.

(٥٦٣) الكاشف، ج ١، ص ٣٥٦.

(٥٦٤) تقريب التهذيب، ج ١، ص ٤٢٣.

(٥٦٥) تهذيب التهذيب، ج ٥، ص ٢٥٥-٢٦١.

(٥٦٦) تهذيب الكمال، ج ٢٨، ص ٥٥١؛ تقريب التهذيب، ج ٢، ص ٢٥٢.

(٥٦٧) تهذيب الكمال، ج ١٢، ص ٥٧٨؛ تقريب التهذيب، ج ١، ص ٣٥٥.

(٥٦٨) ترجمه امير المؤمنين عليه السلام از تاريخ دمشق، رقم ٥٧٥ و٥٧٨ و٥٨٥.

(٥٦٩) المنتظم، ج ١٧، ص ٢٨١.

(٥٧٠) سير اعلام النبلاء، ج ١٨، ص ٢٤١.

(۵۷۱) سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۴۱.

(۵۷۲) همان، ج ۱۶، ص ۴۳۱.

(۵۷۳) ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ح ۵۷۵ و ۵۷۸ و ۵۸۵.

(۵۷۴) سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۸.

(۵۷۵) همان، ج ۱۸، ص ۳۷۲.

(۵۷۶) کتاب الولایه.

(۵۷۷) تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۴؛ درّ المثور، ج ۳، ص ۱۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۲۳۷؛ الاتقان، ج ۱، ص ۵۳.

(۵۷۸) ما نزل من القرآن فی علیّ علیه السلام، ص ۵۶.

(۵۷۹) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

(۵۸۰) کتاب الولایه.

(۵۸۱) مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۸، ح ۲۴.

(۵۸۲) شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۲۱۱.

(۵۸۳) ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ح ۵۷۵ و ۵۷۸ و ۵۸۵.

(۵۸۴) المناقب، ص ۱۳۵، ح

- (٥٨٥) تذكرة الخواص، ص ٣٠.
- (٥٨٦) فرائد السمطين، ج ١، ص ٧٢، ح ٣٩.
- (٥٨٧) البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٣٢.
- (٥٨٨) در المثنور، ج ٣، ص ١٩؛ الاتقان فى علوم القرآن، ج ١، ص ٥٣.
- (٥٨٩) مفتاح النجا، باب ٣، فصل ١١، ص ٣٤.
- (٥٩٠) صحيح بخارى، ج ١، ص ١٦.
- (٥٩١) مجمع الزوائد، ج ٧، ص ١٣.
- (٥٩٢) تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٤٠٤.
- (٥٩٣) لسان الميزان، ج ١، ص ٢٤٩.
- (٥٩٤) تفسير فخر رازى، ج ١١، ص ١٣٩.
- (٥٩٥) ر.ك: تفسير صافى، ذيل آيه اكمال.
- (٥٩٦) الميزان، ج ٦، ص ١٩٦ و ١٩٧.
- (٥٩٧) اصول كافى، ج ١، ص ٢٨٩.
- (٥٩٨) سورة اعراف، آيه ١٦٣.
- (٥٩٩) سورة بقره، آيه ١٨٤.
- (٦٠٠) سورة آل عمران، آيه ١٤٠.
- (٦٠١) نهج البلاغه، حكمت ٣٩٦.
- (٦٠٢) سورة اعراف، آيه ٥٤؛ سورة حديد، آيه ٤.
- (٦٠٣) سورة فصلت، آيه ٩.

- ۶۰۴) سوره توبه، آیه ۳۲.
- ۶۰۵) سوره بقره، آیه ۲۱۷.
- ۶۰۶) همان، آیه ۱۰۹.
- ۶۰۷) همان، آیه ۱۱۱.
- ۶۰۸) همان، آیه ۱۳۵.
- ۶۰۹) سوره ص، آیه ۶.
- ۶۱۰) سوره مائده، آیه ۳.
- ۶۱۱) سوره نساء، آیه ۱۷۶.
- ۶۱۲) سوره مائده، آیه ۶۷.
- ۶۱۳) سوره معارج، آیات ۱ و ۲.
- ۶۱۴) الکشف والبيان، ذیل آیه.
- ۶۱۵) وفيات الاعيان، ج ۱، ص ۶۱ و ۶۲.
- ۶۱۶) الوافی بالوفیات، ج ۸، ص ۳۳.
- ۶۱۷) تهذيب الأسماء واللغات، ج ۱، ص ۲۲۴.
- ۶۱۸) العبر، حوادث سنه ۱۹۷.
- ۶۱۹) مرآه الجنان، حوادث سنه ۱۹۸.
- ۶۲۰) وفيات الاعيان، ج ۴، ص ۶۰، رقم ۵۳۴.
- ۶۲۱) فرائد السمطين، ج ۱، ص ۸۲، ح ۶۳.
- ۶۲۲) تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۵۰۵؛ معجم شیوخ الذهبی، ص ۱۲۵، رقم ۱۵۶.
- ۶۲۳) ايضاح المکنون در ذیل کشف الظنون، ج ۴، ص ۱۸۲.

٦٢٤) شواهد التنزيل، ج ٢، ص ٣٨١-٣٨٥.

٦٢٥) السياق فى تاريخ نيشابور، ص ٣٧.

٦٢٦) تاريخ بغداد، ج ٩، ص ٣٩١.

٦٢٧) همان، ج ١٠، ص ٢٩٢.

٦٢٨) لسان الميزان، ج

- ٥، ص ٢٣٤؛ ميزان الاعتدال، ج ١، ص ١١١.
- (٦٢٩) سير اعلام النبلاء، ج ١٣، ص ١٨٤.
- (٦٣٠) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ١١٠.
- (٦٣١) تهذيب الكمال، ج ١١، ص ١٦٤-١٦٩.
- (٦٣٢) تقريب التهذيب، ج ٢، ص ١٧٧.
- (٦٣٣) همان، ج ١، ص ٢٤٣.
- (٦٣٤) تفسير غريب القرآن.
- (٦٣٥) تفسير شفاء الصدور.
- (٦٣٦) الكشف والبيان.
- (٦٣٧) شواهد التنزيل، ج ٢، ص ٣٨٣.
- (٦٣٨) الجامع لأحكام القرآن، ج ٨، ص ٢٧٨.
- (٦٣٩) تذكرة الخواص، ص ٣٠.
- (٦٤٠) فرائد السمطين، ج ١، ص ٨٢ ح ٦٣.
- (٦٤١) نظم درر السمطين، ص ٩٣.
- (٦٤٢) الفصول المهمة، ص ٤١.
- (٦٤٣) جواهر العقدين، ص ١٧٩.
- (٦٤٤) ارشاد العقل السليم، ج ٩، ص ٢٩.
- (٦٤٥) السراج المنير، ج ٤، ص ٣٨٠.
- (٦٤٦) الاربعين في مناقب امير المؤمنين عليه السلام، ص ٤٠.
- (٦٤٧) شرح جامع الصغير، ج ٦، ص ٢١٨.

- (٦٤٨) السيره الحلبيه، ج ٣، ص ٢٧٤.
- (٦٤٩) نور الابصار، ص ١٥٩.
- (٦٥٠) وسيله المآل، ص ١١٩.
- (٦٥١) نزهه المجالس، ج ٢، ص ٢٠٩.
- (٦٥٢) شرح جامع الصغير، ج ٢، ص ٣٧٨.
- (٦٥٣) شرح المواهب اللدنيه، ج ٧، ص ١٣.
- (٦٥٤) ينابيع الموده، ص ٢٧٤.
- (٦٥٥) كفايه الطالب.
- (٦٥٦) منهاج السنه، ج ٤، ص ٣١.
- (٦٥٧) جامع البيان، ج ٢٠، ص ١٣٣؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ١٣، ص ٤١.
- (٦٥٨) الجامع لأحكام القرآن، ج ١٠، ص ٢٣٥؛ الاتقان، ج ١، ص ٤١.
- (٦٥٩) جامع البيان، ج ٣٠، ص ٩١.
- (٦٦٠) الاتقان، ج ١، ص ٤٧.
- (٦٦١) ارشاد العقل السليم، ج ٨، ص ٢١٥.
- (٦٦٢) الاتقان، ج ١، ص ٤٧.
- (٦٦٣) سوره انفال، آيه ٣٣.
- (٦٦٤) منهاج السنه.
- (٦٦٥) صحيح مسلم، ج ٥، ص ٣٤٢، ح ٣٩؛ صحيح بخارى، ج ٤، ص ١٧٣٠، ح ٤٤١٦.
- (٦٦٦) الاستيعاب، قسم اول، ص ٣٥٩.
- (٦٦٧) الخصائص الكبرى، ج ٢، ص ١٣٠.

٦٦٨) منهاج السنه.

٦٦٩) همان.

٦٧٠) المراجعات.

٦٧١) صحيح مسلم، كتاب الجهاد و السير، باب ٣٤،

ج ٣، ص ١٤١٢، ح ١٧٨٥.

(٦٧٢) سيره حلبى، ج ٢، ص ٩٨ ؛ نيل الاوطار، ج ٢، ص ٣٢.

(٦٧٣) الموطأ، ص ٥٧، ح ١٥١.

(٦٧٤) صحيح مسلم، ج ٤، ص ١٣١، باب نكاح المتعه.

(٦٧٥) زاد المعاد، ج ٢، ص ١٨٤ ؛ صحيح مسلم، ج ٤، ص ٤٨.

(٦٧٦) طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ١٩٠ ؛ سيره حلبى، ج ٣، ص ٢٠٧.

(٦٧٧) صحيح بخارى، ج ٧، ص ٩، كتاب المرضى.

(٦٧٨) شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ١٢، ص ٢١.

(٦٧٩) كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٦٣ ؛ تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٢٣ ؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ٣، ص ١٠٧.

(٦٨٠) سورة محمد، آيه ٩.

(٦٨١) تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٢٤.

(٦٨٢) الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢٠ ؛ تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٥٨ ؛ قاموس الرجال، ج ٦، ص ٣٦.

(٦٨٣) سورة يونس، آيه ٣٢.

(٦٨٤) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٠٣.

(٦٨٥) تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٢٥٤.

(٦٨٦) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٢٨.

(٦٨٧) تاريخ طبرى، ج ٣، ص ٢٠٢ ؛ الكامل، ج ٢، ص ٣٢٥.

(٦٨٨) روح المعانى، ج ١٠، ص ٤٥.

(٦٨٩) شرح ابن ابى الحديد، خطبه سوم.

(٦٩٠) العقد الفريد، ج ٤، ص ٨٥.

٤٩١) تاريخ الامم الاسلاميه، ص ٤٩٧.

٤٩٢) شرح ابن ابى الحديد، ج ٤، ص ٤٥.

٤٩٣) همان، ج ١٢، ص ٧٨.

٤٩٤) سوره آل عمران، آيه ٣١.

٤٩٥) سوره نساء، آيه ٨٠.

٤٩٦) علل الشرايع، ج ١، ص ١٤٦، ح ٣؛ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٨١، ح ١٥.

٤٩٧) المناقب، ج ٣، ص ٢٢٠.

٤٩٨) بحار الانوار، ج ٢٩، ص ٤٨٢؛ تاريخ دمشق، ج ٤٢، ص ٢٩١؛ معرفه الصحابه، ابى نعيم، ص ٢٢، مخطوط؛

شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٢٣.

٦٩٩) مختصر تاريخ دمشق، ج ٦، ص ٢٧٦؛ تهذيب الكمال، ج ٥، ص ٥٩؛ تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٢١٠؛ المجروحين، ابن حبان، ج ١، ص ٢٦٨؛ الأنساب، سمعاني، ج ٣، ص ٥٠.

٧٠٠) البدايه و النهايه، ج ٨، ص ١٤٢؛ تذكره الخواص، ص ٢٣٥؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ٣، ص ٢٨٣.

٧٠١ تا ٧٩٧

٧٠١) شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ١٩٧.

٧٠٢) همان، ص ٢٠٠.

٧٠٣) همان، ج ٤، ص ١٧٤.

٧٠٤) ينابيع الموده، ج ١، ص ٥٣.

٧٠٥) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٣٧؛ كامل ابن اثير، ج ٣، ص ٢٤.

٧٠٦) شرح ابن ابى الحديد، ج ٤، ص ١٠٧.

٧٠٧) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٥٠، ح ٤٦٧٦.

٧٠٨) همان، ص ١٥١، ح ٤٦٧٧.

٧٠٩) شرح ابن ابى الحديد، ج ٩، ص ٢٣.

٧١٠) همان، ج ٢٠، ص ٢٩٨، رقم ٤١٣.

٧١١) همان، رقم ٤١٤.

٧١٢) سوره انفال، آيه ٢٤.

٧١٣) سوره احزاب، آيه ٣٦.

٧١٤) سوره قصص، آيه ٦٨.

٧١٥) نظريه الامامه لدى الشيعة الاثني عشرية، ص ٥٠١.

٧١٦) النظم الاسلامى نشأتها و تطورها، ص ٢٦٧.

٧١٧) همان، ص ٢٧٩.

٧١٨) رسائل جاحظ، ص ٢٩٢-٢٩٧، رساله يازدهم.

٧١٩) الاختلاف فى اللفظ و الردّ على الجهميّه و المشبهه، ص ٤٧-٤٩.

٧٢٠) النزاع و التخاصم، ج ١٢، ص ٣١٥-٣١٧.

٧٢١) جمهره انساب العرب، ص ١١٢.

٧٢٢) المحلّى، ج ١، ص ٥٥.

٧٢٣) سوره اسراء، آيه ٦٠.

٧٢٤) تفسير آلوسى، ذيل آيه.

٧٢٥) مرآه الاسلام، ص ٢٦٨-٢٧٠.

٧٢٦) همان، ص ٢٧٢.

٧٢٧) الفتنه الكبرى، ج ١، ص ١٥٢.

٧٢٨) همان، ج ٢، ص ١٥.

٧٢٩) مختصر تاريخ العرب و التمدن الاسلامى، ص ٦٣.

٧٣٠) روح الاسلام، ص ٢٩٦.

٧٣١) همان، ص ٣٠٠.

٧٣٢) همان، ص ٣٠١.

٧٣٣) ضحى الاسلام، ج ٣، ص ٢٢٥.

(٧٣٤)

- يوم الاسلام، ص ٤١.
- (٧٣٥) همان، ص ٥٣.
- (٧٣٦) فجر الاسلام، ص ٧٩.
- (٧٣٧) نشأه الفكر الفلسفى فى الاسلام، ج ١، ص ٢٢٩.
- (٧٣٨) النزاع و التخاصم، ص ٣١.
- (٧٣٩) نشأه الفكر الفلسفى فى الاسلام، ج ١، ص ١٩٨.
- (٧٤٠) همان، ج ٢، ص ٤٦.
- (٧٤١) معاويه فى الميزان، ج ٣، ص ٥٤٢.
- (٧٤٢) همان، ص ٦١١، به نقل از طبرى.
- (٧٤٣) الاصول الفكرية للثقافة الاسلاميه، ج ٣، ص ١٦.
- (٧٤٤) مصطفى رافعى، الاسلام نظام انسانى، ص ٣٠.
- (٧٤٥) تفسير المنار، ج ٥، ص ١٨٨.
- (٧٤٦) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٢٩٣-٢٩٥.
- (٧٤٧) مجموع فتاوى و مقالات متنوعه، ج ١، ص ١٨٣.
- (٧٤٨) اللجنة الدائمه من الفتوى، رقم ١٧٧٤.
- (٧٤٩) البدعه، ابن فوزان، ص ٢٥ و ٢٧.
- (٧٥٠) فتاوى منار الاسلام، ج ١، ص ٤٣.
- (٧٥١) سوره توبه، آيه ٢٤.
- (٧٥٢) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٤٩.
- (٧٥٣) سوره شورى، آيه ٢٣.

- (٧٥٤) سورة صفات، آيه ٢٤.
- (٧٥٥) تذکرہ الخواص، ص ١٠.
- (٧٥٦) تاريخ مدينة دمشق، ج ١٢، ص ١٤٣.
- (٧٥٧) سورة بقره، آيه ١٢٥.
- (٧٥٨) صحيح بخارى، كتاب الانبياء، ج ٢، ص ١٥٨.
- (٧٥٩) سورة بقره، آيه ١٥٨.
- (٧٦٠) صحيح بخارى، كتاب الانبياء، ج ٢، ص ١٥٨.
- (٧٦١) سورة صفات، آيات ١٠١-١٠٧.
- (٧٦٢) مسند احمد، ج ١، ص ٣٠٦؛ مسند الطيالسي، ح ٢٦٩٧.
- (٧٦٣) سورة حج، آيه ٣٢.
- (٧٦٤) سورة ابراهيم، آيه ٥.
- (٧٦٥) سورة شوري، آيه ٢٣.
- (٧٦٦) سورة ضحى، آيات ١ و٢.
- (٧٦٧) السيره الحلييه، ج ١، ص ٥٨.
- (٧٦٨) سورة اعراف، آيه ١٥٧.
- (٧٦٩) سورة انشراح، آيه ٧.
- (٧٧٠) سورة فتح، آيه ٣.
- (٧٧١) سورة هود، آيه ١٢٠.
- (٧٧٢) صحيح مسلم، ج ٢، ص ٨١٩.
- (٧٧٣) صحيح مسلم، ح ١١٣٠؛ صحيح بخارى، ج ٧، ص ٢١٥.

(٧٧٤) الحاوى للفتاوى، ج ١، ص ١٩٦.

(٧٧٥) مورد الصادى فى مولد الهادى.

(٧٧٦) الحاوى، ج ١، ص ١٩٦.

(٧٧٧) همان.

(٧٧٨) صحيح ترمذى، ح ٤٩١.

(٧٧٩) الآثار الباقيه فى القرون الخاليه، ص ٣٣٤.

(٧٨٠)

مطالب السؤل، ص ٥٣.

(٧٨١) همان، ص ٥٦.

(٧٨٢) وفيات الاعيان، ابن خلكان، ج ١، ص ٦٠ و ج ٢، ص ٢٢٣.

(٧٨٣) همان.

(٧٨٤) التنبيه و الإشراف، مسعودى، ص ٢٢١.

(٧٨٥) ثمار القلوب، ثعالبي، ص ٥١١.

(٧٨٦) سورة مائده، آيه ٦٧.

(٧٨٧) فتح المجيد بشرح عقيدة التوحيد، ص ١٥٤ و ١٥٥، در حاشيه.

(٧٨٨) المدخل، ابن الحاج، ج ٢، ص ٢.

(٧٨٩) الحاوى للفتاوى، سيوطى، ج ١، ص ١٩.

(٧٩٠) مسند احمد، ج ٢، ص ٢٤٦.

(٧٩١) حاشيه عون المعبود، ج ٦، ص ٣٢.

(٧٩٢) كشف الارتباب، ص ٤٤٩.

(٧٩٣) اقتضاء الصراط المستقيم، ص ٢٩٤.

(٧٩٤) صحيح بخارى، ح ٤٠٤٣؛ البدايه و النهايه، ج ٤، ص ٢٨.

(٧٩٥) سورة بقره، آيه ١٨٣.

(٧٩٦) الفتاوى، شلتوت، ص ٨٨.

(٧٩٧) مجمع الزوائد، ج ١٠، ص ٦٦؛ كنز العمال، ج ٢، ص ٣٧٤.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹